هو الغني

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك يا من هو المحمود في كل فعالك ونثني عليك ونشكرك على
نعمائك وافضالك يا من جعل الايمان باخبار الصادقين من اصول
الدين واثنى على الاخيار الذين اجتهدوا في العمل بالاخبار الصحيحة
المجانبين ونصلي على رسولك المخبر الصادق محمد سيد النبيين وخير
الاولين والآخرين وعلى عترته المعصومين لا سيما الائمة الاثني عشر الهداة
الهادين الذين استاصلوا ظلمات الاصول المبتدعة المتفرعة على ظنون
المتشككين بانوار اليقين وتبرؤوا منها وممن اسس اساس الرأي والقياس
وقلدوا الاول من قاس بالقياس الاصول المسموعة من خاتم المرسلين الى
رب العالمين اما بعد فيقول [illegible] راجي رحمة [illegible] جواد حسين

و اطهار الامجاد فی زمرة الذین نودوا ان تلکم الجنة اورثتموها یوم التناد

منقوش صفحات ارواح زاکیه ارباب ایمان و الواح قلوب صافیه اصحاب ایقان ملک المنان

گردد چون فرقه ناجیه امامیه تا زمان غیبت کبرای خلیفة الرحمن قائم آل محمد صلوات

بر منهاج ائمه هدی علیهم الصلوة والتحیة والثنا در اصول و فروع دین سلوک مینمودند و در احکام حسب

واجب الامتثال شان مکتفی بر عمل بآثار و اخبار صحیحه مجتنب از رای و قیاس و استنباطات

ظنیه بوده اند و بعد از آن طایفه از ایشان بسنوح بعضی اغراض انتحال مسلک عامه

نموده و بالتزام اکثر قواعد اصولیه پای اصل اینها برده [illegible] و رفته رفته بمرور ایام و دهور

انبساط یافته بمیل که شیوع پذیرفته کرد راه بهشت از چهرهای جواهر رفته [illegible] حنفیه

بیضا بحیلولت غبراء مظلم اعنی سواد اعظم جماعت ابی حنیفه گرفت نیر اعظم

شریعت غراء لوی ارادع طلوع بحضیض افول [illegible] ناگاه بموادای [illegible] یشرحون

الحق و یابی الله الا ان یتم نوره بلطف جسیم رب رحیم بعضی از عباد را موفق

فرمود تا [illegible] که به نعت زدند و مجدد طریقه قدیمه کنند مصداق

اینمقال حال خجسته مال فاضل کامل مولانا محمد امین استرابادی علیه الرحمة والرضوان من الله

بعون الله جنهاد اگر مجموع اعداد حروف این اسم بحساب جمل زیاده بر تعداد سال

بسته عدد نمی بود ما [illegible] بصورت عجیبی برای تاریخ بر آمده بود و ما کام فقره دیگر چه

تمه یان ضمام یافت و آن اینست که مدد الله جنهاد مع جذاس حامه اهل العباد کر لعط

جماعت که جمیع عدد کس این نام چون کم شود تاریخ تمام حاصل کردد ملتمس از ناظران منصف

وحق بینان بعدالت متصف آنکه اگر سهو و زلتی ازین قلیل البضاعت دریابند بر مضمون

حدیث رفع عن امتی الخطاء والنسیان عامل شده بذیل صفح و عفو بپوشند و تا

امکان در اصلاح مساعی کوشند و مرتب ساختم ان را بر مقدمه و سه باب و خاتمه و

اسئل الله حسن الخاتمه بمحمد و علی والسبطین والفاطمه صلوات الله و سلامه علیهم

و منه الی الصراط المستقیم الهدایه و علیه التوکل فی البدایه والنهایه مقدمه مشتمل

بر چند فایده فایده اولی بدانکه علماء امامیه در زمان غیبت بر دو قسم اند اخباریین

و مجتهدین طریقه اول قدیم و موافق مسلک اصحاب ائمه علیهم السلام و دوم جدید ماخوذ

از عامه است تفصیل این اجمال می آید ان شاء الله تعالی ملخص اخباریین اینکه بر هر حکمی

که ائمه را امت محتاج اند تا قیامت دلیلی قطعی از جانب الهی وارد است نزد [illegible]

[illegible]

خبر آنکه ثابت بود و آنچه معصوم صلی الله علیه وآله از نزد خدا آورده یا آنچه تعلق بقرآن دارد

مانند نسخ و تقیید و تاویل و تخصیص و غیر آن اکثری از آن مبنی بر غیبت و محرومان

مکشوف نزد عترت طاهره یعنی ائمه علیهم السلام است و اکثر آیات قرآنی نسبت با دلالت

بر وجه تعبد وارد شده که غیر معصوم مراد الهی از آن بیقین نتوان یافت با دنجاهی پس احاد

متواتره و برای علم احکام نظریه شرعیه که بیان معنی آن عنقریب مذکور میشود سبیلی بجز شنیدن

از ائمه علیهم السلام نیست و استنباط احکام نظریه از ظواهر قرآن و احادیث جواز ندارد

تا از جانب ائمه علیهم السلام حالش معلوم نکرده و بر تقدیر نفس احکام الهی اجتهاد و حکم

بظن نمود اگر خطا کرد دروغ بر خدا بسته است اگر بحقیقت حکم رسید ثوابی نخواهد یافت

بسبب نافرمانی و حکم کردن در هیچ مسئله بی یقین روا نیست و در چنین جا توقف و سکوت

و احتیاط واجب است و یقین یا بانجمعی حاصل شود که این حکم الهی است حقیقة و یا بانکه

حدیث از معصوم علیه السلام وارد است اگرچه بتقیه باشد چه معصومین علیهم السلام

احادیث تقیه برای ما پیش از ظهور قائم آل محمد علیه الصلوة والسلام جایز داشته اند

اخبار

و احکام غیر ضروریه دین چه از اصول دین و چه از فروع مانند صلوة و صوم و حج

صحیح صریح که از معصومین علیهم السلام ثابت و بتخریج نتوان شد و معنی خبر نیز

اخباریین اینکه علم قطعی بورود آن از معصوم حاصل شود که تقیه با آن نباشد بخلاف

اصطلاح متأخرین که مخترع آن علامه حلی علیه الرحمة است و احاد باقسام مشهوره منقسم ساخته

و اکثر ضعیف قد ماثبت [illegible] بلکه از قبیل موضوعه دانسته بمخالفین [illegible] شرح ابن مجلسی خواهد آمد و طریق

اصولیین اینکه بر وفق علمای عامه کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل را اصول و ادله

بهر استنباط احکام شرعیه قرار داده حکم بر مسائل ظنی جایز و عمل بمقتضای آن کردن

بر مجتهد خود و بر غیر او تقلید کس نمودن واجب دانسته اند مگر جمهور ایشان قول میت را

شمارند علامه حلی و دیگر اصولیین [illegible] ذکر نموده اند در حال غیبت رعیت دو قسمت

مجتهد و مقلد و بر مقلد رجوع بظن مجتهد در مسایل شرعیه غیر ضروریه [illegible] واجب

مجتهد مطلق آنست که در استنباط مسایل شرعیه فرعیه نظریه بوده باشد و علامه در تهذیب الاصول

مجتهد فیه آن حکم شرعیست که برای او دلیل قطعی نیست و باین قید شرعی احکام عقلیه

خارج شد و بعدم دلیل قاطع خارج گردید آنچه مشروعیت آن بضرورت معلوم است مانند

نماز و روزه و در کتاب مبادی الوصول الی علم الاصول فرموده که معنی اجتهاد

ح تواند شد و از بعث انقدر که بدان کلام خدا و رسول و ائمه علیهم السلام تفهم ابد

منطق شناختن شکل افرادی و استثنای و چیزی که ابتدا بر آن موقوف است از معانی مفرده و غیر او

معرفت نقدر یکفایت واجب باده بر نصیحت عمر عزیز را و از قرآن معرفت بانصد آیات و نسوخ و از

احادیث اگر شمایل [illegible] احکام و معرفت صحیح و حسن و موثق و ضعیف و امثال آن و از اجماع اینکه

فتوای کس خلاف اجماع نیست و دلایل عقل و استصحاب و برائت اصلی و احوال و اصول که شناختگی شماره

بدان رفت و با این همه شرط است که قوی در ملکه و شناختن [illegible] باز و فروع بطرف اصول او استنباط

تواند نمود و تحصیل این امور مذکوره در زمان ما آسان است که علما تحقیقات بسیار و تصنیف بیشمار

کرده اند مگر قوت استنباط بدست خدا است که هر کرا میخواهد میبخشد بر دقت حکمت و ارادت خود و هر گاه

مفتی باین صفات باشد رجوع با و نمودن قول او بر پذیرفتن بر مردم واجب است زیرا که در احادیث آمده

که نبگرید بسوی مرد که روایت حدیث ما میکند و احکام ما را میشناسد پس او را قاضی کردانید

بدرستیکه او را قاضی کرده ایم پس بحاکمیه با و ببرید و بحکمش رضا شوید او را بر شما حاکم

پس چون بحکم ما حکم کند و کسی از و قبول ندارد بحکم خدا را سبک شمرده و بر ما رد کرده و رد حکم

ما رد حکم خدا است و حکم او تعالی شرک است تم حاصل کلام مؤلف رساله کوید این اقوال منقوله

ولهذا

بر مراد باشد بی احتمال و مجمل مقابل آنست و ظاهر لفظیست دال بر یکی از معانی محتمله
برجحان با احتمال معنی دیگر و مؤول مقابل آن که بمعنی مرجوح دلالت کند و ظاهر راجح است
راجح بحسب عرف و راجح بحسب شرع و مطلق و عام و سنت بر سه قسم است قول و فعل و
تقریر و آن یا متواتر است که علم یقینی بصدق آن حاصل شود بسبب استحاله اجماع رواة
بر کذب نزد نقل یا خبر واحد است که با خبر متواتر نرسد و آن مسند باشد و مرسل چه اگر سند تا راوی
تا معصوم علیه السلام متصل مذکور است مسند است والا مرسل و از انها اجماع اجماع اتفاق
بر عملی است حجت و مفید یقین است بخبر ارباب تواتر کثرت علما اجماعات حجت نیست و اما
اجماع نزد ما حجت است با انضمام معصوم علیه السلام ببودن آن و اگر چه فقهای امامیه
بر مسئله متفق شوند و قول معصوم با ایشان نباشد حجت نیست و اگر قول معصوم شامل ایشان است
حجت است اما دلیل بر دو گونه است یکی موقوف بر خطاب و آن بر سه قسم است اول لحن الخطاب
مثل قول او تعالی ان اضرب بعصاک الحجر فانفجرت مراد در اینجا اینست که ضرب کرد پس در
عبارت مذکور نیست دویم فحوی الخطاب که لفظ دلالت کند بر تنبیه مانند قول او سبحانه
فلا تقل لهما اف از این مستنبط شد که به والدین ضرب و شتم هم ممکن نیست سوم دلیل

الخطاب وان تعلیق حکم است بر وصفی مثل حدیث شریف فی سائمة الغنم الزکاة

یعنی در گوسفندان که چرا کننده زکوة است پس مفهوم شد در غیر انها زکوة نیست

قسم دوم از دلیل عقل آنکه تنها عقل بران دلالت کند و آن یا از قبیل وجوب است چون رد

امانت یا از قسم قبیح چون ظلم و دروغ یا از قسم حسن مانند داد و در آتی اقسام اصحاب

بر سه قسم است یکی استصحاب حال عقل و آن تمسک به برائت اصلی است چنانکه گوی [illegible] در نزد ما نیست

زیرا که اصل برائت ذمه مکلف است دوم آنکه عدم دلیل موجب عدم حکم شود باین طور که گویند

بر این حکم دلیلی نیست پس حکم نیز نخواهد بود و از این جمله است اباحت اصلیه بعدم ورود دلیل وجوب حرمت

سیوم استصحاب حال شرع چنانکه شخصی نماز به تیمم میکند و در میان نماز آب میسر شد در اینجا قایل صحت نماز

دلیل می آرد که نماز مشروع بود پیش از وجود آب در همچنین بعد وجودش بر شرعیت خود باقی خواهد ماند

اما قیاس پس بر آن اعتماد نیست نزد ما چرا که یقین بحکم آن نمی شود و عمل بدان عمل بظن است که نهی از آن

وارد گشته تم ملخص کلامه بقدر الحاجة محقق مذکور در کتاب مختصر گوید که آنچه جای نظر و اجتهاد

دارد بر مجتهد در آن دو استفراغ وسع است پس اگر خطا کند گنه کار نیست و در [illegible] اگر اهلیت

اجتهاد نه دارد استفتاء از مجتهد در مسایل نظریه انتهی و علامه حلی در مبادی الوصول در باب

باجتهاد و بدون این آنست حسب یکسب و حد ابعاد در بر واقعه حکمیت معین در آن
دلیلی ظاهر از قطعی و ظنی بعد اجتهاد و ماتوهم ماخوذ نیست انتهی می‌گویند در بیان اصل تفصیل مذهب
اصولیان مذهب بر طالب تاریخ مکتب ابادی بر نظر عامه و خاصه مخفی نبود از انواع قواعد اصول
اینجا باصول امامیه تعلق دارد [illegible] بر تبصره منهاج مبادی علما احکام شرعیه بر دو نوع قرار داده
ضروری و نظری ضروری آنچه دلیلش مرتبه صحیح باشد که موافق و مخالف از احکام شرع دانند اگر
اهل ملت اسلام و غیر آنها از شرعیت آن آگاهند ضروری دین است مثل وجوب صوم و صلوة و حج و زکوة
و اگر اهل یک مذهب و غیر ایشان میدانند که این حکم در مذهب ضروری مذهب گفته میشود مانند وجوب
مسح رجلین در وضو بر مذهب امامیه و حلیت متعه و ارسال یدین فی تقیه در نماز و بر جواز این قبیل در
مذهب اهل سنت شرعیت نماز تراویح در ماه مبارک رمضان و مسح خفین و حلت نبیذ تمر و [illegible]
شرایط نظری حکمی که خصوصیت آن با دین یا مذهب معلوم مخالف و موالف نباشد چون اکثر مسایل
روزه و نماز که مخصوص بطریق امامیه یا اهل سنت است و منتهی عن مصطلح منطقی اجتهاد نزد [illegible] در
محتاج بدلیل اصلا نباشد و نظری مقابل آن و نزد فقها ضروری دین و مذهب دلیلی دارد لیکن
از غایت وضوح حاجت بذکر آن دلیل نمی‌افتد و اختلاف در فتاوی علما واقع نمیشود و در مسایل نظریه

ضروریه و محل نزاع میانه اخباریین و اصولیین نیز همین احکام نظریه است نه ضروریه و
نه احکام اصلیه مذهب که امور حسنه از قبیل اعتقادات است اعنی توحید و عدل و نبوت و غیر
اینها است انچه ذکر کرده شد بود از بیان معنی مسائل نظریه و ضروریه طریق این دو فرقه از
ما سبق بوده است اکنون ثمره اختلاف با هم باید دانست و ان در اکثر مواضع ظاهر میشود از انجمله انکه
نص صریح بان از شارع معلوم از حلیت و حرمت و غیرهما در مسئله خاصی انجا اصولیین قائل باباحت
خواهند بود و اخباریین بتوقف و اجتناب خواهند نمود و از انجمله انکه از ظواهر قرآن احکامی که مستفاد میشود
و صحیح [illegible] تفسیر با موافق مضمون آن رسیده اصولیین فتوی بحکم مفهوم از ظاهر خواهند داد بخلاف
اخباریین و همچنان در قسم جال عدم ورود نص یا اجماع در استصحاب برائت اصلی نزد اصولیین عمل واجب است
نه نزد اخباریین و همچنین اکثر احادیث کتب اربعه و غیره در کتابهای متداوله احادیث را اصولیین
به ضعیف دانسته بحسب اصطلاح جدید مخترع مطروح مینمایند و تقلید ظن مجتهد را واجب انکارند
و اخباریین همه احادیث این کتب را مقطوع الورود از معصومین و واجب العمل دانند و با ادله
مقیده ظنی عامل نمیشوند و ترک عمل باحادیث نمیسازند و در صورت تعارض دو حدیث قاعده را
عمل کردن بیک حدیث یا بردو که از ائمه علیهم السلام مرویست جاری مینمایند و باب الفاظ

[illegible]

می‌اندازد در مسئله حکمی بر طریق اخباریین از حدیث صحیح صریح ثابت است و در طریق اصولیین
همان حکم بعضی اوقات مستبعد [illegible] ظن ثبوت می‌پرورد و این قضیه انصافا [illegible] از مذهب [illegible] و اخبار
چنین [illegible] از صواب بیشتر نزدیک اند که طریقه استنباط خلاف از معصومین است
و از اعمال با قیاسات و در بنای حدیث صحیح [illegible] که مذهب ما خوب است و محیط [illegible]
بر خدا می‌بندد و نیز در بعضی از مسایل حکمی که نزد اخباریین از حدیث ثابت است نزد اصولیین هم
آن حدیث صحیح بر وفق اصطلاح ایشان و حکم مذکور مستنبط از آن است و مسئله کذائیه
محتاج [illegible] طرفین و از این جهات طعن بعضی قاصران اخباریان بر کتب اصولیان
عالمند [illegible] گشته اخباریان عمل بر جمیع فتاوی اصولیان که اعلام [illegible] حکم فلانی مستفاد
از حدیث بالیقین یا مستنبط از اجتهاد ظنی اجازه نمی‌دهند و در بعضی مسایل بجهت توافق اتفاقی
حکم حدیث با اجتهاد مجتهد از راه تقلید او عمل می‌کنند و گاه تفرقه مستنبط بودن حکم حدیث یا
ظن مجتهد از بعضی عبارات کتب فقه برمی‌آرند و بر حکم حدیث عامل می‌شوند و این فرق
از تصانیف ملا محمد تقی و آخوند ملا محمد باقر علیه الرحمه بسهولت می‌توان یافت و ظاهر است
بر کسی که ممارست و مناسبت بکتب فقهیه دارد جدا کردن [illegible] دو قسم احکام از جمیع کتب فقهیه [illegible] معتمد

بنمودند و اجتهاد و تقلید و استنباطات ظنیه مثل متاخرین کرسوم فقها نبود و چون جمعی از علمای
عامه بر اصحاب ما طعن زدند که در دست شما مثل ما علم کلام و فقه و اصول مستنبط بدلایل و مضبط نیست
بجز روایات منقوله از ائمه خود ندارند برای دفع این عار گروهی از متاخرین امامیه در این
فنون کتب تصنیف کردند بنا بر افکار عقلیه که داشتند و غافل شدند که ائمه علیهم السلام
نهی فرموده اند از علم کلامی که مبنی بر تخمین افکار عقلیه باشد و امر بتعلم فن کلام از خطابات مستظهر
خود بشان فرموده و از این غفلت در اکثر مواضع از مباحث کلام و اصول فقه بر خلاف روایات متواتره از عترت
طاهره نموده اند و بیشتری از مسایل فقهیه خلاف اخبار صحیحه از ایشان سرزده و اول کسی که مصدر
این غفلت شده کسی بوده محمد بن احمد بن جنید عاملی و حسن بن عقیل عمانی بعد از آن شیخ مفید علیه الرحمه
حسن ظن با این دو کس کرده در تصانیف ایشان بسند مرتضی و رئیس الطایفه علیهما الرحمه شاگردان
خود را ظاهر کرده و بسط آن شایع گردید تا اینکه نوبت بعلامه حلی رسید که در تصانیف خود التزام اکثر
قواعد اصول تمام نموده من بعد شیخ شهید ثانی و شیخ علی رحمهما الله پیروی علامه کردند و چون اینها
در این طریقه توسعه و سهولت نسبت بمسلک اخبار زیاده تر دیدند و در زمان احد الطلبان حکم
حدیث صحیح بسیار کم بوده اند و اکثر ناس را سر دوام تقلید و از تحقیق بعید ساختند چنانکه وجه کثر

مردم

مذهب عامه همین است شیوع این طریق روز افزون گشته و الی الیوم همچنین است و آن را دو کس
موسس این اساس اگرچه از بن انتحال و اختراع غرضی صحیح اعلی مقاصد نعمت طعن عامه و اشنیدن چون
صورت مقاصد عظیمه اینعوض فاسد ما بعدن شاید بعد از زمان انسداد ابواب ... شدند
سوای اغراض مذکوره علمای بی عمل را دنیا طلبی و حب ریاست و طمع اقتدا و اتباع خلق
بر آن داشت که رتبه و دستیار ادعای نیابت امام را پیش تن سازند و بر مسند اجتهاد نشینند و اگر
انصاف میدادند و مقتضای دین و دوای مرض هوای نفسانی ملکه میشدند از این رفتار
از ادعای ایشان دور بودی و با ... بانکه از حدیث صحیح که محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود
از اسحاق بن عمار از ابی عبد الله علیه السلام آورده و شیخ محمد حر عاملی قدس سره در مجلد آخر
وسائل الشیعه مذکور ایراد نموده این مضمون مستفاد میشود و آن این است که حضرت صادق علیه السلام
در حدیثی فرمود که ایشان یعنی مخالفین که دعوی علم و فقاهت خود میکنند گمان می برند که جمیع فقه و
دین بقدر احتیاج است جمع شده و حال آنکه همه علم محمد صلی الله علیه و آله را ایشان نشنیده اند و از او
بایشان نرسیده و نشناخته اند از آنچه از حلال و حرام و احکام نزد ایشان آید و مردمان
از آن می پرسند و ... در ایشان در خصوص آن حکم اثری و خبری از محمد صلی الله علیه و آله نباشد

و شرم دارند که مردم ایشان را نسبت بجهل کنند و بدین اعتبار اگر کسی از ایشان پرسد و جواب

ندهد و مردم علم را از معدنش طلب کنند پس برای [illegible] نگاهی بر ندارند و قیاس را در دین خدا و

بدعتها را مذهب و عقیده خود سازند و تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که بدعت گمراهی است

و ایشان را وقتیکه مردم در دین خدا از چیزی سؤال میکردند و آن اثری از رسول خدا صلی الله علیه و آله

نبود اگر آن را انکار میکردند [illegible] رسول خدا و خداوندان امر یعنی ائمه علیهم السلام را به [illegible]

ساختی که استنباط آن نمایند و آن آل محمد علیهم السلام هستند منتهی شد خلاصه حدیث و از این

واضح است که در حکمی که حدیثی نباشد بهوا و رای خود فتوی دادن کار اهل خلاف است از برای اطفاء

انوار ائمه علیهم السلام پیش گرفته اند [illegible] معاشر شیعه امامیه اکنون با برادران دعوی قدم

منهاج اخبار و حدیث طریقه اصول از احادیث خاصه و عامه می پردازیم محمد بن یعقوب کلینی

رضوان الله علیه در خطبه کافی میگوید آنچه حاصلش این است که بدان ای برادر که هیچ کس را امکان

نیست که برای خود از جمله اخبار مختلفه مرویه از معصومین علیهم السلام چیزی را جزم

کند مگر بنا بر آنچه رخصت آن داده است معصوم علیه السلام بقول خود که حدیث را

بر کتاب خدا عرض کنید و موافق آن را قبول کنید و مخالف آن را مردود سازید و بگذارید آنچه موافق

[illegible]

مذهب عامه است که راه یافتن و بدات. در خلاف انها است و دیگر بدانکه بر این اجماع باشد
که مجمع علیه محال است که نسبت تمام شد مضمون حدیث بار رضا کافی میگوید که ما ازین چیزها را
یعنی کتاب خدا و مذهب عامه مجمع علیه که نزد ما مسلم است و احوط و اوسع ازین امر میبایم که باز زدایم
و حواله کنیم علم این بسیار را معصومین علیهم السلام و قبول کنیم هر چیزی را که در آن معصومین علیهم السلام
توسع فرموده اند بقول خود که بر حدیثی از احادیث مختلفه که شما عمل کنید از باب تسلیم
گنجایش دارد انتهی ملخص کلام صاحب الکافی علیه الرضوان و قول این کلام بصراحت دال است
بر آنکه صاحب کافی اخبار کتاب خود را صحیح میداند و در حال اختلاف بیان نمانده عمل نقل عن
مردم را از ائمه علیهم السلام میکند و باعتقاد شان عمل از هر یک قسم عمل جایز است اعنی که طریقه
ماثوره از حضرات صلوات الله علیهم نزد او عمل نمودن گنجایش دارد و ظن و اجتهاد عمل بر آن
طریقه مردود است و همین مذهب اخباریین است پس اخباری المسلک بودنش ثابت شد
و همچنین از عبارت خطبه من لا یحضره الفقیه بر می آید که شیخ صدوق علیه الرحمه نیز همین
طریقه را برگزیده بود چه احادیث این کتاب را جمله موصوف بصحت گردانیده و گفته که آن حجت است
در میان او و خدا [illegible] ظاهر است که تصحیح جمیع احادیث بحسب اصطلاح قدما و تهیه ثابت است

نه بر وفق اصطلاح متأخرین در این مسئله صحت احادیث کتب اربعه و جایز العمل بودن

از عمده مسایل اختلافیه بین الاخباریه والاصولیه است و قس علی هذا اصحاب ما را که پیش

از این بزرگوار بوده‌اند و از سعادت ایشان در حضور ائمه علیهم السلام چه انها بوجود [illegible]

حضرات ائمه طاهرین علیهم الصلوة والسلام شان از ظن و اجتهاد مستغنی از استنباطات ظنیه و [illegible]

ازان بوده‌اند و ملا محمد تقی علیه الرحمه در مقدمه لوامع در فایده سیم ثلثه بعد کلامی که بعض ازان

عبارت منقول آورده که اصحاب ائمه هدی علیهم السلام از عامه تقیه نموده‌اند غالبا و لیکن

اصحاب ایشان از حد حصر تجاوز بوده‌اند و مذهب ایشان را میدانستند و تقیه را نیز میدانستند

تا آنکه زمان ظهور ایشان منقضی شد و بسبب غیبت حضرت صاحب الامر واقع شد و دیگر کسی

نداشتند که رجوع باو کنند و اخبار که از حضرات شنیده بودند در کتب ایشان بود رجوع

بانها نمودند و باخبار متواتره عمل مینمودند و شواذ را طرح مینمودند تا اینکه بواسطه

غلبه سلاطین جور و سوختن کتب ایشان در آب ریختن آنها بسیاری از آنها از دست رفت

و کتبی که در میان ایشان ماند اکثر اخبار آنها از حد تواتر ساقط شد و مذاهب عامه بسیار شد

و این تمیز خبر از دست رفت که بدانند کدام خبر از روی تقیه است و کدام موافق حق و دیگر امور [illegible]

[illegible]

طریق اخبار ثابت شد و اینجا همین قدر مطلوب ما بود هر چند در بعضی از کلام ملا محمد تقی

از آن تلف و ضایع شدن کتب مفهوم میگردد و بعضی اصولیین اعدا اختراع اصطلاح

جدید برای اقسام حدیث نظر و بحث است که آینده در مقاله تکاملش بیاید ان شاء الله تعالی

و اخوند ملا محمد باقر بن ملا محمد تقی رحمهما الله در مجلد رابع بحار الانوار بعد بیان

صحت احادیث ائمه علیهم السلام در آخر باب [illegible] پس از نقل کلام شیخ صدوق رضوان الله علیه [illegible]

که در بیت مبنا بر بیان عقاید شیخ که مخالف مشهور است و بسط و تفصیل اقوال در آن اکثر

[illegible] خواهیم آمد [illegible] این [illegible] جهت آنکه شیخ از بزرگان قدماست که پیروان آثار

ائمه نجبا بوده اند و پیروی رای و خواهش ها نمیکردند و برای [illegible] از اصحاب ما کلام

شیخ و پدرش بمنزله نص منقول خبر مروی میکردند تم ملخص کلامه اقوال از این عبارت

ظاهر که مسلک قدما غیر مسلک متاخرین و بنای آن بر اقتدا بآثار ائمه بوده و بنای

این بر اتباع رای و هوای نفس است فتبصر و علامه حلی در نهایه بحر العلوم گفته در بحث

عمل بخبر واحد که اخباریان از جمله امامیه در اصول و فروع اعتماد نکردند مگر بر اخبار احاد

که از ائمه صلوات الله علیهم روایت کرده و اصولیان مثل ابی جعفر طوسی و غیره بر خبر واحد

[illegible]

قدما که گذشت بسی مختلف شده‌اند و متاخرین ایشان منقسم گردیدند به معتزله و اخباریه انتهی محصول
عبارت و صاحب ملل و نحل در اول این میگوید که امامیه اول بر مذهب امامان خود بوده‌اند چون روایات از
ائمه مختلف شد و زمان ممتد گردید هر فرقه طریقه اختیار کرد پس بعضی ایشان معتزله شدند
و وعیدیه و تفضیلیه و بعضی اخباریه مشبهه و سلفیه انتهی خلاصه مضمون کلام او و از عبارت این
دو کتاب مستنبط میشود که مقصود مصنف بیان اختلاف فرق امامیه در اصول نیست چه اگر در اصول
میان ایشان تفاوتی میبود مسمی به امامیه نمیبودند بلکه مثل زیدیه و اسماعیلیه و غلاة به نظرای ایشان
نامی برای ایشان هم میبود و معهذا فرقه‌های شیعه مخالف امامیه در اصول بسیارند و از عبارت
این دو کتاب همین معتزله و اخباریه معلوم میشود پس واضح شد که مراد همین اصناف مختلف
در اصول فقه و استنباط احکام فرعیه شرعیه‌اند و در این هم شبهه نیست که معتزله از فرق عامه‌اند
مخالف امامیه در اصل اعظم که امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام است هر چند در بعضی اصول
دیگر موافق باشند پس اهل سنت که یک فرقه را از امامیه معتزله نامیده‌اند ظاهرا مقصودشان همین
اصولیین باشند که به جهت تشنیع ایشان در افکار عقلیه و استدلالات عقلیه ایشان را داخل معتزله نموده‌اند
و فرقه دوم مقابل ایشان که منکر رأی و اجتهاد هستند و مدار اکثر اصول و جمله فروعشان نزد

اخباری

اخباری است و پس موسوم باخباریه میگردانند و این فرقه مصداق کلام مصنفان این دو کتاب

هستند که امامیه اول بر مذهب امامان خود بوده اند پس قدم طایفه اخباریه بر این عبارتها

ثابت نیست و اگر جاهل قاصر الفهمی ربط بعبارت نتواند نمود معنی الفاظ را و این عبارت را

بجهت حدوث طایفه اخباریه کرده اند حرف او که هر کس الی بیست جز از لفظ امامیه این دو فرقه نام مبادا

که جمیع اقسام حادث باشند بلکه محتمل است که از حدوث یک قسم مخترع طایفه قدیم هم مسمی باشد

باسمی جدید در مقابله آن کردیده باشد چنانکه لفظ امامیه اثنا عشریه در بازار فرق نصاری شیعه بر چند

حادث و بعد وجود فرقه های مذکوره مشهور شده زیرا که تا تمام ائمه اثنا عشر علیهم السلام زینت

افزای عرصه وجود نگشته بودند شیعه سبعه بلفظ اثنا عشریه هم نبود حال آنکه طریقه امامیه

قدیم و مسلک اصحاب خاص بدایت اختصاص جناب امیر المومنین علیه الصلوة والسلام است و تسمیه آنها

باثنا عشریه در برابر فرقه های تا قب العقابیه ابدا لیوم یا فوما بعد انما شد و بقول صاحب تحفه

موافق که اخباریه دو قسم اند متشبهه که نزد انها مراد از متشابهات ظاهر است و سلفیه که اعتقاد

میکنند بانکه مراد الهی از ان حق است اگر چه متمسک شود اخبار را تا متشابهات بر ظاهر محمول

و همین است مسلک صحابه و اینجا مصنف غلط کرده و بیراهه رفته باشد زیرا که اگر کدام فرقه عامه

سوای حجت هست الیس را دانی هر چه او گوید مردم را متابعت او بخوانی انتهی حاصل مضمون الحدیث

اقول این مضمون حال مجتهدان صحیح الانطباق است و در محاسن برقی با سناد معتبر از ابن مسکان از

ابی عبدالله علیه السلام حدیثی روایت کرده که مضمونش قریب این حدیث است و بر ظاهر کسی که ادعای نیابت

امام زمان بعد و خود کس را واجب الاتباع در احکام الهی و امور ملکیه دنیویه بی سند از معصوم و رد

داشته باشد زیاده از و فریفته ریاست و طالب دنیا که تواند بود معهذا اینها برای قابلیت اجتهاد

جامعیت علوم و وجود ملکه استنباط از جناب مفیض علی الاطلاق شرایط قرار داده اند و بزعم

ایشان هر کس این امر را در سینه خود بخود و حصول حالی از ندرت و قلت معهذا اندلا محاله [illegible] کلاه اجتهاد

بر سر یک نفر یا معدودی چند که یکی از اینها منتخب روزگار باشند می نهند و اینهمه برده حکومت

و امارت و دوام تزویر به بهر مشورت در باب است و اخبار یک که اینهمه شروط را اعتنائی انکار نموده برای

خلائق هم بوده هم حقیقتی در شمار می آورند بلکه بر فتوای هر مفتی عادل عالم با خبار صحیحه که از زمان

یقین و مدلول صریح احادیث باشد عمل میکنند نزد اینها حصول این مرتبت برای کسی نیست و حد را

بر ائمه علیهم السلام واجب الاطاعه نزد اتقلید می پندارند پس منصف فکر کرده دل داده جاه

و ملت اینها هست ثانیا اینها علاوه انکار بعضی از ما سبق حال پیروان مجتهدین بیدات که

ظاهر شود

ممکن است محال عقلی نیست چه علی هذا القیاس اما صورت عکس که تحصیل یقین بالمعنی الخاص
متعذر و این امثله و نظایر بسیار است در احکام و اگر اینها برشمرده شود موجب طول کلام و ملالت بعضی
عالم انجا بیست است از کتب را ادعان و اعداده و نفس او مطمئن گردیده و خاطرش آسوده است
با حکم با مداد و صور کرده بدیها و خودش شکسته و از ینست که مدار امر الی تحصیل یقین بر معنی
معنی ممکن الحصول است نه ممتنع الحصول سوم آنکه علمای اصول بلکه منطقیین و حکمای نیز متواترات
و محسوسات را از یقینیات شمرده اند و این مسئله اتفاقی است علامه حلی در تهذیب الاصول گفته که
علم جامع یعنی جزم مطابق جهت واقع و ثبات و اگر کسی با مور عادیه نقض کند وارد نخواهد شد
چرا که جزم باعتبار نفس الامر است و احتمال نقیض باعتبار امکان عقلی انتهی و نیز علامه در کتاب
نهج الحق و غیره مبالغه نموده اند در اعتراض و رد بر اشاعره و سوفسطائیه که بعلم عادی عمل نمی کنند
و جایز میدانند تحقیق نقیض را بقدرت الهی و ملا عبد النبی اکبرآبادی انها ... در خود چند موضع
از آن کتاب آورده و همچنین دیگر محققان گفته اند و ثابت شده است که از خبر متواتر یقین بوجود ... الله یعنی
عالم یعنی جازم چرا که عقل محال میداند که افراد کثیره از انسان بر کذب متفق شده باشد با وصف
بعد اوطان و ازمان و تکثر و اختلاف طبایع و خصال و از روی ... امر ... محال ...

طویلی که در معجزات محمد صلی الله علیه و آله وارد شده و از جمله آن حدیث این است که وابصه
بن معبد آمد پیش محمد صلی الله علیه و آله و در خاطر او بود که معنی گناه از آنحضرت [illegible]
چون [illegible] حضرت ابتدا به سخن فرمود که [illegible] آنچه آمده برای سؤال [illegible]
خبر دهم ترا وابصه گفت خبر ده مرا فرمود که تو آمده که بپرسی از نیکی و بدی وابصه گفت آری پس حضرت
دست بر سینه مبارک خود زد و فرمود ای وابصه نیکی آن است که نفس در سینه بآن مطمئن شود و گناه آن است که
در دل تردد کند و در سینه خلجان کند اگرچه مردم فتوی داده باشند انتهی حاصل قول او این حدیث
دو فایده بر آن [illegible] در مقام اثبات آن منظور است یعنی معتبر در شرع یقین عرفی است
که عبارت از اطمینان قلب باشد و وجه دلالت حدیث بر این مطلب ظاهر است که آنحضرت تردد را مقابل
آن فرموده و در بیان نیکی بر اطمینان قلب چیزی نفرموده که از مرتبه یقین [illegible]
میفرموده [illegible] که خلاف آن را عقل محال داند و مراد از تردد همین شک و ظن است پس آنچه مقابل آن است
یقین باشد فایده دوم اینکه هرگاه تردد را آنحضرت از بدی شمرد عمل بظن باطل باشد و در مقام ابطال
ظن نیز این حدیث را [illegible] ان الله تعالی پس ظاهر است که معتبر در احکام شرعیه فرعیه یقین
عادی است نه عقلی و چون از این بیان فارغ شدیم بگوییم که در احادیث معصومین علیهم السلام

لفظ علم که بکثرت و مکرر در روایات و نهی از عمل بظن شده علم مراد یقین و مقصود از ظن
ضد یقین و علم بهمین معنی است و مترادف علم و یقین است لغت شاید و کلام الهی بر این ناطق
که میفرماید در رابطه [illegible] حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و ان الذین اختلفوا
فیه لفی شک منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقینا بل
رفعه الله الیه و کان الله عزیزا حکیما [illegible] ظن مقابل علم آورده شد ثانیا
در بیان [illegible] مطالب لفظ یقین بکار برده و نیز در سوره و النجم میفرماید و ما لهم به من
علم ان یتبعون الا الظن و ان الظن لا یغنی من الحق شیئا پس [illegible] آنکه
اخبار [illegible] در احکام فروع و در بعضی که [illegible] واجب و اند بین یقین است و ظنی که
از آن اجتناب وارد [illegible] ظن و ظواهر و اجماع و ادله عقل را سبب حصول انفسام ظن
و عدم حصول یقین بالمعنی الاعم میشمارند و بهمین معنی احادیث کتب اربعه و غیره که متداول
و معتبر اند صحیح و قطعی الورود از معصومین علیهم السلام میگویند [illegible] انسداد یقین را
در احکام فرعیه متعذر میدانند و اکثر علمای اصول یقین بالمعنی المذکور را ظن باصطلاح
خود شان گویند ما را در این مناقشه نیست اینقدر میدانیم [illegible] بالبدیهه می یابیم که
نفی

بیقینی که مدار مسلک ما بر آنست بوعی را دارد این انقسام او درست که بتواتر متواتره شما

و نسبت بهمان با اتفاق شما مسمی بظن است از منع خواهد بود و این هم باید در اطلاق علم

بر معنی که شامل باشد بعقیده ثابت اکثر علمای اصولیان اتباع علمای عامه است که از روی بیسر

نزد کم اجتهاد و رای باطل خود این اصطلاح صحیح کرده اند و حرف و شرع مبطل است و چون ازین

بیان که خانه قطعیة السند معلوم است بعینه آن نیز به یقین با امر ساطع کرده ثبوت ظنیت نسبت

اصولیین بر وال است که اخباریین از ثبات قطعیت منع میسازند وجود با عمل بما تمسک نمایند به قطعیت

در احکام شرع در زمان غیبت متعذر و ما عمل بظن در حال اضطرار مسلم چنانکه اکل میته مضطر

حلال و اخباریین که با میته تجویز نمودند و مقرر نمیشود از آن از ذبیحه مسکو نمودند و ما از میته تجویز اعتراف

بان مسلم و اضطرار عذر می آریم وجه دفع این شبهه ظاهر که اخباریین عمل بیقین بالمعنی

الاعم مینمایند نه ظن اگر چه شما از روی سخن برد دعا دیگر بظن مینامید حصول حسن

یقین در زمان غیبت ممکن است وجوه این بالتفصیل اینجا مذکور خواهد شد و مثال اکل میته

با محتمل مطابق نیست مثال منطق اینست که نزد اخباریین اضطرار اکل میته یقیناً ثابت

مال از آن جناب کشند و نمیخورند و اصولیین ازین که دلیر در حل اند تناول میسازند

ودفع العار والشنار در اضطرار می آرند و اما آنچه در میان معنی قیاس و رائی
بدانکه در اخبار و احادیث بسیار مذمت حکم بقیاس و رای آمده چنانکه انشاء الله بیان کرده خواهد شد و مقصود از
قیاس آنست که مقابل سماع باشد یعنی دلیل عقلی غیر مستند بمعصومین علیهم السلام و مراد از رائی
خلاف سنت و روایت است و این بر دو معنی شامل است جمله استنباطات ظنیه را چه کل احکام سمع از معصوم و
اما لفظ قیاس که در چند معنی با اختلاف موارد و مواقع استعمال می شود نزد فقهای اهل سنت
بمعنی تمثیل مصطلح نموده اند که عبارت از تعدیه حکم یک جزئی بجزئی دیگر باشد و منطقیین
اصطلاح کرده اند بر آنکه قیاس قولی مرکب است از قضایا که چون تسلیم کنند آن قضایا را
لازم آید بحسب ذات آن قضایا قولی دیگر و در عرف بمعنی عام که شامل است تمثیل و قول مؤلف
و دیگر جمیع اقسام او را [illegible] گویند و همین معنی عرفی مقصود است از قیاس که ممنوع است و در [illegible]
در احادیث و اشعار بانمعنی زیاده است چه شیخ [illegible] عاملی علیه الرحمه در جلد آخر وسائل الشیعه از محاسن
برقی نقل کرده که او باسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده و نیز در عیون الاخبار
از حضرت امام رضا علیه السلام نقل نموده آنچه حاصلش اینست که هر کس اعتقاد و عبادت کند
خدا را بغیر [illegible] و دیگر خدا [illegible] است از برای خلق خود پس او مشرک است و دیگر

تعدیه

١٠/
[illegible]

بصورت شکل اول است و قیاس فقهی که تمثیل نامیده شد نیست و غیر مقصود در احادیث ذم قیاس بخصوص
قیاس فقهی است نه منطقی [illegible] بر آن معصوم علیه السلام با ابو حنیفه و دیگران خطاب فرموده میگفتند
دین را بسنجید [illegible] که تو قیاس میکنی زنهار قیاس مکن که اول قیاس کننده ابلیس است و ظاهر است از قیاس
ملاعین [illegible] قیاس ابلیس بود چه از قبیل شکل اول و از باب تمثیل است و چون ملاعین قیاس
شکل قیاس شیطان میکردند نهی از همان قیاس بالخصوص شان امام علیه السلام عبث نیست بلکه لغو است
هیچ عاقل [illegible] نهی روا ندارد که شخص تحصیل علم منطق شاگرد میکرده باشد و او را نهی از تحصیل حکمت نماید
با این همه کسی شنیده ام که تو این کار را میکنی زنهار این کار مکن بلکه قرینه کلام سابق بر این امام علیه السلام
شاهد بر این است که قیاسی که نهی از آن میفرماید همان [illegible] میکرد و حال آنکه قیاس مصطلح منطقیین معمول او
نبود و از این [illegible] نسبت به معصوم لازم میکرد و العیاذ بالله منه پس اراده [illegible] معنی قیاس از این احادیث باطل
و باقی نماند مگر همان معنی عرفی که عبارت از دلیل عقلی در مقابل سماع است و عام و شامل قیاس فقهی و منطقی
و غیر اینها از لفظ قیاس باشتراک لفظی بر این [illegible] معنی اطلاق می برند و چون قرائن ادله
انتفای دو معنی در احادیث موجود است اراده معنی سوم متعین گردید و هر گاه این مقدمه ثابت شد
[illegible] طواهر [illegible] حسب اصلیه [illegible] شیخنا و غیره با اعتراف خود [illegible] ملتفت نشدند که

و نقل [illegible]

مخالف آن و احتمال منسوخیت و از کلام امیر المؤمنین علیه السلام که در نهج البلاغه منقول است

وارد شده [illegible] این مضمون بر می آید که برگردانید بطرف خدا و رسول او امری که مشتبه شود بر تو

و [illegible] در قرآن [illegible] اطاعت کنید خدا و رسول او و خداوند [illegible] ای کسانی که ایمان آورده اید

پس اگر نزاع کنید در امری با هم برگردانید آنرا بجانب خدا و رسول و بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام

فرموده که برگردانیدن بخدا عمل کردن است بمحکم کتاب او و برگردانیدن برسول عمل کردن است بسنت

جامعه او [illegible] اول [illegible] حدیث [illegible] دلالت میکند بر انحصار [illegible] در محکم و غیر محکم

حکم استدلال بغیر محکم [illegible] بلکه در حکمی که آیات محکمه نباشد مفاد حدیث است که رجوع بسنت جامعه

پیغمبر صلی الله علیه و آله بباید و ظاهرا که سنت جامعه آنحضرت صلوات الله علیه و آله [illegible] ائمه

علیهم السلام نتوان یافت پس ظاهرا از غیر احادیث نبوی و آثار ائمه علیهم السلام تفسیر نتوان

کرد و از کتاب کافی روایت نموده که در باب اضطرار الی الحجة از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که

منصور بن حازم بحضور آنحضرت گفت که من با مردم گفتگو کردم که آیا نه [illegible] که رسول خدا صلی الله

علیه و آله حجت بود [illegible] گفتند که بلی حجت بود گفتم بعد از گذشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله که

حجت بود گفتند قرآن گفتم آیا قرآن را می بینم مرجئی و قدری و زندیقی که ایمان ندارند هم [illegible]

آنحضرت با قتاده فرمود که ای قتاده توئی فقیه اهل بصره او گفت چنین گمان می‌کنند آنحضرت فرمودند

که شنیده‌ام از تفسیر قرآن می‌کنی او گفت آری حضرت فرمود که اگر تفسیر بعلم می‌کنی تو دانی و اگر

از پیش خود می‌کنی پس هلاک شدی و دیگران را هلاک کردی و اگر آن تفسیر از مردان گرفته‌ای باز هلاک

شدی و هلاک کردی وای بر تو ای قتاده می‌شناسد قرآن را کسی که مخاطب آن باشد تمام حدیث

معنی حدیث و تمامش طویل است که اختصاراً نقل کرده شد اول آنکه حرمت در اینکه تفسیر قرآن

بی علم موجب هلاکت و هلاکت است و معنی علم و یقین بکتب و ظواهر مفید یقین نمیشود و علاوه امام علیه السلام

تفسیر را قسم فرمود یکی از روی علم دوم از پیش خود سوم آنچه از مردان شنیده شود و مراد از

مردان غیر معصومین از عامه و مخالفین باشد چنانچه فقره اخیر که قرآن را کسی که مخاطب است

می‌شناسد قرینه قوی بر این اراده است و چون امام با همه [illegible] اضداد و معاندین میباشد آمیز که تفسیر

بآرای یا آنچه از دیگران سوای اهلبیت اطهار علیهم السلام مسموع شده باشد داخل علم و یقین نباشد

و تفسیر بعلم جایی است که از معصومین صادقین بسماع رسیده باشد پس ظواهر مدلول تفسیر معصومین سلام الله

علیهم حجت شده باشد و چون لیکن عبارت حدیث میخواهد که آنچه در قرآن محتاج بتفسیر است بدون تفسیر

صادقین علیهم السلام حجت نصوص محکمه از بحکم خارج است و غیر آنکه ظواهر [illegible] باشد

بتفسیر آن منع نموده و نهی علی العموم نمیکند و مساوی است که مخاطب باین کلام بود نهی مطلق است چنانچه قول

نموده و سکوت می ورزید پس منکشف گردید که بحکم ظواهر از قبیل متشابهات اند از کتاب

محاسن ابن بابویه رحمه الله نقل نموده که از ابن عباس مروی است که حضرت صلی الله علیه و آله بالای

منبر آمده خطبه خواند و مردم را [illegible] نموده فرمود که ای مومنان خدا [illegible] که روح مرا قبض خواهد کرد

و پسر عمم علی ابن ابیطالب علیه السلام [illegible] هر چه [illegible] که از علی او [illegible]

مانند [illegible] شنید بدرستیکه پسر عمم علی برادر و وزیر و خلیفه من است و بیان کننده احکام الهی

از جانب من و امام متقیان و خدا قرآن بر من نازل کرد که مخالف آن گمراه است و کسی که علمش از غیر

علی علیه السلام خواهد هلاک شود و نهی حاصل مضمون الحدیث اختصاصا اول دلالت حدیث بر مدعا

ظاهر که علم جمیع قرآن عموما از غیر علی علیه السلام نتوان یافت و ظواهر و محکم داخل آن و آورده در کافی

که در تفسیر قوله تعالی و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم مروی است

از حضرت صادق علیه السلام که راسخون فی العلم امیرالمومنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام بعد او هستند

و هم از آن حضرت مروی است که حضرت صلی الله علیه و آله افضل راسخین فی العلم بود که خدا همه

تنزیل و تاویل تعلیمش کرد و این نبود که خدا چیزی بر او نازل کرده باشد و تاویلش را [illegible]

و املا کرد بر من و انرا نوشتم بدست خود و تعلیم کرد تاویل و تفسیر و محکم و متشابه و خاص و عام انرا و انکه
چگونه نازل شد و در کدام باب نازل شده است ما را از قبل و از خدا خواست که مرا فهمی و حفظی ببخشد پس فراموش
نکردم هیچ ایه از کتاب خدا و نه انکه بر که نازل شد انتهی و از یعقوب بن جعفر روایت کرده که گفت در دم
با ابو الحسن علیه السلام پس مردی گفت که تفسیر میکنی کتاب خدا را بچه [illegible] شنیده حضرت که بر ما
نازل شد پیش از مردمان و برای ما تفسیر کرده شد پیش از انکه در میان مردم تفسیر کرده شود پس ما
میدانیم حلال و حرام و ناسخ و منسوخ انرا و انکه در کدام شب کدام ایه در باره که و در چه
نازل شد پس ماییم حکیمان خدا در زمین او تا انکه از دو حدیث اول از احادیث چند مطلب
مستفاد میشود یکی اینکه علم تمام قران و تفسیرش نزد معصومین علیهم السلام است و تفسیرش حواله بفهم
امت و رعیت نگردیده بلکه من عند الله و الرسول مفسر شده دوم اینکه مخاطب بالذات
بان نبی و ائمه صلوات الله علیهم هستند که می فهمند مراد الهی را از آن و امت و رعیت مخاطب
بالعرض و التبع باشند سیوم اینکه دانستن تفسیر و تاویل تمام قران بدون تایید الهی که
مخصوص معصومین علیهم السلام است نمی اید و حفظ آن چنانکه از غیر خدا علیه الصلوه صادر شده فهم
از امت و رعیت محال است پس ثابت شد که ظواهر حجت نیست زیراکه احتمال بلکه ظن غالب در بعضی مواقع میشود

که بعض ظواهر بالرای خلاف معلوم معصوم باشد و با وجود این ظن ظواهر مفید ظن هم که معتبر
نزد اصولیین است نخواهد بود علاوه از حدیث دلالت از این که حکم ائمه قرآن محتاج تفسیر بود
والا تفسیر به ضابطه ائمه عبث و لغو باشد والعیاذ بالله سند قول به حجیت ظواهر نخواهد که تفسیر
از حضرت ایشان هیچ نزاد و مستغنی از تفسیر معصوم علیه السلام اجرا کرده است هم به قول طایفه
تواند عمل نمود و این اعتقاد موجب تکذیب صادق باشد اعاذنا الله منه و از کتاب احتجاج طبرسی
در ذکر محبت کردن امام حسن ابن علی علیهما السلام بر جماعت اکثر بزرگی حضرت وی بود بزرگوار
بوده منقول است که امام علیه السلام روبروی معاویه فرمود که شما میدانید که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در حجة الوداع فرمود که ای گروه مردم من شما را در میان دو چیز گذاشتم که آن را هرگز نخواهید
بعد من یکی کتاب خدا دوم فرزندان خود که اهل بیت من هستند بعد از آن امام علیه السلام
فرمود که اعتماد بر ما در تفسیر قرآن انتهی اول در حدیث که حصر اعتماد در ائمه علیهم السلام
فهمیده شده ثابت کرده ایم که تفسیر غیر ائمه علیهم السلام معتمد علیه نیست پس حکم به ظواهر بعضی سماع
از ائمه علیهم السلام مستنبط باشد ناشایسته اعتماد نخواهد بود و از کافی در باب النهی عن الکلام
قبل از ایمان منقول است که ابو جعفر علیه السلام فرمود که مردمان تفکر میکنند در قرآن

بغیر علم و نیست که خدا میفرماید هو الذی انزل علیک الکتاب الی آخر الایه پس

منسوخات و متشابهات اند و محکمات از ناسخات انتهی اول ازین ثابت شد که آیه منسوخ از قبیل

متشابهات بود و دیگر آنکه آیات که تفسیر آن از معصوم علیه السلام مسموع نیست احتمال نسخ موجود است پس آیات

محتمل که از متشابهات باشد و آن بالاتفاق حجت نیست و با وجود این احتمال ظواهر حجت نخواهند شد

مفید امام علیه السلام میفرماید که مردمان در قرآن بغیر علم کلام میکنند و علم معنی نقص آن و ظواهر مفید

ظن میشود نه یقین و گفتگو در قرآن بدون یقین بغیر وصی امام معلوم میشود و از کافی نقل کرده

از ابی عبد الله علیه السلام رساله بجانب اصحاب بر آمده بود که طویل الذیل و در او مذکور است

از آن بقدر حاجت ایراد مینماید که حضرت فرمود که ای گروه مرحوم رستگار خدا البته تکمیل تمام عطا

فرموده و بدانید که امر خدا که در دین او چیزی بخواهش نفس و رای و قیاس اخذ کنند الله تعالی

قرآن را نازل کرده و همه چیز در آن بیان فرموده و برای قرآن و تعلیم آن اهل علم مقرر کرده که

علم ایشان بایشان بخشیده و ایشان را کسی نیست که بخواهش و رای و قیاس خود چیزی ما خود نمایند

خدا ایشان را بعطای علم از جانب خود از رای و قیاس بی نیاز کرده است الی آخر الحدیث

اول ازین ظاهر است که اهل علم و تعلیم قرآن از جانب حق سبحانه و تعالی ائمه اند علیهم السلام که بدون

بعد و تعمیم از آنها تفسیر قرآن غیر جایز و خلاف رضای الهی است پس [illegible] حکم بظواهر غیر

ائمه علیهم السلام چگونه روا باشد و نقل نمائیم از [illegible] در بیان اینکه خداوند قرآن بیان

هر چیز کرده که ابو عبد الله علیه السلام در رساله خود بجواب اصحاب نوشته بود که آنچه از قرآن بر سبیل

اجمال های [illegible] که مختلف است در قرآن نیست که [illegible] برای گروهی که آنرا [illegible] شان

گروهی که میخوانند آنرا حق خواندن و آنها ائمه اند [illegible] از [illegible] قرآن [illegible] از او کسانی که غیر

چه بسیار دشوار است فهم قرآن از برای ایشان و بسیار دور تر از تدبر دلهای ایشان است و بهمین جهت فرمود رسول خدا صلی الله

علیه و آله که هیچ چیز دور تر از دلهای مردم یعنی افهام ایشان مانند تفسیر قرآن نیست و همه خلق در [illegible]

از آنکه خدا خواسته است آنها را و بعجب قرآن خدا اراده نکرده است جز اینکه مردم بیابند بطرف

دروازه و راه آن یعنی معصومین علیهم السلام و عبادت کنند خدا را و در کلام او رجوع نمایند بسوی

برداری بپا دارندگان کتاب الهی و گویندگان بحکم خدا نمایند و استنباط کنند چیزی را که

محتاج آن شوند از این قرآن از جانب ایشان برپا دارندگان نه از پیش خود چنانچه فرمود خدا تعالی

ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه

منهم پس از غیر آن برپا دارندگان قرآن دانسته نمیشود و تو میدانی که اینمعنی راست نمی آید

دروغ خوانند و ائمهٔ ضلال ایشان را بر آن اطلاع نه و مالک عمال در حل احکام ساختند تا ایشان دنیا را خوردند
و مردم با ما و ایشان اینها ملزم نکردند و انکار دروغ مردمی کرد از حضرت صلی الله علیه و آله
نسبت دهند و چنانکه بحقیقت بوده باشد و در آن دروغ نمی کرد قصد او دروغ نه بلکه سهو روا باشد در آن
عمل نماید و گوید شنیدم از پیغمبر و اگر مسلمانان دانستندی که وی در آن سهو کرده او را نمی پذیرفتند و او خود اگر
دانستی ترک آن کند سیوم آنکه امری از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده و بعد از آنکه نهی از آن فرمود
نشنیده یا بالعکس منسوخ یاد دارد ناسخ را ندانسته یا سهو کرده که بعد از ترک منسوخ نکرده و مسلمانان
اگر دانستندی بر یک فعل ندیدندی مانند آنکه افترا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله دروغ بر او نبستی از خوف
خدا و تعظیم پیغمبر و سهو در آن نکرده و به یاد دارد چنانکه شنیده و همچنان روایت کرده بی کم و
کاست و ناسخ را از منسوخ دانسته عمل به آن در ترک نمایی نمود چه امر نبی صلی الله علیه و آله مانند قرآن
ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه دارد اکثر کلام پیغمبر دو وجه دارد عام و خاص مثل قرآن
و خدا در قرآن فرموده باید که بر چه امر کنند شما را پیغمبر بگیرید آن را و از چه منع کند از آن باز مانید از آن کسی که
نمی فهمید مراد حضرت و نشناخته بود کلام حضرت صلی الله علیه و آله و حال اصحاب آن جناب
نبود که از آنچه می پرسیدند بفهمند و بعضی می پرسیدند و نمی فهمیدند و آرزو می کردند که کدام اعرابی

[illegible]

بلدی از حضرت پرسیدنا ابهام جواب شنیدن و من که نزد آنحضرت می‌آمدم هر روز یکبار و در هر
شب یکبار و گردش میکردم با او هر جا که میرفت و صحابه آنحضرت میدانستند که این معامله
با هیچکس نمیفرمود که نزد آنحضرت میرسیدم بعضی از منازل او خالی میکرد برای من و دیگر زنان را بیرون مینمود
[illegible] خود را از آنجا و نزد او غیر من نمیبود و چون آنحضرت بمنزل من می‌آمد با من خلوت میکرد و فاطمه و
یکی از فرزندانم از نزد من بر نمیخاستند و از هر چیزی اگر می‌پرسیدم جواب میداد و چون خاموش میشدم او
خود سخن کلام شروع مینمود پس هیچ آیه از قرآن نازل نگشت مگر خواندیم و املا فرمود و نوشتم او را
بخط خود و یاد داد بمن تفسیر و تاویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام همه تعلیم کرد و دعا کرد بجناب الهی در
که مرا فهم کامل بخشد پس هیچ آیه از کتاب الهی و هیچ علمی که املا فرموده بود فراموش نکردم از آن وقت که دعا
و نگذاشت چیزی را از حلال و حرام و امر و نهی سابق و آینده بود و هر کتابی که نازل شده بر انبیای
پیشین مگر تعلیم فرمود و جمله یاد گرفتم و فراموش نکردم یک حرف [illegible] انتهی ترجمه [illegible]
بر مثل این نصوص اول از این کلام دو فایده دست داد یکی اینکه تفسیر و تاویل و ناسخ و منسوخ همه
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بحضرت شاه ولایت رسیده و هیچ یکی حواله رای امت در غیبت نکرده بود پس
استنباط حکمی از ظواهر بدون سماع تفسیر از حضرات معصومین علیهم السلام بعقل سلیم چگونه روا دارد

دوم اینکه احکام شرعیه محتاج الیها بالکلیه بوحی الهی و تعلیم حضرت رسالت پناهی یا امیر المؤمنین

علیه السلام و بعد او یا ائمه هادین واحدا بعد واحد معلوم آدمی شد و بر مسئله [illegible]

که الهی ثابت و حکم بالرای باطل است و اجتهاد در ابطال [illegible] و عموم اینکه [illegible]

بکار خود آمده از ثمرات مجلسی ابن بابویه [illegible] که امیر المؤمنین علیه السلام از پیغمبر روایت کرده

خدا [illegible] وارد شده که تفسیر کلام من بالرای نموده [illegible] مرا [illegible]

و بر من [illegible] در دین من بکار برد انتهی و احادیث در این باب قدری است اول اینکه نص قطعیت و عدم

حجیت ظواهر و عدم جواز تفسیر قرآن بدون سماع از معصومین علیهم السلام و بر مبطل اجتهاد اجزاء

در مقدمه این کتاب ثابت کرده ایم که مراد از قیاس مطلق دلیل عقلی مفید ظن است پس دو ارکان

مفید ظن آمد و شیخ محمد حر عاملی علیه الرحمه در مجلد آخر وسایل الشیعه نقل نموده از کتاب رجال کشی که

روایت است از یونس بن یعقوب که گفت بودم نزد ابی عبد الله علیه السلام پس آمد مردی از شام

و او را با هشام بن الحکم مناظره شد آن مناظره طولانی است خلاصه اینکه هشام باو گفت که حجت بعد

معصوم کیست شامی گفت کتاب هشام گفت که حالا کتاب و سنت آیا نفعی میکند در رفع اختلاف

شامی گفت آری هشام گفت چرا در میان من و تو اختلاف است و آمده از شام به مخالفت ما شامی خاموش شد

[illegible]

قول بلا علم و تهدید بر تفسیر آیه قرآن شده و ظواهر بر احکام دلالت یقینی ندارد و احتمال
خطای رأی مفسر موجود و از کافی نقل کرده که در باب ردع و از ابی مقاتل از ابی عبدالله علیه السلام
روایت است که هیچ چیزی که در آن در آن مختلف شوند نیست مگر برای آن اصلیست در کتاب
الهی لیکن عقول مردمان بآن نمی‌رسد و در کتاب محاسن در باب انزل الله القرآن تبیانا لکل
شیء مثل این حدیث مرویست اول از این حدیث صراحة معلوم شد که برآوردن احکام شرعیه
بعضی از قرآن کار غیر معصومین علیهم الصلوة نیست دیگر آنکه احکامی است که در ظواهر محل
اختلاف آراء می‌شود چرا که این احکام ظنی است نه یقینی و در ظن اختلاف ممکن است پس باید که عمل
کسی تابع نیست و از اهل کافی نقل نموده که در تفسیر انا انزلناه فی لیلة القدر از امام محمد باقر
علیه السلام حدیث طویلی مروی شده که حاصل بعضی از مضامینش اینست که خدا ارشاد کند که محمد
صلی الله علیه و آله مرده است کسی را وصی خود گردانیده و بعد از مضمون عبارت دیگر است و
آخر حدیث اینکه سائل گفت که آیا مردم را قرآن کافی است فرمود آری اگر مفسری یابند سائل گفت
آیا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تفسیر کرده فرمود آری برای یک مرد تفسیر نمود و شأن آن مرد
برای ایشان بیان نموده و آن علی ابن ابیطالب علیه السلام است سائل گفت که آیا این

خاص آنست که بعامه دست نمیدهد و فرموده که خدا [illegible] که جهاد کنند [illegible] مگر به [illegible] و تنزیله

و عده او بما بدانچه [illegible] الآیه حدیث صراحه دال است برینکه قرآن بدون مفسر که علی ابن ابیطالب علیه السلام

و بعد او ائمه معصومین سلام الله علیهم است نمیتوانند تفهیم آنکه ظواهر حجت نبود تفسیر

ایشان علیهم السلام کافی است بلکه در حدیث است اگرچه مخصوص بصورت جناب امیر المؤمنین علیه السلام است الا آنکه اولاد

امجاد اطهار ایشان نیز بهمین حکم اند لا قایل بالفصل دارند و از کتاب احتجاج طبرسی روایت کرده که

ابو در [illegible] نبی صلی الله علیه و آله در روز غدیر حدیثی آورده که حاصل مضمون آنست که مرا

جناب الهی امر کرده است که بیعت گرفتن از شما بقبول آنچه از نزد خدا در شان امیر المؤمنین علیه السلام

آورده ام و در شان ائمه بعد او ای گروه مردم فکر کنید در آیات قرآن و تفهیم آیات او را و نظر کنید

در محکمات و پیروی متشابهات نکنید بخدا که واضح نمیکند تفسیر آن را مگر کسی که دست او گرفته ام یعنی

علی ابن ابیطالب انتهی از حدیث مستفاد میشود که آیات قرآنی از دو نوع بیرون نیست محکم و متشابه و حجر

محکمات نظر در آنها جواز مدار و بس نظر در ظواهر مبنی نیست بر متشابهات روا خواهد بود بلکه ظواهر معدود

و محسوب از مقوله متشابهات خواهد بود چرا که این کلام دلالت میکند بر اینکه محکم محتاج بتفسیر نیست

و متشابه آنست که احتیاج بتفسیر دارد و این معنی بر ظواهر صادق می آید بسبب وجود احتمال معنی

مخالف [illegible]

خلیفه نکرد برآینه ضایع نمود اینها را که در صلب های مردان بودند و بعد از او بوجود آمدند

سایل گفت که آیا کفایت میکند ... این قرآن فرمود بلی اگر تفسیر کننده برای آن بیابد سایل گفت

آیا تفسیر نکرده رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود بلی تفسیر کرده برای یک مرد و تفسیر کرده برای امت شان

امر و را و آن علی بن ابیطالب علیه السلام است پس فرمود که حکم شرعی است در وقت یکی است و هر که حکم کند با یکی

در آن اختلافات حکم کرده بحکم خدا و کسی که بحکم اختلافی حکم نماید پس میداند که در آن مصیبت است حکم

بحکم طاغوت کرده تا اینجا حاصل حدیث اول از بحث ... بر آمد که تفسیر قرآن

بلا سماع از ائمه علیهم السلام که حکم شان ... است یافت اجابر نیست دوم اینکه حکم بظن و اجتهاد چون

محال وقوع اختلاف است چنانکه علما ... کرده اند که الاجتهاد مظنة الاختلاف پس اصل در جمله

حکم طاغوت است و ایشان مستنبط اند با وجود اصابت رای مجتهد در تفسیر قرآن با استنباط حکمی از

نصیب نیست او بلکه ماخوذ خواهد بود و از علی بن محمد با اسناد معتبره روایت کرده از یک امام از جمله دو امام

یعنی باقر و صادق علیهم السلام در تفسیر و ما یعلم تاویله الا الله الآیه که رسول خدا صلی الله

علیه و آله از بزرگترین راسخان در علم و تحقیق خدا تعلیم او کرده همه آنچه نازل کرده از تنزیل و تاویل

و خدا هیچ شیی بر او نازل نمیکرد مگر اینکه تعلیم تاویل آن نمود و اوصیای او بعد از او میدانستند

آن دلالت الحدیث اقول این حدیث و دیگر احادیث بسیار که بعضی از جمله الطرق نموده آورده شد
دلالت دارد بر اینکه تفسیر و تاویل جمیع قرآن با ائمه علیهم السلام است بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم و هیچ احدی از
و با وصف این معانی ای معنی مومن و بنده را چگونه جرات میشود که حکم بر ظاهر قرآن بی علم تفاسیر معصومین
علیهم السلام نماید و در کتاب مسطور از ابن یحیی باسناد حسن از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که در این آیه
الذی عنده علم الکتاب فرمود که مراد ما است بخدا علم تمام کتاب انتهی اقول از این ثابت شد که
علم تاویل و تفسیر تمام قرآن نزد ائمه معصومین است پس در بصائر الدرجات [illegible] علم تاویل [illegible]
علیهم السلام اصلا حجت نخواهد بود و باسناد معتبره از ابو جعفر علیه السلام روایت نموده که فرمود مردم
در قرآن کلام کردند بغیر علم و خدا میگوید هو الذی انزل الکتاب منه آیات محکمات
الایه پس ثابت شد که منسوخات از متشابهات است و ناسخات از محکمات الحدیث انتهی اقول این حدیث دلالت میکند
بر اینکه کلام بغیر علم و یقین در قرآن غیر از معصوم علیه السلام است و ظواهر مفید یقین نمیگردد و متشابه
احتمال نسخ وارد و منسوخ داخل متشابه است و متشابه حجت نیست و باسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام
نقل نموده که راوی از آنحضرت پرسید که فرقان و قرآن یک چیز است حضرت فرمود که قرآن تمام کتاب است
و فرقان محکم است عمل کردن بآن واجب است انتهی اقول چون نص و محکم یکی است و غیر محکم از حدیث

امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود ابن هاشم را که عترت نبی خدا و تاویل کتاب خدا برای خود

کمال تجمع میفرماید که او بین نموده اند مگر خدا و راسخین در علم انتهی اقول چون در احادیث تاویل

و تفسیر در یک معنی وارد شده ثابت شد که غیر معصوم تفسیر نمیتوانند نمود و بر اختصاص تفسیر بآنها

ندا [illegible] بعضی از اخبار شامل است و باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام [illegible] از آبای کرام خود آورده

که اهل بصره بخدمت امام حسین بن علی علیهما السلام نامه نوشته بودند و در آن سوال معنی لفظ صمد ذکر

کرده بودند جواب رقم فرمود اما بعد پس در [illegible] مجادله مکنید و کلام در قرآن بغیر علم مکنید پس بتحقیق

شنیدم از جد خودم رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود هر که در قرآن بغیری بی علم میگوید

هر آینه جای خود در آتش دوزخ میسازد انتهی اقول ظاهر است که از ظواهر حجت نبود احادیث نهی عام

از تفسیر بغیر علم میفرمود زیرا که دلالت ظواهر بر مراد مظنون بل لاعلم آن و از کتاب احتجاج طبرسی

نقل نموده که او باسناد خود روایت کرده که معاویه امر کرد حسین بن علی علیهما السلام را بالای منبر رود

و خطبه بخواند پس الحمد شروع بخواند خطبه فرمود حمد و ثنای الهی گفت پس از آن فرمود مائیم گروه

خدا که غالبیم یعنی باعتبار حجت حق و عترت نزدیک پیغمبر خدائیم و مائیم یکی از دو چیز گران

هستیم که خدا ما را ثانی کتاب خود گردانیده که در آن تفصیل هر چیز است و باطل در آن راه نیابد

از پس وثوق و اعتماد بر ما در تفسیر پس الحدیث انتهی اول از پس مستفاد شد که بر تفسیر غیر ائمه علیهم السلام

اعتماد نیست و حال ظواهر چنین است اعتماد در تفاسیر چه روا است کتاب بصائر الدرجات نقل نموده که راوی گوید

که از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که میفرمود بیشک که ما را [illegible] از قرآن آمده یعنی

مردی و بعضی از آن [illegible] [illegible] یکی از ائمه علیهم السلام و آنچه میدانند

نزد امام از زمان [illegible] [illegible] تفسیر برای تمام قرآن از جناب الهی و ائمه علیهم السلام

همه را میدانند حتی آن کار رسیده [illegible] رسیده و آنرا امام زمان میداند و چون تفسیر

ظواهر بما نرسیده و معلوم امام زمان علیه السلام است ما را نمیرسد که برای خود تفسیر کنیم و از

کتاب مذکور ایراد نموده که از ابو جعفر علیه السلام سؤال کرد در مورد تفسیر قرآن بر بعضی دوا

جعفی ظاهر به او بعضی منوط بطن است که ائمه علیهم السلام از این است نقص اول در تصور

ظواهر احتمال داده که تفسیر شی غیر مدلول ظاهری نزد ائمه علیهم السلام باشد که بر ما ظاهر نکردند

و از کتاب مذکور آورده که راوی گفت با ابوالحسن علیه السلام بوده ام که کسی گوید که گفت که تو

تفسیر میکنی از کتاب خدا آنچه شنیده حضرت فرمود بر ما نازل شده پیش از مردم و برای ما تفسیر کرده شد

پیش از آنکه در میان مردم تفسیر کرده شود پس ما میدانیم حلال و حرام و ناسخ و منسوخ از آن [illegible]

در کدام [illegible]

الحدیث اول احادیث بدلالت واضحه مستفاد می شود که در تفسیر قرآن از اوصیا علیهم السلام

خود را مستغنی نباید دانست و مادلیل از برای خود نخواهی که در قول از وجوب عمل بالظواهر و حجیت

استنباط احکام از آن مقتضی استغنا از تفسیر ائمه علیهم السلام نباشد و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام

منقول بوده که آنحضرت بعد کلام طویلی در این که [illegible] قرآن گفت آیا میدانید که متمسک بقرآن کیست که او را

بسبب تمسک بآن شرف عظیم حاصل آید آن متمسک کسی است که قرآن و تاویل آن را از ما اهل بیت گرفته است

و از وسطهای ما که وکیل و سفیر ما هستند از ما بجانب شیعه ما نه از رایهای جدل کنندگان

و قیاس کنندگان پس اگر حکمی کسی در قرآن برای خود [illegible] گفت و اتفاق افتاد او را یافتن

صواب پس تحقیق که جاهل در اخذ نموده آن را از اهل آن و حال آنکه [illegible] مانند کسی که براهی رفت که در آن

درندگان بود [illegible] بعد که ابتدا که او را از درندگان نگاه دارند پس اگر اتفاقا سالم ماند مذمت

و توبیخ عقلا در حق او از بس سالم ماندن بطرف نمیشود و اگر اتفاق افتاد او را که کشته شدن

از درندگان پس بهلاک خود مرد [illegible] و عابد [illegible] از مرتبه او معیوب [illegible]

و اگر خطا کند گوینده در قرآن برای خود پس جای خود در آتش دوزخ مهیا سازد و مثل او مثل کسی است که

سفری [illegible] دریایی پر جوش سوار شد بی ملاح و کشتی درست اگر کسی بهلاک او خواهد شنید خواهد گفت

انتهی اول دلالت ظواهر حکم مستنبط ظنی است نه یقینی است و علم و یقین مترادف چنانکه در مقدمه
بیان کرده شد پس حکم بظواهر حکم بغیر علم باشد و از علماء مقدم الذکر نقل نموده که او گفت از عمر [illegible]
ائمه علیهم السلام حدیث صحیح رسیده که تفسیر قرآن بی حدیث صحیح و نص صریح جایز نیست انتهی و
هم علماء مذکور گفته که عامه از نبی صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هر که تفسیر قرآن برای خود کند
پس حق نرسد تحقیق خطا کرده است انتهی اول دلالت احادیث بر مطلوب معنا که است که تأویل را در آن
راه نیست و از تفسیر علی بن ابراهیم نقل نموده که او از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده در قول الله تعالی
واللیل اذا یغشی که آنحضرت فرمود که مراد از لیل در اینجا ثانی یعنی عمر علیه اللعنه [illegible] پوشید
و پنهان کرد امیر المؤمنین علیه السلام را در دولت خود و بعد از آن آنحضرت فرمود که در قرآن مثلها
زده شد برای مردم خطاب کرده است آن خدا [illegible] خود را و ما بدانیم آن را غیر ما نمیدانند انتهی
اول بر ظاهر است که ظاهر این آیه و قرآن ایات ما بعدش چقدر با تاویل معصوم علیه السلام تغایر
و تباین دارد و مثل این احتمال در جمیع ایات موجود پس ظواهر چگونه حجت باشد اینست ادله
عدم حجیت ظواهر که از فواید مدنیه و دلایل شیعه ملتقط کردید و احادیث در ین باب بسیار است
این رساله تحمل نقل همه آن ندارد و در مختصر حجر پنهان که مجموع این احادیث بکثرت عدد رسیده است

[illegible]

نیز بسیار رد و انکار شن مکابره است پس آیات مذکوره در دلالت بر مقصود اصولیین از قبیل

ظواهر مصطلح [illegible] پس حجیت ظواهر آوردن در موارد علی

المطلوب [illegible] صحیح [illegible] علیهم السلام دلالت می نماید بر ترک

احادیث را بر قرآن عرض باید کرد [illegible] آن [illegible] این عرض باید کرد [illegible] ترک

باید نمود و از ظواهر حجیت [illegible] طاری [illegible] عرض احادیث بر قرآن صورتی

ندارد [illegible] معنی از بیان آن در بیان مقدمه نخستین اینکه از اخبار رسالت مآب صلوات

الله علیه و آله مروی است که بیاید نزد شما زمن حدیثی عرض نمایید او را بر کتاب الهی موافق او را قبول

نمایید و مخالف [illegible] را رد نمایید یعنی ترک سازید و ائمه ثلثه محدثین رحمهم الله در کتب

اربعه با سند خود شان روایات بسیار آورده اند از انجمله از ابا عبد الله علیه السلام روایت

کرده اند که خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام منی پس گفت مردمان آنچه بیاید شما

رسد از من موافق قرآن پس من گفته ام و آنچه مخالف قرآن باشد نگفته ام [illegible]

و غیر از احادیث ائمه علیهم السلام مروی گردیده که محمد بن مسلم راوی حدیث فرمود که ای محمد

نزد تو روایتی از [illegible] باید کار مخالف قرآن پس اخذ مکن آن را و نیز از امام علیه السلام

منقول

مطابق مذهب انجا این است اگر چه نقلش باطناً بیکی شد لازم افتاد وارد بر مقام ایراد

تمام علامه مجمع البیان میگوید که هیچ کلام را اعراب نکرده بر علوم قرآن آنچه اگر بر بیان محتاج است

این بیان است از آن مشکلها که الفاظ میکنند بدوا عراض نهان است که بر این اره بلطف اعرابش کنند دیما

معیار کلام که تا بر این عرض کنند نقصان را رجحان موید آمید و در تمیز مسائه مستقیم و سقیم نبی

با اعراب میشود و در روایت گردیده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود اعراب کنید قرآن را والتماس کنید غرایب

آن را و چون ظاهر کلام مطابق معنی آنست که آن را شما بالعربیت و اعراب خواهد بود فحوای این خواهد فهمید و مراد

الهی از آن خواهد بی نقصان وابلاغ نعمت هست و حتی ان لفظ محتمل و محتاج بطابق بیان و محتاج معنی

یا چند معنی بیان مانند قوله تعالی ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق و قوله سبحانه و

یلهیکم الله واحد و قوله جل شانه ولا یظلم ربک احداً پس اگر محتمل باشد لذا از آن مراد

مفصلاً ظاهر نگردد مثل قوله تعالی اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة وآتوا حقه یوم حصاده

پس آن محتاج است به بیان پیغمبر صلی الله علیه و آله بوحی الهی تا بیان کند آنحضرت تفصیل نماز و عدد

رکعات و مقدار نصاب در زکوة و امثال این بیانات را و در بیان معنی آیات شروع کردن بدون

نص و دلیل معتبر که روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله ممنوع است و ممکن که خبر متقدم الذکر بهمین معنی

محمول بر وجهی که موافق دلیل باشد خواهند نمود یعنی در اینجا عمل به قول آیه من حیث دلالتها خواهد بود

بلکه از جهت توافق او با دلیل قطعی و ظاهر آنکه دلیل قطعی یا آیه دیگر از قبیل نص یا تفسیر ماثور

خواهد بود یا دلیل عقلی دال بر حرمت [illegible] و مذهب یا حدیث متواتر و امثالها جمله اوله قطعیه اند

پس ظاهر آیه بی ملاحظه شمول دلیل [illegible] حجت نخواهد بود و حال قسم آخر یعنی آنچه که شرکت در [illegible]

معنی باشد و برواحد را اراده توانند کرد ظاهرا و اکثری از آیات احکام از این قبیل است و نزد [illegible]

در تعیین محل قطع و نقض [illegible] معنی و تعلیم مفسران نمودن صحیح نیست بی قول نبی و امام و قبیله بر تاویل

اجماع منعقد شده باشد و پوشیده نیست که اجماع آنوقت معتبر است که معصوم علیه السلام داخل آن باشد و رجوع به این

تاویل هم در حقیقت به تفسیر معصومین علیهم السلام است و این طریقه [illegible] با طریقه اصولیین [illegible] اگر

نزد ایشان عمل به معنی راجح ظواهر کتاب بی ورود حدیث جایز است و اکنون از بیان کالشمس فی

وسط النهار روشن شد که کلام علامه طبرسی موید قول اخباریین است یا اصولیین [illegible]

از عدم نظر و تدبر در کلام علامه قدس سره گردیده و بعد تنزیل میگویم که یا نصوص علامه طبرسی را

بر وفق مذهب اصولیین حجت [illegible] کلام او بر ما حجت نیست که غیر معصوم جایز الخطا خواه علامه اصولی

باشد خواه اخباری و برای فایده از تحقیق مسلک او زیاده بر تضییع وقت و عمر در این بحث [illegible]

حق خلاف دعوی علم قرآن نکنند و خدا جزای اینها بمرتبه عطا کرده و در اینکه اینها مضطر
نشوند در روایت قرآن بطرف ائمه علیهم السلام انتهی قول شیخ محمد حر عاملی علیه الرحمه در کتاب
[illegible] از مجلد آخر وسایل الشیعه جواب این استدلال از آن مستفاد میشود و آن اینست که آیات احکام
نزد بعضی نسبت با حکام نظریه از قسم سیوم است زیرا که نمیدانند آنرا مگر خدا و راسخان در علم یعنی ائمه علیهم السلام
زیرا که در آن احتمال اراده خلاف مدلول ظاهر و نسخ موجود و همین قدر کفایت میکند برای
عدم حصول علم و جزم بحکم شرعی انتهی حاصل کلامه رحمه الله و معنی این سخن بخاطر فاتر
مولف این رساله عفی الله عنه آنست چنانکه [illegible] که کلام الهی بر دو قسم است یکی آنکه هر جاهل و عالم
که عارف بلسان عربی باشد آنرا میتواند فهمید مثل قوله تعالی والله غفور رحیم و کان
الله علیما حکیما و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و
امثال این آیات دوم آنکه نمیفهمد آنرا مگر کسی که ذهن صاف و سینه کشاده دارد و این
دوم گویا بر دو نوع است یکی آنکه تنها الفاظ و لغات و تراکیب آن قریب بفهم عامی و جاهل نباشد
بلکه عالم ادیب که ممارستی بنحو و صرف و غیره علوم دارد میتواند فهمید مثل نفس مراد الهی
با قطع نظر از اصلی یا فرعی از فروع دین و مذهب مثل توحید و عدل هر چه از این قبیل بوده

جملۀ این ثابت کرده اند و اخبار در باب [illegible] اینهاست که قول هر امامی قول نبی است صلوات الله علیه
و آله و ائمۀ کرام معصومین از پیغمبر صلی الله علیه و آله با و رسیده و هیچ حکم امام برای و الا حجیت است از اوز
ائمه [illegible] اند اما عدم حجیت خبر یکی در این ائمه علیهم السلام از روات [illegible] نماید [illegible] آن
احتمال نسخ در احادیث نبویه است و این احتمال منافی حصول قطع و عمل بظن منهی عنه در شرع است و در
کتاب کافی باسناد خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که او گفت که با امیرالمومنین علیه السلام عرض کردم که
من از سلمان و مقداد و ابی ذر چیزی از تفسیر قرآن و احادیث پیغمبر خدا علیه الصلوة و السلام شنیده ام غیر آنچه
در دست مردم است [illegible] مردم بسیاری از تفسیر قرآن و احادیث نبوی می بینم که شما مخالف آن میکنید و
میدانید که اینها همه باطل است آیا مردم بر پیغمبر خدا افترا کرده اند قصداً و تفسیر قرآن برأی خود نموده اند امیر المومنین
علیه السلام فرمود که در دست مردم حق است و باطل و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه
و حفظ و وهم و بر رسول خدا در عهد او دروغ بستند تا آنکه خطبه خواند و فرمود که ای مردم
دروغگویان بسیار شده اند بر من هر که بر من دروغ قصداً ببندد جای خود را از آتش دوزخ سازد
بستر دروغ بستند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از او و راویان حدیث چهار قسم اند مردی منافق
که اظهار ایمان و ساختگی اسلام میکند و گناه نمیداند دروغ بستن بر رسول خدا و مردمان او را معنی

نیستند روایت او قبول نمیکردند و مردی که شنیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی که نشنیده

بود و چیزی که فرموده و وهم نموده در آن نبوده و بقصد دروغ نمیگوید آن را روایت میکند و میگوید که از رسول خدا

صلی الله علیه شنیده ام پس اگر مسلمانان میدانستند ترک روایت او میکردند و او خود اگر

میدانست ترک آن مینمود و مردیست از پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی را قبل امر شنیده و بعد از آن

امر نهی یا بعد از نهی امر فرموده پس یاد گرفته منسوخ را و ندانسته ناسخ را و اگر خود میدانست منسوخ است

که آن منسوخ است ترک مینمود و مردی که دروغ نبسته بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و کذب را دشمن دارد از ترس خدا

و تعظیم پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنچه شنیده فراموش نکرده بلکه یاد گرفته همچنانکه شنیده بود در روایت کرد

فسلیم شنیده و ناسخ و منسوخ را میداند و عمل بناسخ و ترک منسوخ می نماید زیرا که امر پیغمبر مثل قرآن

ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه بود و مثل قرآن کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله دو وجه می بود

[illegible] در نهج البلاغه و احتجاج طبرسی این حدیث مرد و مسلم بن قیس هلالی در کتاب خود هم

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این روایت کرده و در کتاب محاسن باسناد خود از ابی عبد الله علیه السلام روایت

نموده که راوی از آنحضرت پرسید که چه حال است گروهی که روایت میکنند از فلان و فلان از رسول خدا

صلی الله علیه و آله و ایشان متهم بکذب نیستند بسبب آن خلاف آن مروی میکردند فرمود که حدیث

بود [illegible]

احادیث غیر متواتره که موسوم باخبار احاد و زعم شان نفید قطع صدور از معصوم بلا موجب

حصول ظن میشود و باین نهج قسمت نموده اند که حدیث معتبر دو از حیث العمل با لطبع و مردود العمل قسم

ثانی ضعیف است و قسم اول بر سه گونه است صحیح و حسن و موثق چه روات سلسله آن جمیعا امامی عدل ضابط

توثیق

و ممدوح با توثیق اند یا نه اول صحیح است و ثانی از دو حال بیرون نیست یا آنکه همه امامیه ممدوح اند بی

یا بعضی که هیچ یکی از آنها را توثیق نکرده است یا توثیق بعضی شده و توثیق بعضی نشده باشد و این حسن است ا

و یا همه امامیه نیستند خواه هیچ یکی نباشد خواه بعضی امامیه بعضی غیر آن باشند لکن جمیع اینها موثق مستند

واحد ثقه موثق است و این اصطلاح در میان متقدمین نبود علامه حلی و شیخ او ابن طاوس مخترع این

کرده اند و شاید اند عوی اعتراف بعضی از علمای اجله اصولیین آن را [illegible] نموده [illegible]

الف الله [illegible] سوم در بیان ثمره اختلاف اصطلاح بین فریقین منها بناء بر اختلاف

این اصطلاح نیز نزاع لفظی چنانکه بعضی توهم کرده اند بلکه معنوی و متمر فایده است چرا نزد

قدما نسبت امامیه و غیر امامیه بودن راویان تفاوتی در ترجیح و ثبوت صدور خبر از معصومین علیهم السلام

نمی افتاد و ثوق راوی و تجنب او از کذب وجدان آن با دیگر قرائن بیان عادی بعدم افترا بر معصومین

علیهم السلام ثابت و معلوم کرده کافی در تسمیه حدیث صحیح بوده و عمل به حدیث صحیح جایز و واجب

در اثبات صحیح و قطعی الصدور بودن همه احادیث کتب اربعه و دیگر کتب معتمده او نه مشهوره بود نه علما

اما بعضی اخبار دیگر و آن از روی تعصب است و معارض اقوی داشته باشد به غایت ظاهر که حق موصوف بصفت نصفت

مخفی نماند که معنی خبر متواتر بنا بر آنچه مشهور بین العلماست آنست که جماعتی از آن خبر دهند که عقل

اتفاق همه ایشان بر کذب محال داند و از آن یقین عادی بصدق حاصل شود و احاد آنچه موجب یقین نگردد

خواه سبب حصول ظن شود و خواه ابهام باشد و در بادی النظر چنان مفهوم میگردد که از جهت کثرت

عدد رواة عقل حکم باتحاد تواطؤ علی الکذب میسازد و گرنه بتعمق نظر چنان معلوم میشود و بعضی از

اهل تحقیق گفته اند که عدد مخبرین را در تواتر مدخل نیست بلکه مدار بر بودن جماعت مخبرین بصفتی است

که اتفاق ایشان بر دروغ عادة ممتنع باشد اگرچه زیاده از سه کس مثلا نباشند و اگر با خصوصیات خبری

بیان کنند و عقل از روی عادة اجماع ایشان بر کذب محال نشمرد از آن جهت واحد است و متواتر نیست

چنانچه ملا محمد تقی علیه الرحمه در بعضی از تواریخ باین معنی معترف گردیده و از این جا برمیآید که خبر متواتر در وجود

و از این جهت که صدق مستلزم حصول یقین میشود و چون حال چنین باشد اخبار احاد هم اگر مقترن بقراین

قویه باشد مقتضی حصول قطع میتوانند شد و در اخبار [illegible] هیچ حدیثی از احادیث کتب مقدم الذکر

مشار الیها خالی از این دو حال نیست یا متواتر است یا احاد محفوف بقراین و بر دو قسم یقینی الورود

است از معصومین علیهم السلام و اخبار احاد مفید ظن‌اند پس کتب مثبت و اثبات این دعوی
منبنی بر تبیین چند مقدمه است یکی اینکه احادیث کتابهای مذکوره الصدر ماخوذ از کتب اصول است که
مؤلف آنها اصحاب ائمه علیهم السلام بوده‌اند دوم اینکه احادیث اصول مسطوره جمیعاً صحیح بوده و اصحاب
اصول احادیث غیر صحیح را داخل کتب اصول نمیکردند سیوم اینکه نسبت هر اصلی از آن اصول بطرف
مؤلف او متواتر بوده که در آن جای شک و ارتیاب نیست چهارم اینکه مؤلفان کتب مشهوره
احادیث را از کدام حدیثی از کتب اصول نقل نکرده‌اند بلکه از تفتیش غیر اصول آثار مانند آنها قطع
و جزم بصحت و صدق و ورود آن از معصوم علیه السلام از نسبت [illegible] را داخل کتابهای مذکوره خود شان
نکرده‌اند در هر گاه این همه مقدمات مدلل و ثابت شود عقل جزماً حکم بصحت و قطعی الورود بودن جمیع
احادیث کتب مذکوره خواهد نمود و بطلان اصطلاح جدید علامه و غیره متاخرین ظاهر میشود حالا آن
دلایل که مثبت این همه مقدمات باشد بعرض بیان می‌آید و استدلال بر این مطلب بدو طریق است
یکی از طریق برهان دوم بطریق الزام و میباید که استدلال برهانی را بر الزامی مقدم گردانیم
و بعضی از دلایل صلاحیت برهانی و الزامی بودن هر دو اعتبار دارد و برهانی بجهت نفس الامر بودن
و الزامی بسبب اعتراف اصولیین و اینکه دلایل تکرار بر سبیل اجمال و تفصیل در بیان
هر دو قسم استدلال آورده‌ایم دلیل اول بطریق برهان انست که ما را علم قطعی بتواتر حاصل است

ما معنی دبعد

باین معنی که دأب قدمای امامیه و اصحاب ائمه علیهم السلام تا مدت زیاده از سیصد سال چنین بوده است
که احادیث را ضبط و جمع میکردند در مجالس ائمه صلوات الله علیهم و غیر آن مجالس و در مدت طویل [illegible]
تألیفات کتب مشتمل بر احکام شرعیه که محتاج الیها بود تا شیعه بآن عمل نمایند و [illegible]
در تصحیح و ضبط احادیث و عرض نمودن بر ائمه علیهم السلام و این رسم همیشه بر پا ماند تا زمان ائمه ثلثه
محدثین مولفین کتب اربعه و کتب مولفه قدما بعد از ائمه ثلثه نیز تا مدتی باقی ماند و ائمه مذکورین
کتابهای خود شان از همان کتب اصول که بر صحت احادیث آن معلوم و متیقن بود نقل کرده اند
و بسیاری از آن کتب قدیمه بمتاخرین هم رسیده بعضی از کتب رجال و سیر و تواریخ و نقل ثقات ثابت میگردد
در بیان ادله الزامیه مذکور خواهد شد که جمعی از اصولیین نیز باین مقدمه معترف شده اند و دلیل
دوم اینکه ما را علم یقینی حاصل است باینکه کتب اصول صحیحه ثابته مرجع طایفه محقه امامیه بود
که عمل در آن بامر ائمه علیهم السلام میکردند و اصحاب جماعت کتب حدیث و کسانی که قائل بآنها بودند
قدرت هم داشتند بر جدا کردن صحیح از غیر صحیح و این هر دو قسم نزد ایشان از هم جدا بوده [illegible] اشتباه
یکی بدیگری نمیشد و اینها میدانستند که با وصف قدرت بر تحصیل احکام شرعیه بیقین عمل بغیر یقین
جایز نیست و از اتباع ظن نهی وارد گشته و بتعیین معلوم که اینها در تحصیل یقین قاصر شده اند

و نیز تصور نکرده‌اند شبهات بصحت این همه احادیث نمی‌داده‌اند چرا که حال ارباب تواریخ و قصص ظاهر

است که همه قصد بر نقل و حکایات داشته‌اند نه تمیز [illegible] غیر معتمد می‌نمایند اما امکان

این که [illegible] ابن بابویه علیهم الرحمة [illegible]

جلالت قدر و عظم شان ایشان و اتفاق متاخرین بر وثوق و صدق و ضبط و تمیز و عدالت ایشان

این کسان [illegible] منقول بوده که از این کتب خود میداده‌اند و ملتفت نکرده

تحت [illegible] بیان [illegible] صدوق در خطبه من لا یحضره الفقیه گفته و ابن بابویه مفصلا

بیان کرده خواهد شد بلکه این قسم خلط از امثال علمای جلیل آن ایشان محال عادی است و بطلان [illegible] وثوق

و اعتماد و قول ایشان حاصل [illegible] اجماع معاصرین ایشان و متاخرین از ایشان است دلیل سیوم آنکه حکمت

الهی و شفقت حضرت رسالت پناهی و ائمه اطهار علیهم السلام که نسبت بحال شیعه بود مقتضی این است که ضایع

نکرده‌اند [illegible] در صلبهای [illegible] خود بوده‌اند از جمله شیعه و اینکه برای ایشان کتب معتمد احادیث

مدون و مرتب باشد تا در زمان غیبت بآن عمل نمایند و مصداق این کلام [illegible] متحقق نیست بغیر

همین کتابها با آنکه صحت احادیث آنها محل نزاع است پس اگر اینها صحیح نباشد انتفای احادیث صحیح

لازم آید و آن خلاف لطف و حکمت ربانی و وفور رأفت حضرت رحمت پناه است دلیل چهارم آنکه

از احادیث بسیار

و بعضی در صحت احادیث مندرجه این کتب باقی مانده و محقق حلی علیه الرحمه تصریح نموده که کتاب یونس بن
عبد الرحمن و کتاب فضل بن شاذان هر دو نزد او بوده‌اند و از آنها احادیث نقل کرده و ذکر نموده اند
محمدون ثلاثه که این هر دو کتاب بر جناب ائمه علیهم السلام معروض شده الا پس در زمان ائمه [illegible]
قدس الله ارواحهم بطریق اولی کتب اصول موجود باشد و شیخ صدوق علیه الرحمه در حق [illegible]
گفته که کتاب محمد بن حسن بن [illegible] بر سوالات او و جوابها امام حسن عسکری علیه السلام نزد من بود بخط
معصوم علیه السلام و همچنین کتاب عبید الله بن علی الحلبی که بر حضرت صادق علیه السلام عرض کرده شده
و غیر این کتابها و اینهم شاهد است که قدمای محدثین حدیث یک کتاب را بر حدیث کتاب دیگر
ترجیح می‌نمایند باعتبار علل و جهت غیر این نیست که احادیث هر دو کتاب را ثابت و صحیح بجهت
وثوق روات میدانند و خبر احاد متواتره دلالت میکند بر اینکه عمل با حاد ثقات حجت است و این
احادیث از ثقات مروی است پس عمل بآن واجب باشد اگر کسی گوید که احادیث داله بر وجوب عمل با حاد
ثقات از جمله کتب معتمده وارد است یا از ثقات است و خصم مورد این را تسلیم نکرده پس استدلال
بمصادره و دور است گوییم که درین احادیث صفات بسیار است مثلا یکی آنکه موجود است در کتب
معتمده دیگر آنکه از ثقات مروی است دیگر آنکه متواتر است یا محفوف بقراین مستلزم قطع

دیگر اینکه از آن علم بقول معصوم علیه السلام حاصل میشود و از غلو نصفات و بکروار دین میتوانیم
که اعتبار صفتی احتجاج کنیم بر حجیت باقی اقسام و از اختلاف اعتبارات اند در موقع [illegible] بهم
[illegible] نیست که کتاب حجت آریم بر حجیت خبر دیگر در روایت هر راوی ثقه بر حجیت روایت [illegible]
دیگر [illegible] استدلال میکنیم بنص بر امام بر امامت ائمه دیگر و باعجاز بر امام بر امامت خودش
و آنچه در ثبوت امامت جواب شماست در ثبوت حجیت جواب ما معهذا احادیث دال بر وجوب
عمل باحادیث ثقات متواتر است و ثقه بودن راویان احادیث اصول باجماع امامیه ثابت
پس دور لازم نخواهد آمد دلیل ششم اینکه بسیاری از احادیث موجود است در کتب آن
جماعه که امامیه اجماع و اتفاق دارند بر ثقه بر حدی که از آنها روایت آن بصحت
و ثبوت هر سند صحیح است و ائمه علیهم السلام امر فرموده اند بمردم که رجوع بآنها و عمل
بحدیث شان نمایند و تصریح و تنصیص بر توثیق آنها فرموده اند تفصیل این اجمال
بعون ایزد متعالی بعد ازین می آید و احادیثیکه در کتابهای این جماعه نباشد در بین کتب
متداوله متنازع فیها است تقسیم اول کم است و ازین صحت و قطعیت در زمره [illegible]
اکثر احادیث ثابت شده باقی ماند کلام در اقل و چون صحت اکثر با عدم صحت اقل تعالی

اجماع مرکب یعنی قول اخباریین و اصولیین آن باطل باشد پس مدعا ثابت نشد و دلیل متقدم
نیز که اکثر احادیث این کتب مشهوره نزد اصولیه که بر صحت آنها اجماع است و کتابها شکل ائمه علیهم السلام
از حیثیت آن فرموده بودند ماخوذ نباشد و معیار صحت و عدم صحت احادیث به اصطلاح محدثین
اصولیین باشد لازم می آید که بیشتر احادیث امامیه قابل اعتماد نباشد و عقل این را عادةً
محال میداند که ائمه علیهم السلام مجموع امر عظیم را که مدار و مناط احکام شرعیه است سهل
انگاشته مهمل گذاشته باشند و جمیع علمای فرقه ناجیه امامیه چنین جرأت بکار برده و
راضی بگمراهی شیعه تا روز جزا باشند بخلط احادیث صحیحه با غیر صحیحه زیرا که هیچ عقل
منصف بوقوع این مسامحه قایل نمیتواند شد و دلیل هشتم اینکه رئیس الطایفه و غیره
از علمای ما که بعد از وی بوده اند تا وقتیکه اصطلاح نو حادث نشده بیشتر احادیث را که صحیح نیست
بنابر این اصطلاح مذکور مطروح و متروک العمل مینمودند و احادیث که نظر بر این اصطلاح ضعیف
است بر آن عمل میکردند و بسیار است که بر طرق روات ضعیف اعتماد میکردند و حال اینکه
نمی توانستند که از طرق دیگر هم روایت کنند چنانکه صاحب منتقی و غیره علما تصریح نموده اند
پس اگر احادیث مطروحه و معمول بها بر دو در صحت و ثبوت در ورود از معصومین علیهم السلام

مکن نمود

و بیان مقدمهٔ ثانیه ظاهر اصل مسلک محققین است و آنچه مستلزم یقین باشد عمل بآن لازم نیست

اول آنکه لازم آید که طریق سلف منافی طریق عامه و اصطلاح جدید موافق طریقهٔ آنست بلکه

بر متتبع کتب ظاهر است که از کتب عامه ماخوذ است و مسح حذو بعضی علمای ما هم شده

چنانکه در اوائل الدرایه مذکور شود ان شاء الله تعالی و ائمه علیهم السلام ما را مکرر امر کرده اند از طریقهٔ عامه

اجتناب باید کرد و در بیان ترجیح حدیثین مختلفین الحدیث ایراد کرده خواهد شد که موافق

عامه را ترک نمایند و مخالف آن را بعمل آورند پس اجتناب از منهج ایشان در ابواب متاخرین اقوی و

اصوب باشد و دلیل دوم آنکه اصطلاح جدید مستلزم تخطیهٔ جمیع طایفهٔ محقه در زمان ائمه علیهم السلام

و در زمان غیبت میشود چنانکه محقق حلی باین تصریح نموده و از کلام شیخ و غیره نیز در چند جا

ظاهر میشود و نقل خواهد شد بعد از این ان شاء الله تعالی و خطای همه اینها عادةً محال است پس

اصطلاح مذکور باطل و بطلان آن موجب صحت جمیع احادیث کتب مشهوره است دلیل سوم

آنکه اگر اصطلاح جدید صحیح باشد لازم آید ضعف اکثر احادیثی که نقل آنها از اصول

مجمع علیها معلوم است زیرا که بعضی از روات آن ضعیف اند و بعضی مجهول الحال و بعضی غیر

موثق پس جمع کردن این کتب عبث بلکه حرام و منهی عنه باشد و محدثین که گواهی به صحت آن داده اند

دروغ و بهتان باشد زیرا اجماعیکه دخول معصوم علیه السلام در آن معلوم است باطل کرده و آنچه
لوازم باطل است لیس ملزوم باطل است و وجه ملازمه یعنی از بیان آنکه لازم آید ضعف [illegible]
و آن اقبح از نجست است و وجه لزوم آنکه معنی صحیح نزد متاخرین آنست که عدل امامی ضابط در
در سایر طبقات راوی آن باشد و حال آنکه علما در کتب رجال نص و تصریح بر عدالت راویان
نکرده مگر در دو بر توثیق شان تنصیص نموده اند و آن مستلزم عدالت نیست بلکه در بیان عدالت
و وثوق عموم من وجه است چنانکه شهید ثانی و غیره گفته اند و بعضی از علمای متاخرین
اصولیین اگرچه گفته اند که ثقه بمعنی عدل ضابط است لیکن وثوق موجب عدالت میشود و کلام شافی
غیر مسلم است در نزد ایشان دلیل آوردن است و جمهور اصولیین بخلاف آن مصرحند
زیرا که اکثرا توثیق می نمایند آنکس را که معتقد فسق بلکه کفر و فساد مذهب او هستند مراد
ایشان از ثقه چیزی نیست که بجز او اعتماد توان کرد و از روی عادت مامون الکذب باشد
و تتبع بهترین ملتزم شاید و جماعه متقدمین و متاخرین باین معنی تصریح کرده اند و نزد منصف [illegible] نیست
در اینکه وثوق و صدق با فسق و کفر مجتمع میتواند شد و انکارش انکار بدیهیات است و مجهول
ضعیف راوی مستلزم فسق منکر [illegible] بلکه [illegible] بعدالت میتواند شد چرا که راوی [illegible]

در روایت حدیث ضعیف و مبنای اشتهار در وضع اصطلاح جدید بجهات متعدده غفلت
اصول بینات ثابت شد صحت طریقه قدما ظاهر گردید دلیل چهارم آنکه اکثر علما شهادت داده اند
بصحت احادیث کتب مشهوره و ثبوت آن از معصوم [illegible] نقل [illegible] از اصول
و کتب معتمده و قایم بودن قراین بر صحت بعضی پس از دو حال خالی نیست [illegible] مقبول
یا نه در صورت اولی مدعای ما ثابت و در صورت ثانیه گواهی علمای امامیه در مدح راویان و
توثیق ایشان نیز مقبول نخواهد بود چرا که هرگاه اعتماد بر کلام شخصی نشد بر کلام دیگر نیز اعتماد
نشاید و برین تقدیر حدیث صحیح و حسن و موثق باقی نمی ماند این اصطلاح بالکلیه لغو
میگردد و جمیع احادیث کتب شیعه ضعیف میشود و خبر دادن بعدالت راوی مشکل تر و عظیم
تر است از خبر دادن بانکه حدیث از کتب [illegible] منقول است چرا که نقل از کتب امریست محسوس
و عادل بودن امریست معقول که اطلاع بر آن دشوار میشود پس شهادت کسی که در امر
حسی معتبر نشد در امر عقلی بطریق اولی نامعتبر خواهد بود و لازم باطل است پس ملزوم
هم باطل است دلیل یازدهم اینکه اصطلاح جدید و تقسیم حدیث باقسام اربعه در زمان
علامه حلی یا استاد او احمد بن طاوس حادث شده چنانکه معلوم است و اصولیین بآن معترف اند
[illegible]

تا غایتی مشهور بوده چنانکه حال کتب تواریخ معتبر مثل تاریخ ابن خلکان

و ... پاره اعتبارات روضة الصفا و روضة الاحباب و حبیب السیر

بیان درجه وثوق علما و در کتب احادیث مولفان را اهتمام شدید تر است تواریخ ... شد

و دیگران در صدد تحقیق صحت و عدم صحت آن می‌شوند پس اکثر احادیث کتب اصول از آن

احادیث است از بس متعدد او منقول است هیچ یک کتابی غیر معتمد و راوی کاذب ... محفوظ

با غیر حافظ عادت نبود مقتضی آنست که مشهور بین الاصحاب شده و واقع خلاف آنست

زیرا که علمای ما اکثر روات ائمه علیهم السلام و اصول شان را توثیق کرده اند و ثقات مثل

نجاشی و شیخ ابوجعفر الطوسی و علامه حلی جلالت و قدر و مدح اکثر راویان و اصول

بیان کرده و بر توثیق اکثری اجماع نقل نموده را و یا بنگارند ضعفا حالی [illegible]

کالمعدوم چنانکه شیخ حر علیه الرحمه در آخر وسائل جماعه را از ایشان مذکور نموده [illegible]

اتفاق اصحاب بر صحت کتب اصول مقدمه دوم اینکه احادیث کتب مبحوث فیها از اصول

اربعمائه و روات شان منقول است یعنی تتبع کتب پوشیده نمی ماند چنانکه شیخ صدوق علیه الرحمه

اسانید روات در کتاب من لا یحضره الفقیه حذف کرده در آخر کتاب مذکور ایراد

نموده است و مجلدات شیخ ابو جعفر طوسی [illegible] کتاب تهذیب و استبصار [illegible] روایات

طرق خود بیان نموده اگر خواهد بآن کتابها رجوع کند [illegible] ببیند و از خوف اطناب [illegible] ذکر

آن نکردیم و شیخ محمد یعقوب کلینی رحمه الله اسانید تمام را ذکر کرده پس اکثر احادیث

کتب از اصول منقول نموده مختلط با احادیث مشهوره از غیر اصول نبوده علما قدح نکرده اند ناقد

[illegible] محسوس [illegible] از اصلی جدا نکردند و چون [illegible] وصف [illegible] [illegible]

دین قدح و جرحی نکرده بلکه اکثری از علمای اعلام گواهی داده اند [illegible] این جماعت

[illegible] کتاب اصول مؤلفه اصحاب صادق علیه السلام [illegible] اجماع علما منعقد شده

بر صحت نقل احادیث این کتب مشهوره از کتب اصول و بعد ثبوت [illegible] مقدمه هیچ عاقلی را شک

در صحت جمله احادیث کتب [illegible] نمی ماند و هو المطلوب و دلیل هشتم آنکه علمای

امامیه بر مخالفین احتجاج نموده اند باینکه شما عمل بمذاهب ائمه اربعه یعنی ابو حنیفه و شافعی

و غیرهما میکنید با اینکه ایشان را معصوم و مامون الخطا نمیدانید و ائمه اهل البیت

علیهم السلام که معصوم اند و لا اقل نزد شما در مرتبه علم و فضل و وثوق [illegible]

اشرف از مجتهدین شما [illegible] عمل میکنید و این ترجیح مرجوح [illegible]

چه الزامی هم تواند بود پس ناظر این رساله توهم نکنند که در اول برابر به و
الزام به خلط [illegible] انکه دلیل الزامی [illegible] تمامی [illegible] اصحاب احادیث
فقهاء قول به عالمی بعز دلیل علیحده آنچه اکثر برو وثوق علم [illegible] انتفای [illegible]
اجماع اتفاق تمام در گاه قول جم غفیر از ایشان که موصوف [illegible]
در ثبوت دعوی شک نیست که شیخ صدوق محمد بن بابویه رضی الله عنه در اول کتاب من لا یحضره
الفقیه می گوید حاصلش آنکه سوال کرد از من شریف عبید الله که برای او کتابی [illegible]
در فقه و حلال و حرام تا به آن رجوع و اعتماد در عمل او باشد که کسی در آن نظر کند [illegible] دارد
و عمل به آن کند شریک اجر باشد پس اجابت سوالش کردم که او سزاوار این بود و
برای او این کتاب تصنیف نمودم بحذف اسانید و قصد کردم که در آن بیاورم هر چیزی که فتوی
به آن میدهم و حکم به صحت آن میکنم و اعتقاد دارم که آن حجت است میان من و خدای من و جمیع آنچه
در کتاب آورده شده از کتب مشهوره که اعتماد و رجوع به آنهاست مثل کتاب حریز بن عبدالله
سجستانی و کتاب عبیدالله بن علی الحلبی و کتب [illegible] مهزیار الاهوازی و [illegible] سعید
و نوادر احمد بن محمد بن عیسی و کتاب رحمة سعد بن عبدالله و جامع شیخ محمد بن حسن بن ولید و نوادر محمد بن

و مانند محمد بن ابی نصر [illegible] باتفاق [illegible] بوده اند و عمل نمودن بروایات ایشان چون

عمار ساباطی و غیر او از [illegible] آنها از جمیع طائفه در عده حکایت از ونها یاده محقق

حلی در بحث تراوح از معتبر و از الجمله اینکه حدیث مندرج بود در یکی از آن کتب که عرض کرده شده

بر ائمه علیهم السلام پس ستایش فرموده اند مصنفان آنها را و تصدیق و تصحیح آن کتابها نموده اند مانند کتاب

عبید الله بن الحلبی که بر حضرت صادق علیه السلام معروض نموده بود و بر [illegible] کتاب یونس بن عبد الرحمن

و فضل بن شاذان که عرض کرده شد بر امام حسن عسکری علیه السلام و از الجمله بودن حدیث ماخوذ از

کتابهائی که شایع بوده میان سلف اعتماد بر آن خواه مؤلفان آن کتب از فرقه ناجیه امامیه بوده اند

مثل کتاب صلوة حریز بن عبد الله و کتابهای بنی سعید و علی ابن مهزیار و خواه از غیر امامیه

مانند کتاب حفص بن غیاث القاضی و کتابهای حسین بن عبید الله السعدی و کتاب

قبله علی بن حسن طاطری و در بسیاری المحدثین متعارف قدما رفته که در کتب حدیث اعتماد بکتاب خود

نموده رفته اند بهمین روش که بعضی از علمای اعلام رجال کتب [illegible] آنها [illegible]

موجب وثوق و اعتماد میشود بآن روایات اگر چه این [illegible] در شمار [illegible] نبوده که [illegible]

اتفاق [illegible] متعقد کرده [illegible] باعث بر عدول از متعارف قدما و [illegible] اصطلاح

امثال این در کلام او بسیار است انتهی ملخصاً و شیخ بهاء الدین عاملی در رساله وجیزه

که در فن درایت حدیث تالیف کرده میگوید که احادیث ما منتهی میشود بائمه علیهم السلام و ایشان [illegible]

و فعلی از آن حضرت علیه السلام روایت حدیث میرسانند به پیغمبر صلوات الله علیه زیرا که علوم

مقتبس از مشکوة نبوت است و احادیث که در کتب امامیه است زیاده میشود بر احادیثی که در کتب

صحاح عامه است بمراتب بسیار چنانکه ظاهر است بر تتبع کننده کتب هر دو فریق و بتحقیق که روایت کرده

یک راوی بتنهایی از روات امامیه و آن ابان بن تغلب است از یک امام یعنی حضرت صادق علیه السلام

سی هزار حدیث و جمع کرده اند قدمای محدثین آنچه رسیده بایشان از کلام ائمه علیهم السلام در چهار صد

کتاب که آنرا اصول می نامیدند پس از این برخاستند و متعهد شدند گروهی از متاخرین خدا [illegible]

سعی آنها برای جمع کردن آن اصول و مرتب ساختن آن جهت کم کردن انتشار و آسان نمودن

کار بر طلب کنندگان آن اخبار پس تالیف کردند کتابهای ضبط کرده شده و آراسته مشتمل بر

اسانید متصله بمعصومین علیهم السلام مانند کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار

و مدینة العلم و خصال و امالی و عیون اخبار و غیره آن انتهی ایجازاً و شیخ ممدوح [illegible]

گفته که کسیکه تفحص کتب امامیه مؤلفه در جرح و تعدیل نموده است میداند که اصحاب ما اجتناب میکردند

در اخذ از

بحال مذهب راوی پس قبول کردن علما و قایل شدن شان بصحت آن مبنا است که بوجهی صحیح یقینی

باشد که بآن فرج [illegible] بحال ابن [illegible] و راوی ثقه امامی [illegible]

هم شاید اینکه راوی امامی آن حدیث را از راوی مخالف مذهب ثقتی شنیده که او عدول

از مذهب حق و اختیار طریقه وقف نکرده و بعد از روایت حدیث [illegible] با اینکه بعد از

[illegible] او لکن روایت حدیث اتفاق افتاده و یا اینکه نقل حدیث از کتاب اصل او نموده شد

که [illegible] از اختیار مذهب وقف اتفاق افتاده بود و در میان امامیه شهرت کرده تا نقل

حدیث از کتابی کرده باشد که از تالیفات [illegible] اختیار مذهب وقف نموده بود لیکن اخذ آن کتاب را

از شیوخ امامیه که معتمد اند کرده باشد مانند کتاب علی بن حسن طاطری که از وجوه واقفیه بود

و عناد کلی با امامیه داشت که شیخ ابوجعفر طوسی برای او گواهی داده است در فهرست و او روایت

کتب های خود کرده است از رجال معتمد علیهم که بر روایت شان وثوق است و از این قبیل

است حماد [illegible] برای قبول احادیث روایت چنین اشخاص [illegible] و ظاهرا قبول

روایت علی بن حمزه با وصف تعصب او در مذهب خود شهرت مبنی بر همین است که این روایت منقول

از اصل او است و بیان کردن علت آن هم شعر بهمین است چرا که اینکه از اصحاب اصول است و همچنین قابل شدن

و اما صحت یرویت زدن بر بسیار آنها اگرچه وارد است انتهی میگوئیم که دعوات و اجزای صحیفه سجادیه

و مجموع مجلدهای کتاب [illegible] ماخوذ [illegible] اصحاب قدما و متاخرین است چنانچه مصنف در آخر

کتاب نهایة ثبت کرده است [illegible] صحت آن داده پس صحت احادیث کتب متنازع فیها از

کلام مذکور برآمد و طبرسی در اول کتاب احتجاج میگوید آنچه حاصل شد بسبب کثرت اخباری که در

کتاب است از امام حسن بن علی عسکری علیه السلام آورده‌ام و بر آن اجماع است و مشهور است در

میان مخالف و موافق و قول بر آن دلالت میکند انتهی معلوم کلام و علی بن ابراهیم

در تفسیر خود گفته که دلالت بر آنکه احادیث متعدد جمیع آن ثابت است [illegible] از اسناد ثقات

ائمه علیهم السلام و جعفر بن محمد بن قولویه نیز تصریح به ثبوت و صحت احادیث کتب خود نموده است

و مؤلف گوید که از نقل کلام سایر افاضل اعلام در این باب [illegible] نظر باید در اختصار

از دست برود و آنچه در معرض کذب آمد کفایت میکند پس اتفاق اینهم علما که نزد ایشان

مسلم اند بر صحت اصول قدما و منقول بودن احادیث کتب اربعه و غیر آن از آن اصول

دلیل الزامی قوی است برای اخباریین بر اصولیین که از آن بطلان اصطلاح جدید

و صحت احادیث کتب متنازع فیها واضح گردد و بر منصف [illegible] رسیده صحیح

روشن است که ادله مذکوره اعنی برهانیه و الزامیه [illegible] بالعوض [illegible] اینها

یقین بصحت و ورود احادیث کتب سابقه [illegible] و مجموع آن که بلاشک و از نهایت افاده

جزم و قطع مینماید و عدم تسلیم آن از انکار بداهت و مکابره صریحه عقل مسموعه

عند العقلا است تکمله [illegible] نفع معتد به باستحکام مقدمات دلایل مذکوره

میکرد [illegible]

نموده او از ابی عبد الله علیه السلام ... مره روایت کرده که فرمود کسیکه یاد
کند از احادیث شیعه چهل حدیث خدا برانگیزد او را روز قیامت فقیه عالم انتهی و از علی بن حنظله
باسناد [illegible] نقل نموده که گفت شنیدم از ابا عبد الله علیه السلام میفرمود که بشناسید
منزلتهای مردم را بمقدار روایتهای ایشان از ما انتهی یعنی هر کس زیاده روایت از ما
میکند پایه او بلندتر است از کسیکه کم روایت میکند و از محمد بن مسلم [illegible] نقل کرده
که از ابی عبد الله علیه السلام گفتم که حدیث از تو میشنوم پس در روایت آن چیزی کم و بیش
میکنم حضرت فرمود اگر معانی آنرا اراده میکنی باکی نیست انتهی و از داود بن فرقد
منقول نموده که از ابی عبد الله علیه السلام گفتم که میشنوم کلام را از تو پس میخواهم که روایت
میکنم چنانکه شنیده ام و این از من نمی آید حضرت فرمود بقصد اینچنین میکنی
گفتم نه فرمود یعنی آنرا اراده میکنی گفتم بلی فرمود باکی نیست و از ابی بصیر روایت
نموده که گفت گفتم بابی عبد الله علیه السلام که حدیث از تو میشنوم و آنرا از پدرت
روایت کنم یا از پدرت شنیده ام روایت آن از تو کنم حضرت فرمود برابر است
یعنی جایز است مگر اینکه روایت کردن از پدرم دوست تر است بسوی من و فرمود بحضرت
جمیل را که هر چه از من بشنوی روایت کن آنرا از پدرم انتهی و از عبد الله بن سنان روایت
نموده که گفت بابی عبد الله علیه السلام گفتم که قوم نزد من می آیند و حدیث شما را میشنوند
پس ملول و تنگ میشوم و طاقت خواندن تمام آنها ندارم حضرت فرمود که بخوان برایشان
از اول حدیثی و از آخر حدیثی یعنی از اول و آخر کتاب انتهی و از احمد بن عمر الحلال
روایت کرده که بابی الحسن الرضا علیه السلام گفتم که مردی از اصحاب ما کتاب حدیث بمن
میدهد و نمیگوید که روایت آن از من بکن آیا مرا روا هست که آنرا روایت کنم فرمود
چون دانستی که کتاب تالیف اوست پس روایت کن از او انتهی و از حسین احمد [illegible]
نموده که

و نسبت به ایشان اقرار کرده‌اند برای ایشان به فقه و ایشان سوای آن شش نفر که پیش
نام ایشان بردیم شمار کرده‌ایم ایشان شش کس‌اند جمیل بن دراج و عبدالله بن مسکان و عبدالله بن
بکیر و حماد بن عیسی و حماد بن عثمان و ابان بن عثمان و اصحاب ما گفته‌اند که
زعم ابو اسحق فقیه ثعلبة بن میمون اینست که عالم‌ترین ایشان بفقه جمیل بن دراج
است و ایشان اصحاب تازه ابی عبدالله علیه السلام‌اند انتهی پس شیخ مذکور در محل
شمردن نام فقها از اصحاب امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام میگوید که اصحاب ما
اجماع کرده‌اند بر تصحیح گفتن حدیثی که صحیح میشود از ایشان و بر تصدیق داشتن ایشان
و اقرار به فقاهت و علم ایشان کرده‌اند و ایشان شش نفرند بغیر آن شش نفر که نام ایشان را از
اصحاب صادق علیه السلام ذکر کرده‌ایم و ایشان یونس بن عبدالرحمن و صفوان بن یحیی
سابری فروش و محمد بن ابی عمیر و عبدالله بن مغیره و حسن بن محبوب و احمد بن محمد بن
ابی نصر و بعضی بجای حسن بن محبوب حسن بن علی بن فضال و فضالة بن ایوب را گفته‌اند
و بعضی بجای فضاله عثمان بن عیسی گفته‌اند و فقیه‌ترین ایشان یونس بن عبدالرحمن و
صفوان بن یحیی اند انتهی و این شیخ مذکور احادیث در حق ایشان و در حق بنی فضال
آورده پس اینها اعتماد و داخل بودن معصوم علیه السلام در این اجماع معلوم و اینچنین
اجماع نزد اصولیین حجت قطعی است و شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب غیبت از عبدالله
کوفی خادم شیخ حسین بن روح نقل کرده که او از شیخ مذکور و او از امام حسن عسکری علیه السلام
آنحضرت را سوال کرده بودند از کتابهای بنی فضال پس گفت عمل کنید بچیزی که آنها
روایت میکنند و بگذارید آنچه برای خود میگویند و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب عده مطابق
کلام شیخ کشی بلکه تمام آن گفته است و جماعه از متقدمین و متأخرین ذکر کرده‌اند که

والزام الکنون از این کلام تن زده باز بر سر اتمام مطلبیکه نگارش میدهیم می آییم
و میگوییم که از اینکه نظر این کثیر بر صحت احادیث کتب دال است و حصر آن بدین
عجالت و جره بیرون از حد وسع و مجال و تامل ماهر فن حدیث این را ابداند
و اینقدر که مذکور شد بمنصف بس است و جدل و مکابره و انکار روا نیست
جواب سیوم در دفع اعتراضات اصولیین بر ادله صحت احادیث باید دانست
که علمای اصول شبهه چند در قطعیت صدور احادیث متنازع فیها از معصومین علیهم السلام
وارد نموده اند و ما بتوفیق الهی بهر را بنوع بیان آریم اعتراض اول اینکه رواة چون معصوم
نیستند محتمل که در عبارت احادیث سهوی کرده باشند یا کاتب در نسخ غلط
کرده و با وجود این احتمال یقین بهم نمی رسد پس از ظن تجاوز نیست جواب
اینکه احتمال سهو بچند وجه مندفع میگردد گاهی بملاحظه تناسب اجزاء اعنی
الفاظ حدیث و نسق آن که مقتضی وجود همان الفاظ منقوله در الحدیث میشود
و اگر بجای لفظ دیگر باشد تناسب باقی نمی ماند و کلام از بلاغت بیرون میرود
معصومین علیهم السلام افصح و ابلغ بوده اند بالاتفاق و گاهی بقرینه سوالیکه
حدیث جواب آنست و لفظ دیگر که محتمل است مطابق سوال نمیشود پس آن قول
معصوم نخواهد بود و گاهی بتوافق لفظی در نسخهای بسیار خصوصا نسخهائیکه
بخطوط ثقات و علما نوشته شده باشد و گاهی بسماع حدیث از شیوخ و راویان
باتصال سلسله اسناد که درینحالت شبهه تصحیف و تبدیل کلمات زایل میشود
و از تفصیل قراین کثیره بر تعین و صحت الفاظ بحسب اختلاف مواقع قایم
میتواند شد که احتمال غلط راه نیابد و بر متتبع ماهر ظاهر اعتراض دوم اینکه

حدیث محتمل تقیه و کاهی دلالتش بر حکم ظنی میباشد نه قطعی جواب احتمال
تقیه مانع عمل نیست تا علم بصدورش از تقیه حاصل نکردد و با معارضی قوی تر از آن
نباشد و در هر باب نص وارد است که عمل بهمچو حدیث تا ظهور صاحب علیهم السلام جایز چنانچه
عنقریب می آید و دلالت حدیث بر حکم بقرائن لفظیه و معنویه و سوال و جواب معاضدت
دیگر احادیث و تعدد نصوص وارده در آن باب بیک مضمون در اکثر مواضع قطعی
می شود بر سبیل ندرت که بالفرض قرینه مرجحه مفید جزم در موضعی نباشد و دلالت
ظنی بود اخباریان آنجا توقف و احتیاط میکنند و طریقه آن بعد ازین تفصیلا
مبین میکردد بعون الواحد الاحد علاوه اگر در بعضی جاها احتمال عقلی مرجوح
و ضعیف حادث شود که منافی یقین عادی نمیشود ساقط از درجه اعتبار است
چه مدار احکام شرعیه فرعیه بر یقین عادی است چنانکه در مقدمه کتاب سبق گذشت
یافت اعتراض سوم کتب اصول قدمای بتمادی زمانه ناپیدا گردید و تسلط
ظلمه مخالفین و حکام جور شیعه از اعلان می ترسیدند لهذا آن اصول بما نر
سید و احادیث ماخوذه از کتب معتمده با احادیث منقوله از کتب غیر معتمده مختلط
و مشتبه گشت و بسا امور که بر متقدمین ظاهر بود بر متاخرین مخفی شد و نتوانستند
که حدیث قطعی الورود را از ضد آن جدا کنند پس یقین بورود جمیع احادیث
ائمه علیهم السلام درین زمانه حاصل نمیتواند شد بنابرین علمای متاخرین از وضع اصطلاح
جدید و تقسیم احادیث باقسام مشهوره چاره ندیدند چنانکه از کلام شیخ
بهائی علاء الرحمه که پیشتر ازین منقول شد مستفاد میگردد جواب قول ابن ادریس
در باب زیادات از آخر کتاب سرائر که سابق حکایت کرده ام دلالت صریح میکند برینکه

بسیاری از کتب اصول نزد او بوده و احادیث کثیره از آنها نقل نموده است و از کلام
شیخ شهید در کتاب ذکرای و کفعمی در مصباح و علمای دیگر بر می آید که بیشتر اصول
قدماء و کتب شان نزد اینها موجود بوده است پس مولفان کتب اربعه که مقدم بر علمای
مذکورین بوده‌اند و از منشأن بطریق اولی بوده باشد آری بتالیف اینها که کتب شیعه
نظامی آنها که از اصول معین است درس و تدریس کتب پیشین اندراس یافت و این بجا
حرز خواهد بود علاوه بر صاحب منتقی و غیره تصریح میکنند که علامه و شیخ او احمد بن طاوس
محدث اصطلاح جدید اند و پیشتر از این نبود لیکن انصاف باید کرد که بعد غیبت
کبری تا عصر ابن طاوس و علامه که صدها سال گذشت همه علمای امامیه باصطلاح قدیم
عمل میکردند و اصول قدما در عرض این مدت طویل مندرس نشد و در عصر علامه و شیخ او
دفعةً بیکبار و بیک حیث اندراس و انقراض پذیرفت و این محال است عادةً و بالفرض
پیش از عهد علامه هم اگر کتب اصول مفقود گشته بود پس علما و محدثین ما قبل با قرب
زمان غیبت جمله غافل از این دقیقه و مختلط احادیث صحیحه با غیر صحیحه بوده اند و التزام
انتقاد حیث قدح عظیم در شأن جمیع علمای آن عصر و توثیق شان میکنند و منجر بخرق
اجماع می شود که بنا بر مسلک علامه و اتباعش صریح البطلان است و الحق حکمت ربانی
و شفقت عترت طاهره علیهم السلام که ان شیعه میخواهد که در زمان غیبت کتب احادیث
موجود باشد تا شیعه بدان رجوع نمایند و بنابر همین ائمه علیهم السلام فرط میل و حرص در
املای احادیث میداشتند و با اصحاب امر کتابت و تیسیر ساختن آن در میان مردم
میفرمودند تا در ایام غیبت بر آن عمل نمایند و اگر این کتب اربعه و امثال آن
بالفرض صحیح نباشد مصداق امور مذکور یافته نمیشود و لطف ائمه بمفاد احادیث صحیحه

متواتره معلوم است و در این مقام نقل کلام شیخ بهائی و شیخ حسن بن شهید ثانی علیهما الرحمه
از جمیع فاضل منقول نیست و عبارات محمد بن یعقوب کلینی و رئیس الطایفه و سید
مرتضی و محقق حلی و ابن ادریس و نظرای ایشان که مشعر بوجود اصول [illegible] در اینجا
انتهای بحث [illegible] قول این دو بزرگوار شاهد است اعتراض چهارم رئیس الطایفه بر خبر احاد
در [illegible] و استبصار طرح مینماید و از قرائن [illegible] آن اخبار [illegible] را در کتب معتمده منقول است
و سبب اطراح آن ضعف آن میگوید و ازین پیدا است که همه اسناد مرویه او صحیح نیست و
اطراح احادیث ضعیفه طریقه قدما هم بود و این اصطلاح مخترع متاخرین و مختص
با ایشان نیست و شیخ را صاحب فواید مدنیه از زمره اخباریین شمرده جواب قدما لفظ صحیح
در کتب احادیث بر سه معنی اطلاق میکردند یکی یقینی الورود از معصوم دوم معنی
با قیدی دیگر اعنی نبودن معارض قوی تر برای آن سیم آنکه صحت مضمونش معلوم
باشد باین معنی که حکم الهی فی الواقع همین است و بتقیه صدور نیافته و ضعیف بر سه
معنی مقابل معانی صحیح اطلاق مینمودند اول غیر یقینی الصدور از معصومین علیهم السلام
و ثانی الحقیقی الورود است اما معارض قوی تر دارد و ثالث آنکه عدم صحت مضمون
آن در نفس الامر معلوم شود بمخالفت ضروریات دین و مذهب یا وجهی دیگر و این جنس
و تضعیف شیخ حدیث را باین معنی است که نسبت بمعارض خود ضعیف است اگرچه
صدورش از معصوم معلوم و ضعیف بمعنی غیر ثابت الورود قدما در کتب معتمده
خود نمی آوردند و قصد و التزامش نمیکردند بلکه اگر می آوردند نص بر عدم صحت آن میکردند
چنانکه بنقل ثقات و تفحص موارد ظاهر است اعتراض پنجم در بعضی مقالات کتاب
من لا یحضره الفقیه طعن بر احادیث کافی بر می آید مثل اینکه مصنف میگوید درباره مرد [illegible]

و سادساً اینکه اقوال صحت کتب اصول مؤلفهٔ اصحاب ائمه علیهم السلام و نقول
این احادیث کتب اربعه و امثال آن که محل نزاع عند از اصول فرقه ... رد و غیر آن
از اینها بسیار است که از ارباب مهارت علم حدیث مستور نیست بتبصره از اصحاب بصیرت
مخفی نباشد که هر چند در حل شبهات اصولیین بیان باطناب کشید و اینقدر باهل تمیز
کافی است لیکن از آنکه کلام صاحب رساله فارسی و دفع آن که مقصود بالعرض است
پرداخته باید عیبی ندارد مصنف رساله مسطور میگوید در آخر آن بمقام شمردن مغالطات
صاحب فواید مدنیه که از جمله مغالطات او اینست که گفته عمل بخبر واحد درست نیست تا
محفوف بقراین نباشد و خبر ثقه فرد است از افراد محفوف بالقراین که موجب علم قطعی است
غافل شده از آن علامت پس متحیر شده در تحقیق تنها و افتاد در حیص و بیص و نسبت
بایشان کرده که اعتماد میکرده اند ایشان در عقاید خود بمجرد خبر واحد ظنی العداله
انتهی کلام صاحب الفوائد المدنیه پس ما میگوییم که کافی است برای رد قول فاضل مذکور و تایید
آنچه که علامه گفته قول ملا محمد تقی در لوامع در تقسیم احادیث که سیم خبر واحد است و آن
خبریست که از آن علم حاصل نشود خواه خبر دهنده یک کس باشد یا بیشتر از یک کس و اگر بسیار کس
باهم خبری را نقل کنند و از آن خبر ظنی متاخم علم و قریب آن حاصل گردد این
خبر را مستفیض میگویند و از افراد خبر واحد است و جمعیکه خبر واحد را حجت نمیدانند
بعضی از ایشان این نوع را حجت میدانند و غیر این را حجت نمیدانند بآیات و احادیث
که نهی نموده از متابعت غیر علم و از متابعت ظن و ظاهر آنست که عمل بخبر واحد معمول
گردیده بوده از زمان ائمه معصومین علیهم السلام در زمان ... زیاده از دویست سال
بر این بوده و همیشه هر یک از اصحاب ائمه هدی خبری که بایشان نقل نمودند عمل بآن

میموده‌اند پس مراد از ملاحظه تواتر یا آحاد نمی‌نمودند و حضرات ائمهٔ هدی علیهم السلام امر میکردند
شیعیان خود را باخذ احادیث از ایشان و بعمل بآن اگرچه در اخبار ایشان متواتر و محفوف
بقراین و مستفیض و خبر واحد بود ایشان فرق نمیکردند و در زمان ائمه اکثر وقت خبر درست
کم معارضی بهم میرسد و بسیاری از اصحاب رجوع بسیاری از اصحاب کردند و نهایت مرتبه
آن ثبت و توثیق است با فضل و علم انتهی کلام صاحب رسالهٔ الفارسیه فقیر اثم میگویم که
این کلام خیلی بیکاره از ربط و دلیل بر سود نیم قابل است بوجهی چند یکی اینکه کلام ملا
محمد تقی نزد کلام صاحب فواید مدنیه میماند و نه تائید کلام علامه و این محض تخییل بی اصل
مصنف رساله فر نور است چنانکه بر ناظران و سر مطالعه کتب مخفی نیست زیرا که علامه
نسبت عمل بمجرد خبر واحد و تمسک بآن در عقاید بجانب قدما کرده چنانکه صاحب فواید مدنیه
از و نقل نموده و ملا محمد تقی در بیان اختلاف علما در حجیت خبر واحد لفظ بعضی
گفته و تخصیص بقدما و تصریح بنام شان نکرده و نه خصوصیت آنها بقرینه از کلام او
بر می‌آید و نیز علامه مطلقا عمل بخبر واحد منسوب بقدما ساخته و ملا که بعد از ذکر
طریقه اصحاب ائمه علیهم السلام میکند از عبارتش می‌تراود که مدار اصحاب ممدوحین
رضوان الله علیهم اجمعین بر حصول قطع و طمانیت قلب بود و در حدیث از ائمه اطهار
علیهم السلام بود چه امر حضرات شیعیان خود را باخذ از آحاد احادیث و عمل بآن که ملا نقل میکند
دلیل واضح بر قطعیت صدور [illegible] آنها احادیث است و الا حکم عمل باخبار ظنی الورود
نمیفرمودند که خود حضرات نهی از عمل بظن میفرمودند و نیز از عبارت مولانا مستفاد میشود
که در حصول یقین بورود خبر کثرت عدد شرط نیست که گاهی بخبر دو کس علم حاصل میگردد
و گاهی بخبر سه کس یا بیشتر یقین رو میدهد و معنی متواتر نزد ملا همین است که مفید

یقین نمی‌شود بلا شرط عدد چنانکه کلام او در فایده یازدهم از مقدمه لوامع مؤید آنست
که آنجا میگوید خبر واحد یک معنی دارد و آن بر دو قسم است اول خبر متواتر و آن خبریست
که اتفاقاً جمعی کس آنرا روایت کرده باشند و از اخبار ایشان علم بهم رسد هرگاه باشند
که از قول بر از نفس علم بهم نرسد مثل شهادت روستائیان در آب و [illegible] جهت
ارباب وگاه باشد که از کفر است بر دو [illegible] که خبر دهند که فلان شخص را دیدیم علم حاصل
شود و مدار این بر علم است نه عدد و این خبر متبع است باجماع الخ باز مولانا علیه الرحمه
در همین فایده میگوید که دوم خبر محفوف بقرینه است که از خارج خبر قراین بوده باشند القدر
که علم بهم رساند تمام شد کلام منقول از لوامع بقدر حاجت و هر که استیعاب مطالعه آن خواهد
بکتاب مذکور رجوع نماید و بر فهیم صاحب طبع سلیم مستتر نیست که مفاد مجموع این عبارات را
مولانا اینست که اصحاب ائمه علیهم السلام عمل بمجرد خبر واحد غیر محفوف بالقراین که زیاده
از ظنون نمیکرده اند و اخبار احاد که نزد ایشان معمول بها بود محفوف بقراین
مورث قطع و جزم بوده است و کلام علامه ناظر باینست که اخبار احاد اگر چه ظنی
و غیر محفوف بقراین می بود قدما بران عمل میکردند و همین است مراد صاحب فواید مدنیه از
تخطیه علامه و نسبت بغفلت باو پس کلام مولانا محمد تقی تایید کلام صاحب فواید مدنیه
میسازد نه رد آن که مولف رساله مرقوم فهمیده دوم آنکه مولانا محمد تقی طیب الله ثراه
خود اعتراف نموده است بمدعای صاحب فواید مدنیه در باب صحت احادیث زیرا که در فایده مسطوره
افاده کرده که ایضاً خبر واحد منقسم میشود باقسام بسیار نزد عامه و بعضی متاخرین و
لیکن اکثر متقدمین ما حکم بصحت جمیع کرده اند چنانکه از دیباچه کافی و این کتاب ظاهر
میشود بلکه از کتب صدوق ظاهر میشود که حدیث صحیح را در کتابهای خود نقل نموده است و ظاهر است

ادو [illegible]

نزد قدما نیست که معلوم باشد که حضرات ائمه معصومین علیهم السلام فرموده اند و این علم
ایشان را میسر بوده است بتوسط کتب بسیار که از اصحاب ائمه با ایشان رسیده بود لهذا مقید
بسند نشده اند و باز مولانا میگوید که [illegible] ظاهر است که مدار قدما بر کتابها بوده است که ثقات
اصحاب ائمه معصومین از حضرات روایت کرده بوده اند ولیکن چون بر الواح آنچه میشنیدند در
کتاب خود می نوشتند و آن کتب نزد علما منضبط بود ولیکن اخبار آنها منتشر بود
جمعی دیگر از فضلا اصحاب ائمه مثل محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی و حماد بن عیسی و
بزنطی آن کتب را مرتب ساخته کتابها تصنیف نموده بودند بترتیب کتب فقهی و
روایات مثل زراره و محمد بن مسلم و برید و فضیل و امثال ایشان در کتب خود
نقل می نمودند و معاصران ایشان ملاحظه اصول یا فروع نموده بودند هر کتابی که اصلا غلط در آن
نبود و روات آنها در نهایت عدالت و فضیلت بوده اند بلکه جمیع ایشان از حضرات
شنیده بودند از میان آنچند بر این کتب چهار صد کتاب را اعتبار نموده اند و اجماع بر
عمل این کتب واقع شده و فضلای ثلثه رضی الله عنهم اکثر بلکه اکثر آنها نقل نموده اند
که این کتب اربعه از آن چهار صد اصل نقل نموده اند و علامی عالیجناب در آخر
این فایده نوشته که ولیکن چون بعضی متاخرین در حیثیت حدیث تامل دارند بنده
امثال اینها را سبیل را کالصحیح می نامم از جهت موافقت ایشان و صحیحیش است احادیث
مرسل محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله و محمد بن بابویه قمی بلکه جمیع احادیث ایشان که در کافی و
من لا یحضره الفقیه است همه را صحیح میتوان گفت چون شهادت صحیح میگویند معنی آنکه یقین
حضرات ائمه معصومین فرموده اند بوجهی که ایشان را یقین حاصل شده است و متاخرین که
صحیح میگویند معنی آن این است که جماعتی که روایت کرده اند ثقه بوده اند و غرض بنده از
ضبط باصطلاح متاخرین این است که چون اکثر مردم بآن مانوس شده اند مخالفت

ایشان بسبب عدم اعتماد ایشان میشود یا اینکه وقت تعارض حدیث فایده دارد چنانکه
در حدیث عمر بن حنظله گذشت و اینکه مجهول الحال است آنرا قوی نامیده‌ام انتهی کلام صاحب
اللوامع اکنون بنده میگویم که هرچند ملا محمد تقی یکی از مولف رساله مذکوره از اصولیین
هستند و بعضی از اخباریین ایشان را از زمره خود میگیرند و از عبارات مختلفه
ایشان مذبذب و عدم صراف در هیچیک از این دو مسلک منتقاد میشود و این را
طریقه وسطی نامیده اند و با اعتقاد فقیر این منهج نیز داخل طریقه اصولیه است لیکن
در اینمقام حق بر زبان ملا جاری شده و از کلامش که ابی الصدوق و صحت احادیث
کتب اربعه دانسته‌اش و قول اکثر متقدمین بصحت احادیث اصول اصحاب ائمه علیهم السلام
و مستحدث بودن اصطلاح متاخرین در تقسیم خبر واحد باقسام مشهوره و موافق بودنش
بمذهب عامه مستنبط گردیده و ظاهر گشته که مولانا تقسیم احادیث را بروفق اصطلاح
متاخرین بخوف عدم اعتماد مردم از جهت انس ایشان باصطلاح مذکور نموده است
پس صاحب رساله که کلام مولانا را برای ابطال قول صاحب فواید مدنیه آورده است مگر اینهم
کلام که فقیر از لوامع نقل کرده‌ام در نظرش نیامده یا تجاهل عارف بکار برده و میبایست
که درین محل شرم عنانگیر او میشد از اینکه استشهاد بجاهلی کلام کند لیکن چه توان کرد
که گفته اند اذا لم تستحی فاصنع ما شئت سیوم آنکه اگر تسلیم کنیم که قول ملا محمد تقی
مطابق مراد مصنف رساله است بر ما حجت نیست که معصوم نبوده اند چنانکه در مقدمه
این کتاب اشاره رفته و آنکه از کلام میرزا اسمعیل حسینی اصفهانی ایراد نموده است قابل
جواب نیست که باندک تامل بطلانش هویدا میشود و قول شیخ یوسف بحرینی در حق صاحب
فواید مدنیه که ذکر کرده است فهو مما تضحک منه الثکلی زیرا که کسی از این بزرگ باید پرسید
که شیخ یوسف چه کس بوده اند که بخطیه ایشان صاحب فواید مدنیه را بی دلیل نزد عقلا اعتبار

داشته باشند و فرضا که ایشان اخباری باشند آیا خطا از ایشان امکان ندارد و علاوه
کسیکه طریقه ایشان را موافق بیان صاحب فواید مدنیه هرگز نمیداند عمل بظن نزد او محظور
خواهد بود و قایل بجواز آن بحسب عقیده او داخل اصولیین است شیخ یوسف باشد خواه معقو
معتمد از کجا که شیخ مذکور در شان صاحب فواید مدنیه انحرف گفته اند و این نقل مجرد از سند
و نام کتابی که در آن شیخ سابق الذکر با مکالمه تکلم شده صاحب رساله مذکور نکرده و عبارت
شیخ بعینها آورده تا شایسته اعتماد باشد والله عالم بالصواب این بود اندکی از بسیاری
در ازاله شکوک و شبهات اصولیین در باب صحت و قطعیت صدور احادیث کتب مشار
فیها و در مبسوطات ایرادات و جوابات زیاده برین مسطور است طالبین را رجوع بان می شاید
و ارباب اذهان ذکیه را این باب هم برای اسکات خصم کم نیست والله الموفق فصل
در بیان طریقه اخباریین در عمل باحادیث بر طبق ارشادات سالفین و در ان دو
مطلب است [illegible] در عمل باحادیثیکه معارض نداشته باشند [illegible] در عمل
بیکی از حدیثین متعارضین و ترجیح احدهما علی الآخر [illegible] آگاه باش که صحت و ورود
جمیع احادیث کتب مشار الیها در فصل چهارم بدلایل قویه کثیره ثابت شده و در موضع خود مسئله
مسلم و مفروغ عنها است پس میگوییم که هر حدیثی که درین کتب بلا معارض است اگر دلالتش
بر حکم واضح و صریح است عمل بر آن واجب است و در صورت دلالت بر وجوب فعل و ترک فعل در
حال دلالت بر حرمت آن و حکم بندب و کراهت بر تقدیر منصوص بودن آن را اعتقاد
بمضمونش در حالیکه مدلولش از ارباب عقاید باشد و تفرقه میانه احادیث بتصحیح و توثیق
و حسن و ضعیف و ملاحظه تفاوت مراتب برای عمل کردن یا طرح نمودن نزد اخباریین
باطل است چرا که همه را صحیح دانند و ورودش از معصومین علیهم السلام متیقن است خواه
بتواتر و خواه بقراین و در مقابله حدیث استنباطات ظنیه اعتباری ندارد بلکه خلاف آن بظن حکم

کردن رد حکم معصوم علیه السلام است و آن رد قول معصوم و منجر بشرک است اعاذنا الله منه و اگر
اتفاقاً حکم اجتهادی با حکم حدیث در محلی موافق افتد موجب اجر نیست و از این حیثیت که قول
مجتهد است واجب العمل نیست و اما عمده که بعد ثبوت صحت حدیث و تحقیق الصدور بودنش از
ائمه علیهم السلام عمل بر آن واجب است در میان اصولیین و اخباریین متفق علیها
و حجیت بدلیل ندارد و حدیث متواتر بطریق خاصه و عامه باثبات آن کافی اعنی قول رسول خدا
صلوات الله علیه و علی آله انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله
و عترتی اهل بیتی الا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی بدرستیکه من دو چیز
گران مایه در میان شما باقی گذارم کتاب خدا و فرزندان خود که اهل بیت منند آگاه باشید
که این هر دو برابند از هم جدا نخواهند شد تا وارد شوند بر حوض کوثر و از تفصیل احادیث
بیشمار دلالت بر وجوب اتباع ائمه علیهم السلام دارد و این امر از ضروریات مذهب امامیه است
و تا وقتیکه بدلیل قطعی صدور حدیث از آنحضرات بتقیه ثابت نشود هرچند احتمال داشته
باشد عمل بر آن صحیح است و این عمل باطل نیست چه یقین بیکی از دو امر می باید یا بورود
آن از معصوم و بودن مضمونش حکم الهی در واقع نفس الامر یا بصدورش از معصوم فقط اگرچه
امر ثانی محتمل [illegible] بعلم با اینکه حکم خدا همین است در حقیقت شرط جواز عمل نیست
بلکه تا ظهور قائم آل محمد صلوات الله علیهم عمل با حادیث تقیه صحیح است در کافی باسناد خود روایت
است از ابی عبیده که گفت که ابو جعفر علیه السلام بمن گفت یا زیاد چه میگوئی اگر ما فتوی
دهیم مردی را از دوستان یعنی شیعه خود بچیزی از تقیه عرض کردم که تو داناتری یا امام
فدای تو شوم فرمود اگر عمل کند بآن پس بهتر است برای او و بزرگتر از روی اجر و در روایت
دیگر آمده که اگر اخذ نمود بآن ماجور و مثاب شد و اگر فروگذاشت بخدا سوگند که گنهکار شد
انتهی و از علی بن ابراهیم نقل نموده که او از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
فرمود گنجایش ندارد مردمان را چیزی تا اینکه سوال کنند و فقه بیاورند و بشناسند امام

امام خود را گنجایش دارد تا آنها را اخذ نمایند بدانچه امام گوید اگر چه از روی تقیه باشد
انتهی و از این دو حدیث و احادیث دیگر مثل آن صحت عمل باحادیث تقیه بلکه تاکید آن ثابت
می شود و ازینهم ظاهر میگردد که عمل بر آن عمل بظن نیست و نیز بدانکه عمل بمدلول صریح حدیث
یا لازم آن واجب است بجهت حصول یقین و مدلول صریح محتاج بتفصیل نیست و مثال
لازم اینکه در حدیثی که تصریح بماکول اللحم بودن حیوانی یا حلیت شیء مذکور باشد از آن
طهارت ماکول نیز ثابت میگردد زیرا که طهارت لازم حلیت است و نجس غیر ماکول است
و همچنین صحت بیع و شرا و تملیک و غیره احکام از آن متفرع میشود و در حالیکه دلالت
حدیثی بر حکم بیقین عادی ثابت و مظنون یا مشکوک بود یا بنوع که لفظی مشترک
بین المعانی بلا قرینه مرجحه یکی از آنها باشد و بسبب عدم تعیین مراد و تساوی احتمالات
حکم یقینی نتواند کرد و حدیثی آخر معاضد و موید معنی از آن معانی وارد نباشد توقف
و احتیاط می باید و مصداق احتیاط یکسان نیست مختلف است باختلاف مواقع پس
اگر مثلا حدیثی دایر باشد میانه وجوب و حرمت فعلی مانند امری که محتمل تهدید باشد ترک
آن فعل کنند چه احتیاط بجمیع فعل و ترک غیر ممکن است و بطلان تکلیف شارع بامر
محال عقلی از ضروریات دین است و بجهت احتمال حرمت علم بوجوب حاصل نیست و حدیث
صحیح بدین مضمون وارد است که آنچه علم آن خدای جل و علا به بندگان نداده است بر آنها وا[illegible]
نیست و ایضا با احتمال حرمت داخل شبهات گردیده و احادیث متواتره دال بر وجوب
اجتناب از شبهه عنقریب می آید ان شاء الله المستعان و اگر دایر باشد میان وجوب و
ندب فعلی پس ایقاع آن به نیت قربت مطلقا می باید لیکن اگر ظاهر حدیث مقتضی
ندب است ترک آن فعل هم جایز از راه موکد شدن عدم علم بوجوب و اگر ظاهرش حاکم
بوجوب یا هر دو احتمال مساوی است احتیاط موجب ایقاع فعل است و امری که بر حلیت
و حرمت آن هیچ نص یافته نشود ترک آن واجب است از وجه احتمال حرمت و عدم وصول نص

[illegible]

حرمت بماوارد شکو نیز هرچه مقتضای احتیاط هرجا است بعمل باید آورد و تفصیلش
کما ینبغی درین مختصر متعذر مگر پارهٔ از آن اینجا طراز بیان می‌یابد بعونه سبحانه دلیل
بر وجوب توقف و احتیاط احادیث بسیاری است از الجمله شیخ کلینی رحمه الله باسناد خود
از عبد الرحمن بن حجاج روایت نموده که گفت پرسیدم ابو الحسن علیه السلام را از دو مرد
محرم که شکاری [illegible] باشند جزای آن شکار در میان هر دو باشد یا بر هر واحد جزای جداگانه
است آنحضرت فرمود نه بلکه بر هر دو واجب است که هر یکی جزای صید دهد راوی گوید من گفتم
که بعض اصحاب ما ازین مسئله سوال کرده بود پس ندانستم که بر آن شکار را اندازه چه واجب است
حضرت فرمود وقتی که شما با مثل این مسئله دچار شوید و علم نداشته باشید پس بر شما
باد احتیاط تا اینکه بپرسید و علم حاصل کنید انتهی مضمون الحدیث ملخصاً مؤلف گوید که
درین حدیث لفظ مثل هذا که وارد است یعنی در چنین مقام یا مسئله دلالت میکند بر اینکه
هر جا که علم حاصل نباشد احتیاط لازم است پس حکم کلی وجوب احتیاط از حدیث شریف
بر آمد در هر محل هرچه ثمره احتیاط است بکار باید برد و این از قبیل قیاس نیست
بلکه تفریع جزئیات نامحصوره از اصل کلی است و نیز باسناد خود از حمزه بن طیار نقل
کرده که او عرض کرد برای ابی عبد الله علیه السلام بعض خطبهای پدر بزرگوارش تا اینکه
هرگاه رسید بموضع از آن فرمود باز ایست و خاموش شو پس از آن فرمود که نمی‌رسد
شما را در آنچه نازل گردد بر شما و علم حکمش ندارید مگر باز ایستادن از آن و ثابت
ماندن و باز گردانیدن یعنی حواله کردن بطرف ائمه هدی علیهم السلام تا شما را براه
راست بر آرند و تاریکی را از شما دور سازند و حق شناسا گردانند شما را که
خدا تعالی در قرآن میفرماید که بپرسید اهل ذکر را اگر علم ندارید انتهی محصول عبارة الحدیث
و شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه باسناد خود از عبد الله بن صباح آورده که او نامه نوشت
بجناب عبد صالح علیه السلام و سوال کرد آنحضرت را از مغرب و افطار آنحضرت بجواب رقم

فرمود

[illegible]

مرتفع می‌تواند شد خصوصاً در احادیث تقیه و اینکه ائمه علیهم السلام فرموده‌اند که آنچه موافق
عامه است ترک آن کنید برای تسهیل امر بر مؤمنین است زیرا که احادیثی که بظاهر موافق مذهب
مخالفین است هرگاه اکثری آن بمعانی دیگر که مخالف ظاهر است خالی از صعوبت و دقت
نظر نیست و ترک عمل بظواهر آن آسان‌تر است و در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام
باسناد خود حدیث طویلی ایراد نموده از امام رضا علیه السلام که موضع حاجت از آن
در اینجا نقل کرده میشود که از آنحضرت علیه السلام پرسیدند در روزی که جمع بوده‌اند نزد آنحضرت
جمعی از اصحاب و با هم نزاع میکردند درباره دو حدیث مختلف از رسول خدا صلی الله علیه و آله
[illegible] جوابشان بکلام مبسوطی فرمود و ملخص آن اینست که نهی پیغمبر صلی الله علیه و آله
از بعضی اشیا تحریمی است و از بعضی بر سبیل کراهت و آنچه نهی تحریمی است اجتناب
از آن واجب و آنچه نهی کراهت است [illegible] بخلاف آن و دلالت بر اباحت
دارد بآن عمل [illegible] از باب تسلیم اختیار دارید
و جائی که این وجوه نباشد آن را [illegible] نمائید که ما سزاوارتریم بآن و در آن رأی
خود شان چیزی نگوئید [illegible] نقل بکنیم که از تحدیث صحیح جمع بین الحدیثین
بحمل یکی بر کراهت و دیگری بر اباحت [illegible] اوضح رسید مقدمه سوم
وجوه ترجیح و رفع تعارض بین الحدیثین که عنقریب می‌آید از احادیث چنان مستفاد
میشود که در آن تقدیم و تأخیر بعضی بدون بعضی و ترتیب مرعی داشتن واجب نیست
بالجمعی که مثلا اولا نظر بموافقت و مخالفت قرآن ترجیح نمایند و ثانیاً باعتبار موافق
و مخالف مذهب عامه و بر همین نسق وجوه دیگر بلکه حاصل مضامین اخبار وارده در این باب
اینست که از این وجوه مذکوره بهر وجهی که توانند یکی را بر دیگری رجحان دهند و الا تردید
و در این وجوه بر سبیل مانعة الجمع است که جز یک وجه رفع تعارض نتوان کرد بل علی
سبیل مانعة الخلو که در بعضی جاها دو وجه یا سه وجه یا جمیع را ترجیح می‌توان داد و بعضی
از احادیثی که درین خصوص مروی است و عنقریب آورده میشود مستنبط میگردد و وجه
بیانش می‌آید مقدمه چهارم در موضعیکه میانه دو حدیث بهیچ یک وجه رفع تعارض نتوانند شد

که اهم

کسی توهم نکند که در حقیقت تعارض است پس اگر استدلال و بطلان آن در مقدمه اولی سمت تبیان
گرفت بلکه [illegible] خالی از دو حال نیست یا تخییر و توسعه است بعمل بهر یکی که خواهد و یا توقف
و حواله کردن علمش بائمه علیهم السلام پس احد الحدیثین الی الواقع وجهی دارد که باعتبار آن
تعارض نمیباشد که اذهان قاصره رعیت بآن نرسد و عدم علم مستلزم عدم نفس الامری نیست
و هم بعضی از علمای ما مثل شیخ الطایفه قدس سره تاویلات برای جمع و توفیق
بین الحدیثین المختلفین در کتب خود مذکور نموده اند مقصود ایشان همین رفع تناقض
در میان کلام ائمه علیهم السلام است چنانکه در اول کتاب تهذیب الاحکام میگوید که بعضی
مردم از مذهب حق بمسلک عامه برگشتند بسبب اختلافاتی که در احادیث عترت طاهره علیهم السلام
[illegible] بتاویل و جمع احادیث مختلفه پرداخته ام [illegible] منصور سعد بن
عمل بقاعده اصولیه باشد که متاخرین موافق علمای عامه در کتب خود آورده و گمان کرده اند
که در احادیث هم جاری است و قاعده [illegible] ان الجمع بین الدلیلین المتعارضین مهما
امکن جمع باید کرد اگرچه بتاویل بعیدی باشد و منشا این گمان غفلت متاخرین است
و ندیده اند که این قاعده بر مسلک عامه جاری میکرد زیرا که بسیاری از احادیث ائمه هدی
علیهم السلام بتقیه وارد است و بعضی علما که حتی الامکان جمع بین الحدیثین میکنند برای
ازاله وهم تناقض در کلام صادقین صلوات الله علیهم اجمعین است بخلاف طریقه اهل خلاف
که بزعم ایشان هیچ حدیثی از راوی تقیه صدور نیافته علاوه اقوال ائمه علیهم السلام را حدیث نمیدانند
و در حدیث جعفر صلوات الله علیه و التقیه باطل الکاذبه لیس بنا بر حدیث ایشان وجه تاویل احادیث
متعارضه همین قاعده اصولیه میتواند بود و چون استعدادات [illegible] مشتغل بایراد احادیث
میشوم در کتاب کافی باسناد خود از عمر بن حنظله روایت کرده است که گفت پرسیدم از ابا عبد الله علیه السلام
در باب دو مردی که از اصحاب ما باشند و فیما بین ایشان نزاعی در دین یا میراث باشد پس
برای محاکمه بجانب پادشاه یا قاضی روند آیا حلال است این عمل فرمود کسیکه از برای محاکمه نزد
ایشان رود در امر حق یا باطل پس رفته است او بسوی محاکمه مگر بطرف طاغوت و هر چه برای او حکم

[illegible]

کنند حکمی و انرا اجرا نکند سخت میگیرد و الا حق ثابت باشد زیرا که میگیرد انرا بحکم طاغوت
و خدا فرموده است که کفر ورزیدن بان کنند خدا که در مصحف مجید میفرماید یریدون ان یتحاکموا
الی الطاغوت گفتم پس چه کار کنند فرمود بنگرند کسی را از شما که روایت حدیث ما میکرده باشد و نظر
در حلال و حرام ما کرده و احکام ما را بشناسد پس اورا حاکم گردانید و حکمش را می شنوند
بدرستیکه من حاکم ساختم انکس را بر شما پس اگر حکمی بحکم ما کند و از قبول ندارند نیست
مگر آنکه سبک شمارند حکم خدا را و رد حکم ما نمایند و رد کننده حکم ما رد کننده حکم خدا و
آن بحد شرک بخدا است گفتم اگر یکی از متخاصمین مردی از اصحاب ما اختیار کنند و آن هر دو مرد
با هم مختلف شوند در حدیث شما و حکم مختلف نمایند فرمود حکم حکم کسی است که عادل تر و فقیه تر
و صادق تر در حدیث و پرهیزکارتر از ان دو باشد و بحکم دیگری التفات نکنند گفتم اگر
هر دو عادل و پسندیده نزد اصحاب باشند و یکی بر دیگری فضیلت نداشته باشند فرمود
ببینید که از ان هر دو کس روایت هر که مجمع علیه میان اصحاب تو باشد بآن اخذ و عمل نمایند
و شاذ و نادر را واگذارند چه در مجمع علیه شک نیست گفتم اگر هر دو خبر مشهور و مروی از
ثقات باشند فرمود انچه حکمش موافق کتاب و سنت و مخالف عامه باشد بر آن عمل کنند
و مخالف کتاب و سنت و موافق عامه را ترک نمایند گفتم اگر هر دو موافق کتاب و سنت
باشند و یکی مخالف عامه و دوم موافق انها باشد بکدام یکی عمل کرده آید فرمود انچه مخالف
عامه است در همان است رشاد و راه یافتن گفتم اگر هر دو خبر موافق باشند بمذهب عامه فرمود
انچه حکام و قاضیان شان بدان مایل تر باشند ترک نمایند و بر خلاف ان عمل کنند گفتم
اگر حکام انها نیز موافق هر دو عمل میکرده باشند فرمود پس توقف کن تا اینکه ملاقات کنی امام
خود را بدرستیکه ایستادن وقت شبهه بهتر است از در آمدن بهلاک انتهی ملخصاً و ابن بابویه را
شیخ صدوق هم باسناد خود روایت نموده و طبرسی در کتاب احتجاج با ابی عبدالله علیه السلام
روایت نموده که فرمود وقتیکه بشنوی از اصحاب حدیث و همه انها ثقه باشند پس موسع کرده
شده است بر تو تا اینکه ببینی قائم علیه السلام را پس رد کنی بجانب او انتهی و خبر از سماعه بن مهران

نقل کرده

نقل کرده که گفت پرسیدم ابا عبد الله علیه السلام را که بر ما دو حدیث وارد میشود که یکی
امر میکند بفعلی و دیگری نهی میکند از آن فرمود عمل مکن بیکی از آنها تا ملاقات کنی صاحب خود را
یعنی قائم آل محمد علیه السلام پس بپرسی او را از آن راوی گوید گفتم ناچار است از عمل
کردن باید فرمود بگیر آنرا که خلاف عامه باشد انتهی و از کتاب عیون اخبار الرضا نقل کرده
که گفت امام رضا علیه السلام گفتم که احادیث از شما مختلف بما میرسد فرمود آنچه بیاید از ما
عرض کن آنرا بر کتاب خدا عز و جل و احادیث ما پس اگر شبیه باشد از ما است و اگر نه از ما
نیست گفتم اگر دو مرد ثقه در حدیث مختلف روایت کنند و ندانیم که حق کدام است
فرمود چون ندانی وسعت کرده شده است بر تو بهر کدام که خواهی عمل کنی انتهی و در کتاب
احتجاج آورده در بیان جواب مکاتبه محمد بن عبد الله حمیری رحمه الله که بصاحب الزمان
علیه السلام فرستاده بود و مضمون جواب اینست که سوال کرده در بعض فقها از حال مصلی وقتی که
برخیزد از تشهد اول بطرف رکعت سیوم آیا واجب است بر وی تکبیر بعضی اصحاب گفتند که واجب
نیست بلکه کفایت میکند اینکه بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد در جواب این مسئله
دو حدیث است یکی اینکه هر گاه منتقل شود از حالی بحالی دیگر تکبیر بر وی واجب است و حدیث دوم
اینکه چون بردارد سر از سجده دوم و تکبیر کند پس بنشیند پس برخیزد در برخاستن تکبیر واجب
نیست در برخاستن بعد نشستن و همچنین تشهد اول جاری مجرای اینست و بهر یک ازین دو
حدیث که اخذ کنند از باب تسلیم صواب باشد و از علی بن مهزیار مروی شده که گفت خواندم
کتابی از عبد الله بن محمد بسوی ابو الحسن علیه السلام که نوشته بود که اصحاب ما مختلف
شده اند در روایت از ابی عبد الله علیه السلام در دو رکعت نماز فجر در سفر پس بعضی روایت کرده اند
که بگذار آنرا در محمل و بعضی روایت نموده که مگذار آنرا مگر بر زمین پس آگاه کن مرا که چه عمل
میکنی تو تا اقتدا بتو کنم پس توقیع نوشت آنحضرت علیه السلام که توسعه نموده شد بر تو
بهر حدیث که عمل کنی جایز است انتهی و در کافی باسناد خود از سماعه نقل کرده که گفت پرسیدم
ابا عبد الله علیه السلام را از شخصی که اختلاف کنند بر وی دو مرد از اهل دین او در امری که هر دو روایت
میکنند آنرا یکی امر بآن مینماید و دیگری نهی از آن انجا چه کار کند فرمود توقف نماید

با ملاقی شود یکی خبر دهد بعضی آنکس در وسعت و کلها بلیس است تا برخورد بخبر دیگر
بعد از آن دیگر حدیث که بهر روایتی که اخذ نمائی از باب تسلیم کنی گنجایش دارد ترا و در کتاب
عوالی اللئالی آورده و علامه این حدیث را مرفوع نموده بجانب زراره بن اعین که گفت
با امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که فدای تو شوم می آید از شما دو خبر یا دو حدیث متعارض پس
بکدام یکی از آنها اخذ کنم آنحضرت فرمود که اخذ کن بدانچه مشهور است میان اصحاب تو و شاذ
نادر را ترک کن پس گفتم که اگر آن هر دو حدیث مشهور و مروی از شما باشند فرمود اخذ کن
بانچه عادل تر و موثق تر است نزد تو بقول حکم تو نزد اعدلیت او ثابت شد گفتم که اگر هر دو
عدل و مرضی و موثق باشند فرمود که آنچه موافق عامه باشد ترک کن و آنچه مخالف ایشان است
بگیر که حق در خلاف آنهاست گفتم گاهی چنان است که هر دو موافق آنها یا مخالف آنها باشند
پس اینجا چه کنم فرمود که بگیر آنچه در آن احتیاط باشد برای دین تو و مخالف احتیاط را
ترک کن پس گفتم که اگر هر دو موافق احتیاط یا مخالف آن باشند آنگاه چون کنم فرمود این زمان
اختیار کنی یکی را و بگذاری دیگری را و در روایتی آمده که در این حالت توقف کنی تا بامام خود
برخوری یعنی برسی از و استفتی و شیخ قطب الدین راوندی علیه الرحمه در رساله خود که در بیان
احوال احادیث اصحاب ما بر اثبات صحت آن تصنیف کرده باسناد خود از صادق علیه السلام
روایت نموده که آنحضرت فرمود وقتیکه وارد شود بر شما دو حدیث مختلف عرض کنید آنها را بر
کتاب الهی پس موافق آن را اخذ کنید و مخالف آنرا واگذارید و اگر در کتاب الهی نیابید
عرض کنید بر اخبار عامه و آنچه موافق آن باشد ترک نمائید و مخالف آنرا بگیرید انتهی و
باسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام نقل نموده که آنحضرت گفت چون وارد گردد بر شما
دو حدیث مختلف بگیرید آنرا که مخالف قوم باشد و باسناد خود از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام
آورده که راوی با آنحضرت گفت که چه کار کنم در دو خبر مختلف فرمود چون بر شما دو حدیث
مختلف وارد شود به بینید که از آن هر دو مخالف عامه کدام است و اخذ کنید آن و بنگرید
که موافق اخبار ایشان کدام است پس متروک سازید آنرا باسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام
نقل کرده که فرمود ایستادن نزدیک شبهه بهتر است از در آمدن و در افتادن در بی اندیشه بهلاک

چنانکه بر حق حقیقتی است و بر هر صوابی نوری است پس هر چه موافق قرآن است بگیرید و هر چه
مخالف آنست بگذارید انتهی و در آخر کتاب سرائر باسناد خود از امام علی نقی علیه السلام ایراد
نموده که راوی گوید پرسیدم آنحضرت را که علمی که منقول است بطرف شما از آبای کرام تو علیهم السلام
بدرستیکه مختلف است پس چگونه عمل کنیم بآن با وجود اختلاف یا حواله کنیم بتو در مقام
اختلاف آنحضرت در جواب نوشت که آنچه دانید که آن قول ماست بر خود تان لازم گیرید
وانچه ندانید بما رد کنید انتهی و در کتاب عیون الاخبار بسندهای خود منقول کرده که سوال
کردند امام رضا علیه السلام را روزی در حالیکه جمع بوده اند نزد او گروهی از اصحاب او
نزاع میکردند در باب دو حدیث مختلف از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در یک شی
وارد است امام فرمود که آنچه وارد شود بر شما از دو خبر مختلف عرض کنید بر کتاب الهی ولکن
در کتاب الله حلال باشد یا حرام اتباع حدیث موافق آن کنید و آنچه در کتاب الله نباشد
عرض نمائید بر احادیث نبویه و چیزی که [illegible] آنرا که موافق نهی یا امر پیغمبر صلوات الله علیه و آله
باشد و هر چه در حدیث نبوی منهی عنه کراهت باشد و حدیث دیگر خلاف آن پس آن
رخصت و اجازت است در چیزیکه رسول خدا علیه السلام آنرا مکروه فرموده و حرام نکرده
و در چنین جا [illegible] دارد اخذ و عمل بهر دو حدیث از باب تسلیم و اتباع و رد نمودن بسوی
رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنچه در آن نیابید بهیچ یکی از این وجوه علمش را بما واگذارید ما
اولی و سزاوار تریم بآن و از رایهای خود هیچ مگوئید در آن و بر شما باد بایستادن
و ثابت ماندن و توقف در حالیکه طلب کنند [illegible] تا زمانیکه بیاید نزد شما بیان از
طرف ما انتهی حاصل المقام المحتاج الی نقله من الحدیث و مشترک ایراد این حدیث در
بیان صحت حمل حدیثی از جمله احادیث مختلفه بر معنی کراهت شده و اینجا جای زیاده
طریق رفع تعارض مذکور و متمسک گردید پس ایراد و شرح دو جا مکرر از بیفایده نیست که
بدو جهت و غرض مختلف است و در کتاب مرحوم باسناد خود از علی بن اسباط منقول ساخته
که گفت عرضه داشتم بحضرت امام رضا علیه السلام که حادثه پیش واقع میشود که چاره نمی یابم از شناختن آن
و در شهریکه منم کسی از موالیان تو نیست که فتوی از او بپرسم فرمود بیا نزد فقیه آن شهر و فتوی

[illegible]

[illegible] را چون بتو فتوی دهد بچیزی پس اخذ کن بخلاف آن انتهی و در کافی باسناد خود
از ابو عبیده روایت کرده که گفت فرمود بمن ابو جعفر علیه السلام ای زیاد چه میگوئی اگر ما فتوی
دهیم مردی را از آنها که ولایت ما دارند بچیزی از تقیه من عرض کردم که تو داناتری بخدا
قسم فرمود اگر بآن عمل کند بهتر است و بزرگتر برای او از روی اجر راوی گوید و در روایت
دیگر چنین است که اگر اخذ کنند بآن ماجور شود و اگر بگذارد و بخدا که گناهکار است و نیز باسناد
خود از ابو عبد الله علیه السلام مروی نموده که شنیده بود آنکه میرسد که ما میگوئیم مکرر است باید که
الکف نماید با چه میدانند ما پس اگر بشنود خلاف آنچه میدانند پس باید که بداند که این مدافعت
است از جانب ما و نیز باسناد خود از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که فرمود کنید آنچه [illegible]
هر چیز را چیزی تا ابد سوال کنند و فقیه امور باشند و بنا باسناد امام خود را و کتمان [illegible] میدارد
با نها اخذ نمایند بدان که امام که بهتر آید دین تقیه است و باسناد خود از بعضی اصحاب ما
روایت نموده از ابی عبد الله علیه السلام که فرمود بمن یعنی براوی فرمود که آیا میدانی که اگر حدیثی
بتو گویم امسال پس از آن بیائی نزد من سال آینده پس حدیثی گویم بخلاف آن اول از آن
هر دو بکدام یک بهتر عمل خواهی کرد راوی گوید که گفتم بحدیث اخیر عمل خواهم کرد حضرت فرمود
خدا ترا رحمت کند و نیز باسناد خود از ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده که راوی
با حضرت عرض کرد که چون بیاید حدیثی از اول شما و حدیثی از آخر شما بکدام متقدم یا متاخر
بکدام یکی از آن هر دو اخذ کنیم فرمود که بحدیث امام اول عمل کنید تا آنکه برسد شما را حدیث
از امام زنده پس بگیرید قول او را راوی گوید پس فرمود ابو عبد الله علیه السلام که بخدا که
ما داخل نمیکنیم شما را مگر در چیزی که گنجایش میدارد شما را و ایضا باسناد خود از ابی عمرو
کنانی آورده که گفت فرمود مرا ابو عبد الله علیه السلام یا ابا عمرو آیا میدانی که اگر بتو حدیثی
گویم یا فتوی دهیم پس بیائی تو نزد من بعد از آن و در این پرسی از آن و خبر دهیم ترا بخلاف
آنکه خبر داده بودم مرتبه اول بکدام یکی از این هر دو عمل کنی گفتم عمل کنم بانچه تازه تر باشد
از آن هر دو و بگذارم دیگری را حضرت فرمود راست گفتی ای ابو عمرو بخدا که الله تعالی ابا کرده است
بجز آنکه عبادت او پنهان کنند آگاه باشید بخدا سوگند که اگر شما چنین کنید هر آینه بهتر است

[illegible]

برای حفظ شما او خدا عز و جل برای ما میخواهد در دین خود حکم تقیه را انتهی قول البعض از جمله
این احادیث سابقا برای اثبات جواز عمل باخبار تقیه مذکور ساخته ایم و در بعضی با اعتبار
تمسک بر رفع تعارض احادیث مختلفه آورده شده و اینجا بعضی مباحث ذکر هست که علاقه
بدین مبحث ندارد و بعد ازین در مقام ابطال تقلید و تنویع مابین تقلید حق و باطل صورت
بیان خواهد گرفت ان شاء الله المستعین و شیخ صدوق علیه الرحمه باسانید خود از ابی عبد الله علیه السلام
روایت میکند که پرسیده شد از مردی که اختیار کرده اند دو مرد از اصحاب ما که حکم کنند دو عادل را در حکمی که باهم
خلاف میدارند در آن و آن هر دو عادل در حکم مختلف شدند آیا حکم کدام یکی از آن هر دو
جاری خواهد شد آنحضرت فرمود که نظر کنید که از آن هر دو کدام فقیه تر و عالم تر باحادیث و صاحب
ورع تر است پس حکم او نافذ خواهد گردید و بدیگری التفات نکنند انتهی و شیخ کلینی در اوایل
کافی میگوید ای برادر [illegible] آن است که بدان برادرم که [illegible] ندارد [illegible] حمیری از جمله
روایات در آن مختلف آمده است از علما یعنی ائمه هدی علیهم السلام برای خود ذکر نمایم
آنکه اجازت داده است آن امام علیه السلام بقول خود که عرض کنید آنرا بر کتاب الهی پس هرچه
موافق آن است بگیرید و مخالف آنرا ترک کنید و قول آنحضرت که واگذارید آنرا که موافق قوم است
[illegible] در خلاف شان است و قول آنحضرت که اخذ کنید مجمع علیه که در آن شبهه
نیست و ما نمی شناسیم ازین وجوه مگر کمتری [illegible] و وسیع تر و احوط از آنکه علم اینها با امام
علیه السلام بازگذاریم و قبول کنیم آنرا که توسع فرموده است امام علیه السلام در آن بقول خود
که بهر حدیثی که اخذ کنید شما از راه تسلیم میگنجد شما را انتهی اقول کلام ثقة الاسلام رحمه
الله علیه اگرچه در بادی النظر محل نظر است اما بتعمق محمول بر وجهی صحیح میتواند شد که در
ما بعد عنقریب مذکور میشود ان شاء الله سبحانه پس ازین واضح باد که احادیث در باب ترجیح
بعضی از احادیث مختلفه بر بعضی باعتبار عدد و اسانید و طرق کثیر است که استیعاب
آن سررشته اختصار از دست می برد هر که خواهد مطالعه کتب احادیث نماید و اینها که ایراد یافت
بمقصود کفایت دارد حالا مقاصد [illegible] ازین احادیث را که بعرصه ظهور جلوه گر میشود ذکر [illegible]

[illegible] چند فایده بتوفیقه تعالی فایده از جمیع احادیث شریفه طالبی خلاص از
[illegible] تعارض دو حدیث روشن گردید و پیدا و ظاهر گردید که ائمه اطهار علیهم الصلوة والسلام در
[illegible] سایلین هیچ احتمالی مهمل و غیر مبین نگذاشته اند و احتمالات و شقوق
گویی چند شبیها مذکوره است اگر بحصر عقلی دایر بین النفی والاثبات ضبط کرده آید
می تواند شد و هرگاه عقیل انصاف پیشه باید که بنگرد تا بداند که اصلا حاجتی بظن
مجتهد در عمل با احادیث نیست بلکه از این اخبار بطلان اجتهاد مستفاد میشود از جهت
آنکه حضرات علیهم السلام در صورت منافات و عجز از وجوه ترجیح یا توسیع و تخییر بعمل نمودن
بر یکی از دو حدیث مختلف فرموده اند یا امر بتوقف تا ملاقات با امام زمان علیه السلام
و اگر در حین تعارض و عدم امکان ترجیح بوجوه معهوده رجوع بظن مجتهد واجب یا جایز
می بود درین مقام که ضرورت داعی بر بیان است انسب امر بآنکه فرد تمسک نشنند و حصر
رفع تعارض درین وجوه ولی از قول بالرای و امر حتمی بتوقف ورد نمودن بائمه
صلوات الله علیهم نمیفرمودند و اگر عمل ببعض احادیث و طرح بعضی بادله ظنیه مثل برائت
اصلی و استصحاب و نحو آن جایز میبود این خود طریقی بوده است بسیار آسان و در اسلام
چندان حرج نیست و همه حالت معصومین علیهم السلام جملگی مصروف تسهیل امر بر شیعه
و ضایع نگذاشتن کتب خود و با اختلال رجال از موالیان ما شنیده مانند و احتمال غفلت
و ذهول از این امر با این عظیم بر آن حضرات که علم ما مضی و ما آتی و ما کان و ما یکون دارند
باطل و خلاف ضروری مذهب و محض ضلالت است والعیاذ بالله منه و توهم اینکه
که امر بتوقف تا ملاقات امام مخصوص ازمنه ظهور لامع النور آن حضرات بود در زمان غیبت
را بر آن قیاس نتوان نمود چرا که در چند حدیث تصریح بلفظ قائم و صاحب شده و اگر این
نمی بود بایستی که حکم زمانه غیبت جداگانه بیان میفرمودند و با وصف شدت ضرورت
سکوت نمی نمودند و الحق این احادیث دلالت التزامی میکند که در حالت عدم
امکان ترجیح یکی از وجوه مسطوره اضطراری نیست در حضرات علیهم السلام صریحا مبنی [illegible]

سلم منه

و در بعضی عمل بجمع علی مرجح گردیده و ایضاً در بعضی احادیث جمیع وجوه ترجیح مذکور است
و در بعضی بعضی از آن و چنانچه ابن ابی جمهور در رفع تعارض [illegible] اختلاف در
تعارض بجا بود در رسالهٔ ازین گفته شد که با امکان جمع بین الاخبار عمل بجمیع باید
کرد و لیکن درینجا این فایده اجرای می پذیرد و عمل بجمله احادیث بدین سبیل صورت
می بندد که محمول بر معنی باید نمود که مرجح باید وجهی از وجوه که ترجیح ممکن باشد ملاحظه
ترتیب عمل آن [illegible] بیک محل ترجیح میتوان کرد و سیاق کلام
الحضرات علیهم السلام [illegible] معنی میکند و این تحقیق در دفع شبهات بعضی ناقصین
بکار خواهد آمد چنانکه بعد ازین [illegible] ظاهر میشود [illegible] ورود حدیثی که بعدم جریان
وجوه مسطوره [illegible] بتخییر [illegible] گردد و بمقتضای توسعه و تسلیم امر [illegible] مفتی
[illegible] فتوی دهد و دیگری بحدیث دیگر این امر از باب اجتهاد نیست چه مدارش
نه بر مخالف ظنون است بلکه بر قاعده اتباع امر امام میکند و [illegible] اگر احدی از
متعبدین اخبار [illegible] بعضی از احادیث تقیه فتوی داده باشد مورد اعتراض
نمی تواند شد [illegible] عمل باحادیث تقیه تا خروج قایم علیه السلام بدلالت احادیث
ثابت است چنانکه تقدم ذکر یافت و ایضاً یحتمل که این فتوی غیر از روی تقیه باشد
و همچو اختلاف علما ممنوع نیست اگر منهی است اختلاف ظنون و آرا است
بر ظاهر کلام صاحب کافی علیه الرحمه که منقول نمودیم ایراد میشود باین نوع که او در جمیع
احادیث مختلفه برای تسهیل امر همین طریقه توسعه و جواز عمل بهر دو حدیث
برگزیده و این خلاف مدلول صریح احادیث است و ایضاً بیان وجوه ترجیح از
ائمه علیهم السلام خالی از فایده می شود لیکن میگوییم که مقصود مصنف رحمه الله علیه
اینست که وقت عجز از ترجیح بوجوه مذکوره و عدم حصول علم بان امر وسیع است که بهر
دو عمل میتوان کرد و این طریقه نیز مدلول حدیث است و دلیل برین قصد صاحب
کافی اینست که در احادیثی که اینهمه وجوه جاری میشود و یکی از آن جهات ترجیح یکی

بر دیگری

وجوب متابعت مجتهد در حکمی است که مدلول صریح احادیث صحیحه نیست مسلم لیکن با ایشان
نفعی نمی‌کند چه در این از خصوصیت مجتهد جامع شرائط و محل مسئله استنباط نیست بلکه جمیع
رواه اخبار ائمه علیهم السلام برابرند خواه شروط قرار داده اصولیان برای صحت اجتهاد
در راوی باشد و خواه نباشد و اگر مراد وجوب اتباع رای و ظن مجتهد است لا نسلم که از وجوب
اتباع روایت شیعه رای نیز لازم آید و انفکاک بین الامرین ممکن بلکه واقع است
چنانکه شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب غیبت از امام حسن عسکری علیه السلام روایت نموده
که آنحضرت مسئول شد از کتب بنی فضال پس فرمود اخذ کنید بدانچه روایت کرده‌اند اما و
بگذارید آنچه به رای خود میگویند انتهی و از این واضح گشت که عمل بروایت مستلزم عمل بالرای
نمی‌شود و چون حکم مجتهد بالرای والظن مخالف احادیث کثیره متواتره که می‌آید
واجب الترک است عدم وجوب اتباع آن باخبار مذکوره موکد شد علاوه اگر ائمه علیهم السلام
امر به پیروی رای مجتهد میفرمودند بایستی که اشتراط ضبط رواة نکرده بودند بلکه شرائط موثر
اهلیت اجتهاد نیز بر طبق مسلک اصولیان بیان میفرمودند و روایت کردن احادیث مستلزم
جامعیت شرائط معلومه نیست والفه از جمله آن احادیث شریفه بر ظاهر است که افتای
مفتی در آن حال واجب میشود که بحکم ائمه علیهم السلام حکم کند و احکام مبنی بر ظن را قطعا
حکم آنحضرات بعنوان کفت بلکه بعضی از آن یقینا خلاف حکم آنحضرات است بجهت وقوع خطا
در اجتهاد باعتراف ارباب اصول و چون احتمال خطا در هر حکم ظنی گنجایش دارد حمل
احکام کذائیه [illegible] خواهد بود و شبهه لازم الاجتناب است [illegible] بخصوص متواتره که قریب ایراد
می باید و تفصیل و تحقیق اجمعی در باب ابطال استنباطات ظنیه [illegible] باید آید
[illegible] الله و قوته لفظ مجمع علیه که در بین احادیث آمده مقصود از آن اتفاق
بر روایت است قرینه اش بعطف شاذ و نادر است که مقابل آن ورود یافته پس حجیت
برای حجیت اجماع آرای مجتهدین نمی‌تواند شد مختصر هر گاه از بیان این فواید
جلیله فارغ شدم بدفع بعضی شکوک طرف ثانی می‌پردازیم و بالله الاستعانه بدانکه مصنف رساله

قایلین [illegible] بیان او در احکام شرعیه میگویند چهارم کلام ائمه اطهار است با جزیکه حجیت
ان کلام ایشان ثابت شود چنانچه استصحاب که حجیت او ثابت شده ازین حدیث
الیقین لایزول الا بیقین مثل و اصل اباحت است که حجیت آن از حدیث کل شی مطلق
ثابت شده و ترجیح دادن قایلین اصل توقف برین حدیث حلال بین را با مطلق
ز حدیث اول موافق عامه است و حدیث ثانی مخالف ایشان مدفوع است بچند وجه اول آنکه
ترجیح دادن یکی از دو حدیث در صورتی است که در میان آن دو حدیث منافات باشد تا
و تقیید و جمع ممکن باشد ترجیح مستحسن نیست خصوصا بر حدیثی که مثل احادیث را مقطوع الصدور
از ائمه علیهم السلام میدانند و در میان این دو حدیث لا نسلم که منافات باشد چرا که قبول
نمیکنیم که هر چیز که در وی حدیث وارد نشده باشد نرسیده باشد مانعی شرعی آن چیز داخل شبهات
باشد زیرا که شبهه حلال بین و حرام بین در امری وارد شده است که در وی از شارع دو
حدیث متعارض وارد شده [illegible] کردن چیزی که در وی حدیثی وارد نشده باشد
با چیزی که در وی دو حدیث متعارض وارد شده باشد قیاسی است که نزد قایلین قیاس هم
باطل است بنا بر انتفای علت در میان اصل و فرع و اگر داخل هم باشد این حدیث مخصص او
خواهد بود [illegible] در میان مخصص و عام منافات نمیباشد و
الا نمیتواند شد که اجتناب از شبهات مستحب باشد باز هم منافات در میان ایشان
نخواهد بود وجه دوم آنکه از حدیثی که وجوه ترجیح دادن میان احادیث متعارضه در آن
مبین شده مستفاد میشود که مرتبه این وجه بعد از طی مراتب وجههای دیگر است
پس اگر بوجوهات دیگر ترجیح ممکن باشد احتیاج باین وجه نیست تفصیل مقام اینکه از آن
وجوه آنکه مرتبه آن سابق برین وجه مذکور است حدیث کل شی مطلق ترجیح دارد
بر حدیث حلال بین و حرام بین الخ چرا که اول وجه ترجیح دادن میان دو حدیث که جناب
معصوم علیه السلام فرمودند اینست که آن حدیثی که موافق حکم شخصی باشد که اعدل
احدث و افقه و اصدق باشد و صدوق بالاتفاق باین صفت متصف بود
تمسک باین حدیث کرده قایل خواندن قنوت بزبان فارسی شده پس حدیث کل شی از جهت

۱۰۲

برحدیث حلال بین ترجیح یافته و بعد از آن آنجناب تصریح فرموده‌اند که اگر باین وجه هم ترجیح
حاصل نشد بحدیثی عمل کنند که بجمیع علماء احتیاط است از این وجه هم ترجیح حدیث کافی نمی
حاصل میشود زیرا که اکثر از علمای متقدمین و متأخرین بخلاف آن قائل شده‌اند و
بعد از آن آنجناب فرموده‌اند که از این وجه هم ترجیح حاصل نشود پس بموجب ترجیح باید داد که
آنچه موافق قرآن باشد بآن عمل کنند باین وجه هم حدیث کل شیء برحدیث حلال بین ترجیح
دارد چنانکه از اکثر آیات قرآنی اباحه اشیاء مستفاد میشود از آنجمله است آیه دالی جلیه
خلق لکم ما فی الارض جمیعا و الله انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل
لغیر الله به و غیر ذلک از آیات قرآنی که دلالت دارند بر اباحت اشیاء و بعد از طی
اینمراتب آنجناب فرموده‌اند که اگر ترجیح ممکن نباشد باین وجه ترجیح و بدکه آنچه مخالف مذهب
عامه باشد بر آن عمل کنند ابتدا باین وجه ترجیح بعد وجه سوم آنکه باین وجه ترجیح و تعین
درست میشود که اصل توقف نزد ایشان نباشد و حال آنکه مذهب اشاعره که تمام عالم
را فرا گرفته است اصل توقف است پس باین وجه هم ترجیح حدیث کل شیء حاصل میشود
پس منصف را باید که غور کند آیا کسی که باین مدارج طی کرده عمل بر حدیث میکنند
معذور اند یا کسی که رعایت معنی میکنند بلکه هیچ نداند فاعتبروا یا اولی الابصار
انتهی کلام مؤلف الرساله الفارسیه اقول هرچند ترتیب این رساله که اکثم راقم قرار داده‌ام
نمی‌آید که ذکر این بر دو نسخه مع ادله و اعتراضات جانبین در باب ابطال استنباطات
ظنیه کرده شود مگر بتقریب بحث ترجیح احادیث مختلفه اگر مفصل محل نقل داده آید و
ثانیا در موضعی که تصریح برای کرج ببطلان او لازم است تفصیل کرده شود نا پسندیده
نباشد لهذا از سقم عبارت و حاصله تقریری قدر دیده شد که حسب رساله اغراض و
اغماض نموده جواب کلامش میگویم بتوفیقه عز اسمه قوله چهارم کلام ائمه طاهرات
الی قوله حدیث الله قبلی لا ابرز لی اقول این کلام مدفوع است بانکه از تحدید استحقاق
حکم شرعی در جائیکه ظاهر شود حالتی که شمول حکم او بهمان آنرا معلوم نکرده ثابت میشود

مثل کسیکه از فقدان آب تیمم نماز میکند و در میان نماز قبل از تمام آب میسر گردد آیا تیمم
او باطل و نماز او صحیح باشد یا نه و مسافر مگر عزم اقامت عشره نموده نماز میکند و در اثنای
نماز فسخ آن عزم کرد بر قصر است یا اتمام و علمای اصولیین که حدیث مذکور را مطلقا دال
بر حجیت استصحاب در چنین مسایل می پندارند زعم انها مخفی نماند اگرچه ما هیچ اید میان
انهو طلب در باب ابطال طرق تفصیل میشود ما ظاهر گردد که کدام صورت استصحاب معتبر است
کدام غیر معتبر و انجا از آن تکرار و اطالت بلا ضرورت است فانتظر قوله و اصل
اباحت الی قوله لازم منافات در میان این هر دو خواهد بود اقول کلامش غیر مسموع
است بوجوه بسیار نخستین انکه علمای اخباریین کی قایلند منافات میانه هر دو حدیث
کل شی مطلق الخ و حلال بین الخ چرا که جواب استدلال اصولیین بحدیث کل شی مطلق
اولا بتوجیه و تاویل حدیث و حمل آن بر محتملات صحیحه که منافی حدیث حلال بین است
می پردازند و ثانیا بتنزل کرده بر تقدیر تسلیم دلالت آن بر اصالت اباحت میگویند
که چون موافق عامه است محمول بر تقیه خواهد بود و مرجوح نموده خواهد شد و مثل اینکه اخباریان
وجوب توقف بدلیل حلال بین الخ ثابت میکنند و استدلال اصولیان مقابل آن
بحدیث کل شی مطلق الخ بر اباحت اصلیه معارضه است و جواب این استدلال از جانب
اخباریین بتوجیه حدیث بمنزله منع که در علم مناظره تقرر یافته است که المؤول کالمانع
یکفیه الاحتمال الصحیح پس عهده ابطال آن احتمال بدلایل بر گردن اصولیین
است و قول صاحب رساله در جواب علمای اخباریه لا نسلم که منافات باشد منع است در مقابل
منع و خلاف قانون مناظره پس این امر شاهد بر اجنبیت و غفلت او از علوم و فنون
است که معتقد الس مدعی جامعیت آن برای اظهار صلاحیت اجتهاد و اند [illegible]
آنکه اگر در حلیت و حرمت آن حدیث وارد است ما صدق علیه شبهه است زیرا که در حدیث
حلال بین الخ لفظ بین که واقع شده معنی آن واضح و ظاهر است و در نیجا مقصود
از وضوح نسبت نکر وضوح از جانب شارع نه حلیت و حرمت عقلی چنانکه ظاهر
و نزد اصولیان هم مسلم است و از حرام بین که بالاتفاق مراد همین است که حرمتش

واضح نبین

معلوم نمی‌شود حکم حلیت آن بجمله از افراد شامل است تا در فردی خاص نهی وارد نگردد
مخصوص بعض عام نمی‌گفتند و شیخ صدوق علیه الرحمه بر همین معنی حمل کرده قنوت بفارسی
صحیح و السند است چه از قنوت عموماً وارد گشته که بعربی و فارسی بر دو شامل است بنا
ناحدیث مخصص متضمن نهی از قرائت آن بفارسی نرسد جایز خواهد بود و بر این تقدیر
با موضعین تابع [illegible] از الحمد و احتمال دیگر است که بخاطر فاتر محرر این سطور رسیده
یکی آنکه والسلام مراد از لفظ مطلق اینجا ما یجامع باشد بلکه مطلق بمعنی غیر مقید
مراد باشد و اطلاق این لفظ بر معنی شایع است استبعادی ندارد و در این صورت
معنی حدیث چنان خواهد بود که همه اشیا مقید بحکمی خاص از احکام شرعیه نیست تا در او
نهی بلکه محتمل است حلیت و حرمت و کراهیت را پس از قبیل شبهه خواهد بود که ترک آن
بمفاد حدیث حلال بین واجب است دوم آنکه بر جمیع مباح است ما دامیکه نهی از ان فی
نفس الامر از جناب اقدس الهی وارد نگردد ما نیکه نهی بما رسد چنانکه قرینه این اراده
لفظ حتی یرد فیه النهی است و آنحضرت باین لفظ تعبیر نموده اند که حتی یبلغکم فیه النهی
و عدم وصول نهی بما مستلزم عدم ورود فی الواقع جزماً نمیکند و در این محتمل که با ائمه
علیهم السلام معلوم باشد و بما نرسیده چنانکه احادیث متواتره دال است بر
تبیین سایر احکام محتاج الیها الی یوم القیامه از حضرت باری عز شانه و علم
ائمه صلوات الله علیهم بانهم و عدم وجوب جواب دادن آنحضرات سائل را با وجود وجوب
سؤال از آنحضرات بر رعیت پس هر چه که در آن نهی بما نرسیده باشد از جهت تساوی
احتمال ورود و عدم ورود نفس الامری از قبیل شبهات خواهد بود نه داخل کل شیء
مطلق [illegible] اصل [illegible] احتمالات دیگر در حدیث مذکور بوده است که بعضها
در [illegible] خواهد آمد و بر کاه این حدیث محتمل معانی بسیار باشد صلاحیت
تعارض با حدیث صریح الدلالة حلال بین ندارد و قوله وجه دوم الی قوله بر حدیث حلال
بین ترجیح یافته قول کلاً [illegible] مردود است اما اولاً آنکه صحت [illegible] بود که

از جمله [illegible] مشعر بوجوه ترجیح احادیث مختلفه مستفاد میشود که مرتبه اخیره
بعد از طی مراتب وجوه دیگر است [illegible] اظهر چرا که در مقبوله است [illegible]
صدر ثابت کرده ایم که در بعضی احادیث ترتیب مذکور رو و در بعضی اکتفا بموافقت
[illegible] احادیث مذهب عامه و در بعضی بموافقت و مخالفت با قرآن
وارد است و مقتضای جمع بین الاخبار که مهما امکن واجب است حمل آن ترتیب
مذکور علی سبیل الوجوب مطلوب نیست و اما ثانیا بر تقدیر تسلیم [illegible]
وجه اول ترجیح باید نمود میگوئیم که تجویز شیخ صدوق علیه الرحمه قرائت قنوت
بفارسی متفرع از اراده اباحه اصل در حدیث نیست بلکه بنا بر حمل آن بر
معنی دیگر است که آنفا مذکور شد پس در میان این دو حدیث تعاد و تخالف
نیست تا ترجیح فرع تعارض است و اما ثالثا سلمنا که صدوق علیه الرحمه حدیث
کل شیء را بر وفق مسلک اصولیین بر معنی اصالت اباحت محمول نموده است
ترجیحش بر حدیث حلال بین با قاعده که حکم اعدل و افقه را رجحان
باید داد مستقیم نمیشود زیرا که فقاهت و عدالت و وثوق و دیگر فضایل
او مسلم و متفق علیه است اما افضلیت او در همه صفات نسبت بر محدثین
و علمای متاخرین و متقدمین لا سیما ثقة الاسلام و امثال او و اصحاب
ائمه علیهم السلام معلوم مسلم و خلاف اقوال علماست بل انتفای آن معلوم
و آنکه صدوق حدیث را بر معنی حمل کرده و دیگران که چنین نکرده اند
در عدد و فضیلت زیاده تر از شیخ صدوق هستند پس این وجه در اینجا صلاحیت برای ترجیح
ندارد و ثانیا و بعد از آن انجناب تصریح فرموده اند الی قوله بر خلاف آن قایل شده اند
اقول این حرف از قلت بصیرت و بضاعت او سر زده است [illegible]
ظاهر که مجتهدهای امامیه سالک مسلک احتیاط و قایل بوجوب اجتناب از
شبهات بوده و در حوادثیکه حدیثی نمی یافتند جرئت بر اکثار نمی نمودند و [illegible]

را اصل قرار دادن مذهب اکثر متأخرین از ارباب اصول است و الفاً در مقدمات
محمدیه گذشت که مقصود از مجمع علیه نیست که بر روایت آن اجماع اعنی اتفاق رواة باشد
و در بحث سنت گذشت که بر روایت حدیث حلال بین اتفاق راویان است بلکه عامه هم روایت
کرده اند بخلاف حدیث کل شیء که روایت کنندهٔ آن غیر آن علیه السلام نیست پس این وجه در جمع هم
برای ترجیح حدیث مذکور درست نمی آید و امر بالعکس است که حدیث حلال بین در رجحان
باید داد قوله و بعد از آن اخبار فرمودند الی قوله دلالت دارند بر اباحت اشیا اقول
این استدلال غیر مستلزم سکوت و لا بین از بیت عنکبوت است چه اول عرض حدیث بر قرآن
نزد اخباریین آنوقت صحیح است که آیه قرآنی بلفظی الدلالة بر معنی خود باشد یا بسبب
بودنش از قسم نصوص و یا اینکه مدلولش از ضروریات دین است و یا مفسر باحادیث ائمه
علیهم السلام باشد و بدون این عرض بر قرآن نمی توان کرد چنانچه در بحث ابطال حجیت ظواهر
با کمال توضیح تقدیم بیان پیرار فته و در مقدمات این بحث اجمالا نیز مسطور شد و این
آیات از قبیل نیست دوم این بود آیت بر تقدیر تأویل مصروف از مدلول ظاهری است
والا جمیع حیوانات غیر ماکول اللحم سوای انچه درین آیه انما حرم علیکم الخ مذکور است و نجاسات
وسموم و دیگر اشیای محرمه مباح شوند چراکه این آیه دال بر اباحت اشیا است بر فرض صحت
قول مصنف طاهر در آیه ثانیه کلمه انما افاده حصر محرمات میکند و آن اجماعاً
باطل است و سیوم از چنین آیات احتجاج بر احکام شرعیه در اوایل بعثت رسول صلی الله
علیه و آله صورتی داشت اما بعد اکمال دین و اتمام شریعت و منسوخ شدن اکثر آیات
و تخصیص بسیاری از عمومات و تعیین مباحات و محظورات و تقرر امر بر حرمت و حلیت
بعد انقطاع وحی اصلا اینگونه ظواهر صالح استدلال بر هیچ حکمی نیست پس بهیچ وجه
ترجیح حدیث کل شیء فاسد است قوله وجه سیوم آنکه الی قوله فاعتبروا یا اولی الابصار
اقول مشترک در احادیث وارده در مادهٔ رفع تعارض و ترجیح احد الحدیثین ظاهر گردیده
که امام علیه السلام و غیره بسایل فرمود که مخالف عامه را اخذ نمایند و موافق آنها را ترک کنند

بسیاری یافت شد اگر هر دو حدیث موافق مذهب عامه باشند چه باید کرد و حیرت فزود که آنچه
مشهور و قایل بر آن باشند ترک آن نماییم و به عارف بپیچیم و ترجیح مستفیض کرده در زمان
روایت قرشیان صادق علیه السلام ابوحنیفه مجتهد و مذهب او شایع در بلاد اسلام
و اقوی نسبت به مذهب سایر علمای مخالفین بوده است و میل حکام و خلفای عباسیه
با جتهاد او منتشر بود و در از منه ما بعد نیز در فروع مذهب او در اکثر دیار منتشر گردید
و الی الیوم همچنان است و مسلک شافعی و غیره مرتبه مذهب او در فروع شیوع نیافته
و عقاید اشاعره هرچند عالمی را فرا گرفته و اشعری شافعی المذهب بود لیکن او لا
در میان اشاعره و ما تریدیه در عقاید تفاوت بسیار است و ثانیا حنفیان نیز
در اصول مذهب اشعری دارند و در فروع باجتهاد ابوحنیفه عمل میکنند و مذهب او
اباحیه اصلی است پس مخالفت آنرا عمده تر از حدیث شریف معمول به باید دانست و از نیم
در گذشته میگوییم که بالفرض هر دو حدیث موافق علماست بسبب آنکه برخی از آنها قایل
اصالت حلیت و جمعی قایل توقف اند مگر چون در حدیث منقول از عوالی اللالی که علاوه
نیز راوی آن شده و سابقا ذکر نمودیم مصرح است که اگر در موافقت و مخالفت
عامه هر دو حدیث برابر باشند آنچه در آن احتیاط است اخذ باید کرد و علاوه بر آن
در باب احتیاط تاکید شده در اکثر اخبار است و عمل بحدیث حلال بین مقتضای احتیاط
است همین را ترجیح بر حدیث کل شی باید کرد امید دارم که اینجا هم فیه مادهٔ شکوک
شاهدین مستاصل گشت بحمد الله سبحانه و هو لولی حقایق الامور بالسبب و
بیان اجماع و سایر ادله موضوعهٔ اهل اصول و حجیت و عدم حجیت آن فصل اول در بیان
اجماع بر متفحص مطالع کتب مخفی نیست که اجماع بچند معنی اطلاق کرده میشود یکی
اجماع مصطلح عامه و آن اتفاق مجتهدان عصر بر حکمی خواه برای آن سند و خواه
مستندی از حدیث و امثال آن داشته باشد و آن نزد ایشان حجت است و امامیه
قاطبه چه اصولیین و چه اخباریین قایل به بطلان حجیت آنند بدلیل احادیث
ائمه هدی علیهم السلام و قول بحجیت آن از تدابیر عامه است که برای تاسیس اساس

خلفت

[illegible] حجیت قول معصوم پس نزد به جاید خورد از کسی که تمسک به دعوی اجماع کند با اتفاق

بر عکس یا دیگری از اصحاب یا عدم علم بقول باقی ماندگان مگر در صورتی که علم به داخل بودن امام علیه السلام

فی الجمله حاصل شود و ما فرض میکنیم که صورت اول که اجماع حقیقی معنوی می‌نهند و از بیانیم آنها

مخالفی در آن حکم معلوم نباشد پس این حجت نیست چرا که چنانکه وجود مخالف معلوم نیست

عدم آن هم غیر معلوم است و با وجود احتمال مخالف دخول قول معصوم در متفقان

متحقق نگردد دوم آنکه اصحاب مختلف شوند به دو قول پس در بعضی که قول ثالث پیدا

کردن جایز است تردد است و اصح آنست که جایز نیست باین شرط که امام معلوم گردد که

از آن اصحاب مختلفین کسی قایل نشده مگر یکی از آن دو قول سوم آنکه اصحاب دو فرقه

شوند و معلوم گردد که امام داخل یک فرقه نیست و حال فرقه دوم نامعلوم باشد

و در صورت حق با فرقه مجهول است و اینها امور فرضیه اند لیکن کمتر اتفاق می‌افتد

[illegible] ملخص کلام به تقدیر ثبات اقوال ظهور ضعف حجیت اجماع از کلام محقق مستغنی

از بیان نیست علاوه آنکه اجماع کاشف از شرکت معصوم علیه السلام باشد غایته

ما فی الباب اینکه حجیت آن نظر به علم به ورود حدیثی فی الواقع اجمالاً خواهد بود پس چنان

حکم را مرجح بودن بر حکمی که در ورود احادیث در آن تفصیلاً متیقن باشد غیر

مستحسن است چنانکه عادت متأخرین است من بعد میگوییم که لفظ اجماع گاهی مستعمل میشود

بمعنی اتفاق جمله فرقه اسلامیه یا جمیع علمای امامیه در هر زمانی و عصری برامری و مراد

از آن در زمان [illegible] و [illegible] از دخول قول معصوم منفک نمیباشد یقیناً

و در حجیت آن اجماع [illegible] بلا کلامی نیست [illegible] احدی از اهل اسلام در حجیت آن خلافی نکرده

لیکن تعلق بمحل نزاع ندارد [illegible] بر سبیل تذکره برای افاده ناظرین آورده شد و عامه

که بر حجیت اجماع دلیل از حدیث نبوی صلوات الله علیه و آله می‌آرند که لا تجتمع امتی علی

الضلالة مقصود از آن همین هر دو معنی است زیرا که انکار این قبیل است ضلالت

نخواهد بود و این از بعضی اخبار ائمه اطهار علیهم السلام نیز مستفاد میشود و اجماع صحابه

از فقها

برخلافت خلفا این منقول نیست لیکن احتجاج عامه از سید بنت بر ثبوت خلافت ایشان مدلس
است و گاهی اطلاق اجماع بر دو معنی دیگر هم میشود یکی اتفاق قدمای امامیه که اصحاب ائمه
بوده اند بر اقتصار بیک روایت و ترک فتوی بروایت دیگر خلاف آن و این اجماع نزد اخباریان
معتبر است زیرا که فتوای ایشان حجت است از وجوه ترجیح و ترجیح است بمعنی که حدیث معمول به
حکم الهی است حقیقة و غیر معمول به بتقیه وارد است یا وجهی دیگر دارد که نامعلوم است و علم
آن با ئمه علیهم السلام حواله باید کرد و دوم تتبع فتوی بعضی از علمای اخباریین که اجتناب
شان از ظن بیقین ثابت و ورع و عدالت ایشان معلوم باشد بحکمی بالاتفاق و من
این ایام اخباریین معتبر دانند چه هرگاه حال ایشان معلوم است که بظن حکم نمیکنند و آنچه
میگویند که باخبار سنده یقین عادی بورود حدیث صحیح بمعنی الدال در ان مسئله میشود
و صاحب فواید مدنیه در کتاب خود که در این معنی قائل شده و کلام او معقول و سزاوار قبول است
نه از راه تقلید بلکه از جهت تحقیق معاول کلام صدق نظام لاتنظر الی من قال
وانظر الی ما قال و صاحب رساله فارسیه که در باب حجیت اجماع نوشته بقطع از [illegible]
و تحریر الفاظ خالی از معانی پرداخته است باین قدر که بیان کرده ایم بابطال آن کفایت
دارد از جهت ثقل کلام او که غیر معتمد است و زحمت کشیدن جواب آن اطناب
میکنم و گرانی سامعین روا نمیدارم [illegible] در ابطال حجت استنباطات ظنیه
و آن مشتمل بر فواید عدیده است فایده باخبر باش که مقصود اخباریین از لفظ یقین
که در احکام شرعیه بوجوب تحصیل آن قائل گردیده اند یقین عادی است و از ظن مصادر و منافی
آن که بمرتبه اطمینان قلب نرسد و از دو طرف نفی و اثبات یکی راجح و دوم مرجوح باشد
و یقینی که امر بتحصیل آن در احکام است ایمان عادی و ظن منهی عنه ضد آن و از
اثبات این دعوی در مقدمه کتاب فارغ شده ایم فتذکر و لفظ علم که در اخبار
وارد است مرادف یقین مذکور است چه در عرف و شرع و قرآن و حدیث جز بر همین معنی
اطلاق آن نشده و معنی که مصطلح منطقیان و منقسم بتصور و تصدیق
و شامل بظن و شک و وهم است شارع را با آن کاری نیست پس علم در احادیث

شامل ظن نمی‌توانند شد و اینقدر از فرط وضوح موقوف به بیان و اثبات بدلیل نیست
و علمای عامه نیز علم را بمعنی شامل بظن استعمال کنند و از تلبیسات ایشانست در طریقه
اما مستقیم نمی‌توانند شد و لفظ رای در احادیث آمده بمعنی ظن استعمال یافته
و شواهد صحت اطلاق آن برین معنی از عرف و شرع بسیارست چنانکه جناب باری عز اسمه
میفرماید در قصه قوم نوح علی نبینا و علیه السلام که بپیغمبر خود گفتند انا لنریک
فی ضلال مبین و در حکایت قوم هود گفتند انا لنریک فی سفاهة
و انا لنظنک من الکاذبین یعنی از رای که ماخذ صیغه متکلم است اراده
معنی ظن یقینی است که خلاف واقع بود و اگر یقین می‌بود کاذب نمی‌بود و در آیه ثانیه
لفظ ظن که واقع است قرینه دیگر بر قصد این معنی است و غیر ازین و غیره در اکثر آیات قرآنیه
بدین معنی آمده و در کلام صحابه است عرب ایشان تتبع استعمال لفظ مذکور در معنی یافته شود
از انجمله اینکه عامه دلیل بر خلافت [illegible] نقل مینمایند که او نیز از اصحاب
عمر [illegible] و جناب امیر المومنین علیه السلام پیش از [illegible] فرمود که بالعالمین
کان فیها [illegible] در عبارت [illegible] انی استخلفت عمر بن
الخطاب فان عدل فذلک ظنی [illegible] وقصد ظن از رای درین عبارت
حاجت تبیان ندارد و علی هذا القیاس در بسیاری کلام اهل لسان و فصحا موجود
و شایع است و ایضاً قرینه مراد بودن معنی مسطور از لفظ مزبور در اخبار ائمه ابرار علیهم السلام
اینکه لفظ رای در مقابله روایت و سماع وارد شده چنانچه در حدیث منقول از امام حسن عسکری
سلام الله علیه وارد است که اصحاب ازو سوال کرده بودند از کتب بنی فضال که جواب فرمود
که اخذ کنید بر روایت ایشان و بگذارید آنچه برای خود میگویند و ازین جهت آمد که رای بمعنی
ظن است چه اگر بمعنی یقین می‌بود نهی از ان بمعرفت نمیکرد زیرا که یقین اگر بر روایت حاصل
شود امام علیه السلام خود امر باخذ آن فرموده و اگر بدلایل عقلیه قطعیه صورت بندد بلا شبهه
در جمیع روایات دین با مزیت خواهد بود و آن بالاتفاق مقبول است و خصوصیت
با بنی فضال با طائفه دیگر ندارد و پس امام علیه السلام چرا نهی از آن میفرمود

و نیز بود

و پوشیده نماند که لفظ رای در بعضی مواقع بمعنی یقین هم مستعمل شده مثل قوله تعالی
لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا و در حدیث ائمه علیهم السلام
این است لازم البداهه مذکور است و جناب معصوم در مقابله ابو حنیفه متمسک باین آیه شده
و فرموده اند که رای رسول الله صلوات الله علیه و آله صواب بود و رای غیر او خطا چنانکه
عنقریب اعاده باید و تحقیق آنست که نطق آنحضرت صلی الله علیه و آله بوحی الهی بوده
این امر خود هر دو در مذهب امامیه است لقوله تعالی وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ
إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ و حکم بظن و اجتهاد از آنحضرت بلکه ائمه علیهم السلام نیز نزد امامیه جایز نیست
بخلاف عامه و با وجود اینها امام علیه السلام لفظ رای بر طبق آیه کریمه در حق رسول
صلی الله علیه و آله گفته پس معلوم شد که مراد از رای یقین است و ایضا در ادای مرام
إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا که صحت حدیث نسبت رای بذات
مقدس خود فرموده مراد از آن علم است بلا ریب که او تعالی از ظن منزه است و هرگاه
ثابت شد که لفظ رای بمعنی ظن و یقین هر دو مستعمل است میگوئیم که در احادیث مذمت
رای مقصود از این لفظ یقین است یا ظن اول بالاتفاق و بالبدیهه باطل است فلا محاله
ثانی متعین شد و این ذم و [illegible] گنجایش ندارد که از لفظ رای شک مراد باشد زیرا که
اطلاق رای بر معنی شک در عرف و لغت یافته نشده و نیز هیچ عاقل با وصف شک حکم
نفی و اثبات علی التعیین نمیکند [illegible] عادت است که طبع سلیم بشری بر آن
مجبول است و عامه نیز مرتکب این عمل نیستند و از چگونه امر نهی فرمودن عبث است
که از شان ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بعید است [illegible] مراد از هوی و
قیاس که در احادیث نهی و ذم رای و هوی و قیاس وارد گشته معنی اعم و اشمل
است که هر قیاس فقهی مصطلح عامه اعنی تمثیل و سایر ادله عقلیه ظنیه صادق می آید
و آن ضد یقینی است که حاصل بروایت معصومین علیهم السلام یا دلایل قطعیه عقلیه باشد
و چون استدلال براهین قاطعه عقلیه غالبا در اصول و هر دو باب دین و مذهب بکار برده

میشود و بنای احکام فرعیه بر روایات است مقصود حضرات علیهم السلام از نهی عمل برای و گمان
و قیاس و مانند آن که استعمال او ظنه در اکثر احکام [illegible] در ورود روایتی از معصوم مذموم
است و دلیل برین دعوی که از قیاس قیاس مصطلح فقهای عامه و اهل منطق هیچکی
بالخصوص مراد نیست در مقدمه کتاب مذکور شد و استفاده اجتهاد از احادیث
بعد ازین بحول و قوت الهی ظاهر خواهد شد [illegible] از رای و هوی و استنباط آنکه
محظور و ممنوع است [illegible] مراد و منهای آنست که کسی بمجرد اقتضای عقل حکم شرعی
ثابت کند مثل آنکه استنباط از ظواهر قرآن با قواعد لغت عرب که اصحاب علوم ادبیه
موضوع نموده اند کند و بی تفحص حال احادیث وارده در آن باب و ناسخ و منسوخ
آیات و احادیث نماید و ملاحظه دلالت و اشارت و مفهوم مخالفت و امثال
آن ندارد و بعلاوه ملازمات و استصحاب و اجماع و نظایر آن از ادله که در ماهر علم اصول
فقه منکشف است تحصیل کنند چنانکه علمای اصول احادیث نهی از اشیای مقدم
الذکر را بر همین محمول ساخته اند زیرا که این نوع حکم و افتا علمای عامه غیر روا ندارند
و اما آنکه همین ادله اجتهاد و استنباط میکنند و جا بجا که ظواهر قرآن و سنت و
اجماع نمی یابند قیاس بکار می برند و آنرا مبین حکم شرعی و کاشف از آن باشتراک
علت در جزئیات غیر منصوصه میدانند پس برای قیاس هم بر مذهب ایشان ماخذی
شرعی هست نه آنکه قطع نظر از حکم الهی نفوس خود ایشان را در فتوی مستقل
یا خود را شریک شارع در وضع مسایل شرعیه میدانند و هر چه میخواهند میگویند
بلکه در میان قواعد اصولیه شان و اصول متاخرین امامیه جز چند امور فرقی
نیست مثل قیاس که اینها مطلقا حکم بآن جایز دانند و اصولیین امامیه یک
قسم از آن که فرد کامل است اعنی قیاس اولویت معتبر شمارند و اجماع که
اینها شرط حجیت آن دخول قول معصوم را نه دانند و اینها حجیت از اشتراط دخول است
معصوم گویند و تقلید مجتهد که نزد اینها در حیات و بعد ممات علی السویه واجب است

و نزد اینها

[illegible] که این دلایل موجب یقین میشد اختلاف در مسایل اجتها[illegible]
شرعیه [illegible] حتی بر تقیه خواه بعضی وجوه دیگر که در احادیث است نمیکنند
که مستلزم اجتماع النقیضین میشد و آن بدیهی البطلان است و خطا اثر
صورت نمی بست و حال آنکه برفع آن خود اعتراف دارند لیکن آنرا
معصیت نشمارند بخلاف اخباریین که نزد ایشان خطای مفتی معصیت
بل سبب مواخذه است و اگر در حکم ظنی اجتهادی مصیب شود ماجور نخواهد بود
و اینقول مخالف احادیث و قول ارباب [illegible] افتی عامه است چنانکه از روایات
و روایات آینده معلوم خواهد شد [illegible] آنکه با هم در مفهوم
مختلف میشدند بلکه در احکام شرعیه [illegible] شده اند که بر وجوب
احتراز کردن از آن نصوص [illegible] است برهان این دعوی از احادیث
در فایده اینهمه فهم می تحریر [illegible] جلیله الخاطر دلی که نفع عظیم
در اثبات مطلب و جواب اعتراضات طرف مقابل میدارد [illegible] از جمله [illegible]
غریب و مدلول احادیث متواتره است که جمیع احکام از حلال و حرام و سایر
اقسام که بندگان خدا محتاج آنند تا قیام قیامت بر رسول خدا صلی الله علیه وآله
از بارگاه کبریا نازل شده و بآنحضرت باوصیا و خلفای او که ائمه اثنی عشر
علیهم السلام اند رسیده و حکمی فرو گذاشته نشده لیکن آنهمه بابت و ذریت
نرسیده بلکه مخزون است نزد امام زمان علیه السلام بوراثت از آبای کرام و
با عزل نظر از ورود احادیث متواتره المعنی بنا بر عقاید امامیه تسلیم آن
واجب زیرا که اگر چنین نمی بود فایده بعثت نبی آخر الزمان خاتم الرسالت
و نصب اوصیا و ائمه در هر زمانی واحداً بعد واحدٍ مفقود میگشت و نیز
مقتضای لطف که واجب است بر وی تبارک و تعالی لازم می آمد و اکمال
دین و اتمام شریعت که در مصحف مجید منصوص و بر طبق آن اخبار صحیحه معتمده

وارد است

سیوم مروی است که بحق حکم کرده و او عالم بحقیت آن نداند و پس او هم [illegible] برود
چهارم مردی که قضا بحق نموده و علم بعدل او که حق است پس او در جنت است اول
مجتهد دوم از مجتهدها [illegible] حکم او صواب خواهد بود یا خطا و علم بآن ندارد
و از حدیث مستفاد میشود که در حال خطا آثم [illegible] بلکه در حالت اصابت نیز
و این حدیث را برقی رحمه الله در محاسن روایت کرده و حدیث آخر را شیخ مفید علیه الرحمه
هم در مقنعه از ابی عبد الله علیه السلام مرسلا روایت کرده و گفته امام علیه السلام
فرموده حکم بر دو گونه است حکم خدا و حکم جاهلیت پس کسی که حکم خدا را خطا کرد
بحکم جاهلیت حکم نموده انتهی اقول المضمون بر خطای ظنون صادق است جزما
و نیز در کتاب مذکور باسناد او از ابی جعفر علیه السلام مروی نموده که فرمود حکم دو حکم اند
حکم خدا و حکم جاهلیت و بدرستیکه خدا در قرآن فرموده کیست که نیکوتر از خدا است
از روی حکم برای گروهی که یقین دارند و من گواهی میدهم بر زید بن ثابت که
[illegible] بتحقیق حکم کرده در فرائض بحکم جاهلیت انتهی و ایضا باسناد از زراره بن
اعین منقول ساخته که گفت پرسیدم ابو جعفر علیه السلام را که حق خدا بر بندگان چیست
فرمود است که بگویند آنچه میدانند و بایستند نزدیک چیزی که نمیدانند انتهی و هم
باسناد از هشام بن سالم آورده که گفت بابی عبد الله علیه السلام گفتم چیست
حق خدا بر خلق خودش فرمود بگویند آنچه علم آن دارند و باز ایستند از آنچه علم
آن ندارند پس چون اینچنین کنند حق خدا را بادا کرده باشند انتهی اقول
از این احادیث انحصار حکم در دو قسم ظاهر میشود حکم خدا و حکم جاهلیت و اینکه
غیر حکم خدا حکم جاهلیت است و مجتهد هرگاه خطا کند حکمش جاهلیت است والا خطائی
مفروض خطا نباشد و در کتاب [illegible] الذکر باسناد از حمزه بن طیار نقل میکند که
او عرض نمود بر جناب ابی عبد الله علیه السلام بعضی خطبهای پدر بزرگوارش تا
اینکه چون رسید بموضعی از آن فرمود که باز بایست و خاموش شو و فرمود که [illegible]

و فیهم کافر شده بجز آنکه خدا بر محمد نازل نمود کافر شده بجز آنکه خدا نازل کرده انتهی اقول از
احادیث بطلانت واضح ثابت شد که حاکم و قاضی را بحکم خلاف واقع و بغیر حکم الهی جبر
کردن و آزار دادن بکسی جایز نیست و آن جابر از کفار شمرده میشود و خطا کننده
در احکام شرع بمنزله کافر است پس اجتهادی که در آن احتمال خطا است چگونه جایز
و خطای مجتهد چسان قابل عفو خواهد بود و ازین زیاده تر نص صریح بر بطلان اجتهاد
و وعید در حق عامل بظن و [illegible] در آن چه باشد که از حکم کردن بخلاف حکم منزل
من الله تعالی در اول [illegible] گذشته و در هم باشد کفر لازم می آید و ای بر کسیکه در
امور عظیمه و حقوق عباد غلط کند و بجز از الهی فتوی دهد اکنون از بزرگان
باید پرسید که کدام حدیث و نص صریح بر بطلان [illegible] خود واضح تر از اینها میخواهند
تا از خدا بترسند و عمل بظن نکنند فاعتبروا یا اولی الابصار والقصه در کافی باسناد
خود از ابی حمزه از ابوجعفر علیه السلام حدیث طولانی روایت کرده ملخص مضمونش بقدر حاجت
نقل کرده میشود که آنحضرت کلامی فرموده بعد از آن بر زبان الهام بیان آورد که بر
کسی والی امر خدا و اهل استنباط علم قرار دهد جماعه‌ای کسانی که برگزیده نیستند از خاندان
محمد پس بدرستیکه مخالفت امر خدا کرده و جاهلان را اولیای امر خدا گردانیده
و آنها را که بتکلف حکم مینمایند بغیر هدایت از خدا و زعم دارند که حسب استنباط
علم الهی هستند والی امر مقرر ساخته و اینها بدرستیکه دروغ بسته‌اند بر خدا و رسول او
و بیزار شده‌اند از وصی او و دوستان پروردگار پس و ننهاده‌اند فضل خدا را جائیکه خدا
نهاده است پس گمراه شدند و گمراه کردند اتباعان خود را و روز قیامت برای اینها
حجتی نخواهد بود و بعد ازین آنحضرت کلامی فرمود تا اینکه تفسیر نمود این آیه کریمه
فَاِنْ یَکْفُرْ بِهَا هٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَکَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَیْسُوْا بِهَا بِکَافِرِیْنَ بعبارت
حاصلش اینست که اگر کافر شوند بآن امت تو پس بدرستیکه من موکل نموده‌ام اهل بیت
ترا با ایمانیکه ترا بآن فرستادم و آنها کافر بآن نخواهند شد و ضایع نخواهم کرد
ایمانی را که فرستاده‌ام بآن ترا از باعث اهل بیت تو بعد تو که علمای امت بوده

و ایشان امر می‌کنند به توجه نه بود و انها خداوندان استنباط هستند که در آن [illegible]
که گناه و نه زور و نه ظن و نه ریا و لیس بدین امام علیه السلام کلامی دیگر که نه فرمود [illegible]
که بعد و تامل کنید ای مردمان در آنچه من گفتم و جائیکه خدا از ظن برداری در ولایت
مودت و استنباط علم و حجتهای خود نهاده است بهمان دست بزنید تا نجات یابید
شما را حجت ... روز قیامت و اینست راه پروردگار شما عز و جل و به ولایت خدا نمیتوان رسید
بواسطه اینها پس هر که جعل کرد بر خدا واجب است بر من آنست که او را گرامی دارد و عذاب نکند
و آنکه تعلل آرد و غیر آنچه خدا امر کرده است بر خدا واجب است که خوار گرداند و عذاب کند او را
متن شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب اکمال الدین باسناد خود مثل این حدیث ایراد نموده
اول از این حدیث شریف چند امر مستفاد گشت یکی آنکه اهلیت استنباط علم منحصر است در علما
آل محمد ص و موقوف بر مهدی بودن از جناب ایزدی است که اختصاص بائمه مهدی علیهم السلام
دارد و غیر ایشان اگر از علما در نحل الفکر پند پرطاهر که اهل ضلال هستند و اگر از شیعیان
موالیان اند هر چند در اصول دین ضلالت ندارند اما چون معصوم نیستند اقتدای ایشان در
جمیع احکام شرعیه خصوصا فرعیه معلوم الانتفا است و انفکاک هدایت از ایشان ممکن بلکه
واقع است چه خود معترف بخطا در اجتهاد میشوند و اگر هدایت الهی در هر حال شامل ایشان
می بود خطا امکان نداشت دوم آنکه حکم بظن امر مذموم است چه آنحضرت ظن و زور و ریا
و ریا را در یک سلک منتظم فرمود و صحت استنباط را منوط بفقدان این چند چیز گردانیده
که ظن یکی از الجمله است سوم آنکه سوای احکام ائمه کرام علیهم السلام کسیکه حکم و عمل کند
مستوجب عذاب است و حکم ظنی را بیقین نتوان گفت که حکم امام است پس اجتناب
از آن واجب چهارم آنکه خطا فی الاجتهاد معصیت است زیرا که اجتهاد و حکم بظن
و آن فی نفسه حرام پس خطائی که متفرع از آن است معفو نخواهد بود و باید دانست که از نفس
عبارت آنچه در شان عامه فقرا و اصحاب وارد باشد لازم میشود که اتخاذ طریقه عامه و اهل خلاف
بسبب آن مورد ظن و ذم است امامیه را عمل بآن نمودن و براه اعدای دین رفتن
چگونه جایز خواهد بود بجهت اشتراک علت مذمت و اینجا قیاس فقهی محظور نیست ظن

جهت بلا شرکت علت و دو دران حکم بر آن بالقینی است که اصول الطاهر و اکسی گوید که احادیث
مخصوص بمخالفین و عامه است چنانکه [illegible] بر این گواه است چه آنحضرت میفرمایند که دروغ
نبندند بر خدا و رسول [illegible] از ما و حی او دا [illegible] صادق نمی ابد الا بر عامه را احاد
بسیار موضوع بوده اند و از امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام انکار دارند و بر علمای
خاصه منطبق نمیکردد زیراکه ایشان عمل باحادیث صحیحه ائمه علیهم السلام میکنند و استنباط
احکام از کلام آنحضرات صلوات الله علیهم میسازند گویم سلمنا و صدقنا لیکن بعد چند
را شما ملاحظه میکنید اندک تعمق در وسط و آخر آن هم بخوف خدا کنید که آنحضرت چه
قسم تقبیح ظن فرموده و ضلالت اعدای دین را که با متعلق تکذیب در و ظن و ریا
ار یافته و بسی چیز که اهل خلاف از جهت آن نامقبول باشند عقل سلیم کی باور کند که از
موالیان همان عمل مرضی و مقبول خواهد بود معهذا عامه سلوک این طریقه نمیکنند الا در
فروع دین و در اصول دین اجتهاد و تقلید بر مذهب آنها غیر باطل است چنانکه بر ناظر
متتبع کتب ایشان مختفی نیست و عبارت حدیث عموماً در احکام اصلیه و فرعیه دین فساد
عمل بظن را مقتضی است و علی هذا التقدیر در فروع دین ظن را بکار بردن و مماثلت
با عامه نمودن بچه وجه جایز باشد و نیز در کافی باسناد خود از ابی عبد الله علیه السلام
روایت کرده در ذکر رساله طویلی از آنحضرت بجانب اصحاب که امر فرموده بود آنها را بنظر
و عمل کردن بآن و از جمله آن این مضمون است که ای گروه مرحوم ناجی بدرستیکه خدا تمام
کرده است برای شما آنچه بخشیده است بشما از نیکی بدانید که از علم و امر خدا اینست که از
خلق او کسی نگیرد بهوی و رای و قیاس را در دین خدا و تحقیق خدا قرآن نازل
کرده و در آن بیان هر چیز نموده و مقرر گردانید برای قرآن و آموختن اهل آن را که
کنجایش ندارد بآن اهل علم قرآن اخذ نمودن در دین خود بهوی و رای و قیاسها
و آنان اند اهل ذکر که خدا فرموده است بایشان که سوال کنند آنها را و آنحضرت بعد این
عبارت دیگر [illegible] فرموده گفت که ما را کنجایش ندارد اینکه اخذ کنیم بعد از او رای
مردم بجز آن جمع شود بعد وفات رسول صلی الله علیه و آله و سلم از عهد او که با ما فرموده آن

برای مخالف خدا و رسول باشد پس کسی جرأت کننده تر بر خدا و نمایان تر از روی گمراهی
از آنکسان نیست که اخذ برای نمایند و زعم میکنند که انجمعی با آنها گنجایش از سوید
بجد که تحقیق خدا را بر خلق خود حق است اینکه فرمان برداری او نمایند و پیروی او
کنند در زندگی محمد و بعد موت او صلی الله علیه و آله و این دشمنان خدا گمان نمی‌باشد
بر دکه هیچ یکی از جمله آنان که مسلمان شده بودند با محمد علیه و آله الصلوه والسلام عمل
بقول و رای و قیاس خود کرده بودند پس اگر مخالف گوید که آری تحقیق که دروغ
بسته باشد بر خدا و گمراه شده باشد بگمراهی بعیده و اگر گوید که جایز نبود بکسی اخذ
و عمل به رای و هوی و قیاس پس اقرار بحجت کرد بر ذات خودش بعد از این امام
علیه السلام کلامی فرمودند اینکه گفت که چنانکه کسی را در حیات محمد صلی الله علیه و آله عمل
برای و هوی و قیاس خلاف امر آنجناب جایز نبوده است همچنان بعد وفات آنحضرت
جایز نیست پس از این امام علیه السلام فرمود که پیروی کنید آثار رسول صلی الله علیه و آله
و سنت او را پس عمل بآن کنید و پیروی خواهشها و آرای خودتان مکنید که
راه گم خواهید کرد زیرا که گمراه ترین مردم نزد خدا آنکس است که اتباع رای و هوای
خود کند بغیر هدایت از خدا و ای گروه بر خود لازم گیرید آثار رسول صلی الله علیه و آله
بعد او و سنت اوصیای او بعد از ایشان پس هر کس که اخذ نمود بآن بتحقیق راه یافت و هر که
بگذاشت آنرا و بیزاری نمود از آن گمراه شد چرا که خدا امر بفرمانبرداری و ولای
ایشان کرده است انتهی اقول از این حدیث شریف چند فایده پیدا می‌شود نهی از عمل بغیر
اخبار مرویه از معصومین علیهم السلام و عمل بظن از جنس عمل بغیر نیست اینکه نهی
خصوصیتی بقیاس مصطلح عامه ندارد بلکه بجمیع انواع ظنون شامل است زیرا که ایراد
لفظ رای و هوی و قیاس استعمال جمله اقسام ظن را میخواهد و اگر تخصیص بقیاس
اصطلاحی منظور می‌بود آوردن لفظ رای و هوی و قیاس بتکرار در چند جا خالی
از فایده بود بطلان حجیت اجماع بمعنی اتفاق آرای علما بر هیچ یک مسئله کما لا یخفی
و در کافی باسناد خود از ابی بصیر نقل کرده که گفت بابی عبدالله علیه السلام گفتم که وارد میشود
بر ما چیزها که نمیشناسیم آنرا در کتاب خدا و نه در حدیث و در آن نظر میکنیم پس حضرت فرمود که

چنین نماید کرد آگاه باش که اگر راست کفتی اجر نخواهی یافت و اگر خطا کردی دروغ بر خدا
بستی انتهی اقول از این حدیث بطلان حکم بظن در آنچه نص صریح یقینی در آن وارد نباشد
ظاهر است و نیز مستفاد میشود که صواب در ظن و اجتهاد مثمر ثواب نیست و خطا موجب عقاب
است و در خصوص قابل را میرسد که بگوید که چون بود در این احادیث ما را اطلاع
حاصل شد بانکه عمل بظن محظور است و اصابت رای مفید اجر نیست در حال مصیبت
شدن و خوف عقاب است بلی بجهت ارتکاب ظن نهی عنه و دوم که مباشرت
فعل عبث زیرا که هر گاه بر عمل ثواب مترتب نشده عامل آن شدن فایده و غایت
ندارد و نیز معلوم میشد بودن نقل آوردن حرام است و الله [illegible] گردید که مسایل بسیار
که مدلول صریح احادیث است اگر از روی قواعد موضوعه اصولین حکم ظنی بمدلول
احادیث بطور قطع [illegible] افتد اینها ماجور نخواهند بود بلکه ماخوذ و طعن قادرین
شد و فتح گشت باین نحو که اکثر اصولین فتاوی در کتب خود نوشته اند اخبار بر نرسیده
فتوی میدهند و غیر آن کفر حکم مینمایند و در کتابیه [illegible] باسناد خود از یونس بن عبد
عبد الرحمن روایت نموده که گفت بابی الحسن اول علیه السلام گفتم که بکدام چیز توحید خدا
کنم فرمود ای یونس مباش بدعت کننده که کسیکه نظر کرد برای خود هلاک شد و کسی که
ترک نمود اهل بیت [illegible] هلاک شد و کسی که بگذاشت کتاب خدا و قول نبی خود کافر شد
انتهی اقول ظاهر است که مسایل الخبر را که یونس سوال کرده بود و در جواب نهی
از نظر رای و ترک قران و حدیث فرموده پس ثابت شد که توحید و ایمان موقوف
بر اجتناب از رای است و بدون روایت و نص صریح حکم جایز نیست و در کتاب
مرقوم باسناد خود از مفضل بن عمر نقل کرده که گفت ابی عبد الله علیه السلام را
شنیدم میفرمود کسیکه شک یا ظن کند و اقامت بر یکی از آن دو نماید حبط و باطل
میکرد عمل او بدرستیکه حجت خدا [illegible] واضح است انتهی اقول از این حدیث دو فایده جلیله
بر آمد اول اینکه تصریح بلفظ ظن شده و کنجایش تاویل نمانده دوم اینکه ظن و شک در
احکام شرعیه یکیست و بینهما فرقی نیست و هر دو از قبیل شبهات اند و این معنی آینده
بکار خواهد آمد و تاویل این حدیث بتخصیص با اصول دین عدول از مدلول بلا ضرورت است که معالم [illegible]

الا بر [illegible]

عمل بظن چرا حجت صورت ثبوت گرفت زیرا از صادق علیه السلام اولاً حدیثی
از امیر علیه السلام روایت فرموده که در یک فقره اش مذمت قیاس و در فقره دوم
مذمت رای است پس میگوئیم که اگر مراد از قیاس همان مصطلح فقهای عامه است
رای اعم از قیاس مذکور و بمعنی مطلق ظن است پس بطلان ظن از فقره دوم
بهترین ... و اگر مقصود از قیاس معنی عرفی عام مرادف ظن است و رای هم
بمعنی ظن است در لغت و شرع پس حرمت عمل بظن ثابت بهر دو فقره میشود
و در حدیث دوم که امام علیه السلام از ابوجعفر علیه السلام ناقل حدیث اولین
روایت کرده و نسق کلام آنحضرت قرینه بر این امر است که مضمون یکی مطابق با
دیگری است جناب باقر علیه السلام مذمت رای را معلل بعدم علم فرموده
و علم و یقین یکی است و ظن غیر یقین است پس این همه مقدمات منتج میشوند
این مقصود را که [illegible] ظن حرام و منهی عنه است فلا تکن من الشاکین و
نیز در کتاب [illegible] استاد خود ابوالحسن موسی علیه السلام در حدیثی نقل کرده
فرمود علم [illegible] آیه محکمه یا فریضه عادله یا سنت قائمه وانچه سوای
آنست زیاد [illegible] اول از انجا که امام علیه السلام علم را بکلمه انما حصر
در سه چیز نموده و بلفظ فضل [illegible] سوای آنرا موهوم شمرده معلوم شد که ظن از باب
علم نیست و غیر مقبول است و در کتاب محاسن و توحید و عیون الاخبار
باسانید متعدده از امام رضا علیه السلام منقول است که آنحضرت از پدر بزرگوار خود
و او از آبای کرام خود و ایشان از امیر المومنین علیه السلام روایت نموده اند که فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدا جل جلاله میفرماید ایمان نیاورده است بمن کسیکه
تفسیر کرد کلام مرا برای خود و نشناخت مرا کسیکه تشبیه کرد مرا بمخلوق من
و بر دین من نیست کسیکه قیاس را در دین من بکار برد انتهی اقول بعد ظهور
اینمعنی که در عرف و شرع از لفظ قیاس خصوصیت معنی تمثیل مراد نیست
دلالت این حدیث بر مدعا غنی از بیان است و در کتاب علل باسناد خود از
جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده در حدیث خضر علیه السلام که موسی علیه السلام گفت

اولیا

و او را مجال نیست در علم ما احتیاج بود که حضرت علیه الصلوة والسلام گفت بدرستیکه امر
خدا تعالی محمول گردیده بود بر قیاس هما بسته محمول نمود امر او تعالی را بر قیاس هلاک شد
و هلاک کرد بدرستیکه اول معصیت که ظاهر شد از ابلیس ملعون وقتی که خدا امر کرد ملائکه
را بسجده آدم علیه السلام پس آنها سجده نمودند و ابلیس ابا کرد و گفت من از و بهترم
پس بود اول کسیکه قیاس نمود او است که من از و بهترم پس از آن قیاس او بقول خود که آفریدی
مرا از آتش و آفریدی او را از گل پس راند او را خدا تعالی از رحمت خود و لعنت کرد او را
و نامش کرد رجیم یعنی سنگسار کرده شده و سوگند یاد کرده بعزت خود که قیاس [illegible]
[illegible] او را [illegible] خواهد نمود او را با دشمن خود ابلیس در پست ترین درکات
دوزخ انتهی و در بحار کتاب [illegible] عیسی بن عبدالله قرشی نقل کرده روایت
[illegible] گفت که در آمد ابوحنیفه خدمت ابی عبدالله علیه السلام پس حضرت
باو فرمود ای ابوحنیفه بمن رسیده است که تو قیاس میکنی ابوحنیفه گفت آری میکنم
امام فرمود قیاس مکن پس بدرستیکه نخستین کسیکه قیاس کرد ابلیس بود وقتی که
گفت خدایا خلق نمودی مرا از آتش و آدم را از گل الی آخر الحدیث انتهی و هم در همین
کتاب باسانید خود از ابن شبرمه روایت کرده که گفت داخل شدم من و ابوحنیفه نزد
جعفر بن محمد علیه السلام پس امام بابی حنیفه گفت بترس از خدا و قیاس مکن در دین برای
خود زیرا که اول قیاس کننده ابلیس بود تا آنکه فرمود ای ابوحنیفه از دو گناه
بزرگتر کدام است قتل نفس یا زنا او گفت قتل نفس امام علیه السلام فرمود پس خدا
عز و جل قبول کرد در قتل نفس دو گواه و در زنا قبول نکرد مگر چهار گواه پس فرمود که
نماز بزرگتر است یا روزه ابوحنیفه گفت نماز حضرت فرمود پس چرا حایض قضای صوم میکند
و قضای نماز نمیکند پس چگونه رای تو قیاس بر پا می تواند شد پس بترس از خدا
و در دین قیاس مکن انتهی و شیخ صدوق علیه الرحمه باسناد دیگر نقل میکند از ابن ابی لیلی
که گفت من و نعمان یعنی ابوحنیفه داخل شدیم بخانه جعفر بن محمد علیه السلام تا آنکه گفت
پس از آن امام فرمود ای نعمان دوری کن از قیاس زیرا که بتحقیق پدرم از آبای اطهار
خود روایت کرد از آنها از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود کسیکه قیاس کند چیزی را از دین

برای خود دین بسازد خدا او را با ابلیس از جهت آنکه او گفت بجهت آنکه مرا از آتش خلق کرده
داده [illegible] و او را از گل پس بگذار ای نعمان رای و قیاس را و آنچه قومی بگویند در دین خدا که
برهانی بر آن نباشد بدرستیکه دین خدا موضوع کرده نشده است برای رای و قیاس انتهی
و در کتاب علل باسانید خود از بعض اصحاب ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده حدیثی
که آنحضرت با ابی حنیفه گفت توئی فقیه عراق او گفت آری آنحضرت فرمود پس بچه چیز فتوی
میدهی ایشان را ابو حنیفه گفت بکتاب الهی و سنت پیغمبرش امام فرمود که ای ابو حنیفه
کتاب خدا را چنانچه حق شناختن است و ناسخ و منسوخ را میدانی ابو حنیفه گفت
آری امام فرمود ای ابو حنیفه دعوی علم بزرگی کرده وای بر تو خدا آنرا نگردانیده است
مگر نزد اهل آن کتاب که بر آنها نازل نموده است وای بر تو آن علم نیست مگر نزد خاصان
از ذریه پیغمبر ما [illegible] و خدا وارث نکرده است ترا از کتاب خود یک حرف و بعد از آن که
حدیث طویلی ذکر [illegible] تا باحتجاج امام علیه السلام کرده است بر [illegible] تا آنکه امام فرمود ای ابو حنیفه
هرگاه وارد شود بر تو چیزی که در کتاب الهی نیست و آثار و سنت هم در آن نیامده
کار میکنی ای ابو حنیفه گفت قیاس میکنم و عمل در آن برای خود میکنم پس امام علیه السلام
فرمود ای ابو حنیفه اول کسیکه قیاس کرد ابلیس ملعون است که قیاس بر پروردگار ما نمود پس
گفت من بهترم از آدم که مرا از نار آفریده و او را از طین راوی گوید ابو حنیفه
ساکت شد [illegible] امام علیه السلام فرمود ای ابو حنیفه بول پلیدتر است یا جنابت
ابو حنیفه گفت بول پلیدتر است امام فرمود پس چرا غسل نمینمایند از جنابت و نمیکنند از
بول ابو حنیفه خاموش ماند باز امام فرمود که ای ابو حنیفه نماز افضل است یا روزه ابو حنیفه گفت
نماز حضرت فرمود چرا زن حائض صوم قضا میکند و نماز قضا نمیکند ابو حنیفه خاموش
گردید انتهی و طبرسی در کتاب احتجاج از ابی عبد الله علیه السلام روایت مینماید که آنحضرت فرمود
با ابو حنیفه در حال بحث آوردن بر ابطال قیاس که کدام معصیت عظیم تر است نزد خدا
قتل یا زنا ابو حنیفه گفت بلکه قتل امام علیه السلام فرمود پس چگونه خدا راضی شد بدو گواه
در قتل و در زنا راضی نگردید مگر بچهار شاهد پس از آن فرمود نماز افضل است یا روزه
ابو حنیفه گفت بلکه نماز حضرت فرمود پس واجب میشود بقیاس قول تو بر حائض قضا کردن

ای او

و پوشیده نیست که درین آیه بنیع البدایه جناب علیم حکیم عزّ و جلّ احتجاج بر حقیقت معاد
جسمانی منظور نماید بصورت قیاس و حاصلش اینکه خالق عالم جلّت قدرته چنانکه بار
اول عالم را از کتم عدم بوجود آورده و روا است همچنان میتواند که بار دوم بعد از فنا
ایجاد و اعاده کند و ایضاً منظور نماید در اثبات توحید ذات مقدس خود که لو کان
فیهما آلهة الا الله لفسدتا و درین آیه هر چند عند التامل و النظر الدقیق
اشاره ببرهان تمانع است که متکلمین بر ابطال شریک الباری آورده اند و در
کتب کلامیه مذکور است و ناظرین غیر مستور لیکن در بادی النظر برای تفهیم
عوام ناس صورت اقناعی بصورت قیاس است باین تقریر که چنانکه عادت است و مشاهده
میگردد که دو پادشاه و حاکم در یک شهر یا ملکی متسلط میشوند انتظام آن بهم
میخورد و فساد بر پا میشود از وجه عدم مطابقت یکی دیگری را این قسم در آسمان
و زمین اگر دو خدا میبودند نظام عالم بر جا نمی ماند و مفسده عظیم قایم میگشت
و نیز در حدیث مروی از امیر المومنین علیه السلام این مضمون آمده که خطاب بفرزند
خود محمد بن حنفیه کرده فرموده که اگر ترا از دلیل وحدت آفریننده جهان سوال کنند
بگو که اگر خدای دیگری بود البته آثار خدائی و مملکت او ظاهر میگشت چنانکه آثار
صانع برحق وحده لا شریک له نمایان و هویدا است و این استدلال صراحةً قیاس
است و امام موسی بن جعفر علیه السلام در مناظره با ابو یوسف در مجلس رشید حقیّت
که ارشاد فرموده و در آن چهار چیز را از امور دین شمرده یکی از آن قیاس است
چنانکه فرمود او قیاس تعرف العقول عدله و للسبع خاصة الابتة و
عامتها الشک فیه والانکار له الخ و دیگر نظایر این بسیار است و بدیهی است
که انچه شارع نهی از آن فرموده خود آنرا در دین چگونه بکار خواهد برد پس
متعین شد که شق ثانی مناط حرمت عمل بقیاس صورتش نیست بلکه
طبیعت ماده آنست و دلیل دوم قیاس ابلیس علیه اللعنه بظاهر قیاس فقهی
بمعنی تمثیل نیست بلکه قیاس مصطلح اهل منطق است که بر صورت شکل
اول درست می آید برین نمط که من از آتش آفریده ام و کسیکه خلق یافته از آتش است

از کسیکه

از آنکه آفریده شده باشد از خاک نتیجه آنکه آتش افضل است از خاکی بهتر است [illegible] امام علیه السلام
برای ابطال حجیت قیاس باینمعنی که حسنین قیاس کننده شیطان است مستلزم نمیگردد
و تقرب تمام نمیشود و ابوحنیفه اگرچه در جواب ساکت ماند الا قائلی را جای گفتن
از جانب او باقی میماند که قیاس ابلیس تمثیل مصطلح نبود و حرمت آن حرمت این را
مستلزم نمیگردد بلکه قائل شدن بسرایت حکم آن قیاس در نفس قیاس از جنس قیاس
مع الفارق است معهذا ابلیس با وجود نص صریح بر سجده آدم علیه السلام از جانب
مفضل منعام در مقابل آن قیاس کرده و نص الهی مرده بود و قائلین بقیاس
اجتناب میکنند بلکه قیاس را در معارضه نصوص قطعیه کتاب و سنت باطل
می شناسند و عمل بآن نمیکنند مگر در جائیکه نصی [illegible] و بعد از تمام [illegible] مستقیم بود
حجت امام علیه السلام غیر ممکن نزد کافه اهل اسلام [illegible] خصوصاً حنفیه و امامیه
و ازین ثابت میشود که مدار غیر مرضی بودن قیاس ابلیس همین امر است که مفاد آن
متمر یقین نیست و بر ظاهر که دلیل آن ملعون بمفید قطع بلکه ظن قوی هم نمیشود
چراکه اولاً افضلیت نار بر خاک غیر مسلم است و ثانیاً بودن جسم [illegible] از جسم
نار مفضولیت آنرا نمیخواهد چه میتواند شد که باعتبار منافع و فواید خاک از نار
فاضل تر باشد و ثالثاً جسم آدم محض خاکی نبود از عناصر اربعه مرکب شده ترکیب
تام که اجسام [illegible] بر آن [illegible] و ثالثاً جناب اقدس الهی حکیم عالم
بحقایق اشیاء و عادل و منزه از قبائح است و او ملائکه را که اجسام نورانیه افضل
ارض هستند امر بسجود آدم خاکی نمود پس یقیناً مرتبه او ارض بلکه فرشتگان بالاتر
خواهد بود والا فاضل را امر بسجده مفضول که قبیح است صادر نمود و از [illegible]
واضح تر برای ابطال استدلال آن ملعون در حضرت ربوبیت موجود است [illegible] کسی گوید
که مرجع کلام ابلیس بقیاس فقهی است [illegible] که او خیریت خود را قیاس بر خیریت
نار کرده بود چه هرگاه یک ماده بهتر از ماده دیگر باشد مخلوق از آن ماده نیز بهتر از مخلوق
از ماده دیگر خواهد بود گوئیم که مدار تسمیه با اسم قیاس همین هیئت و صورت است نه مرجع والله

مرجع انبقیاس مصطلح در نفس الامر بجانب قیاس منطقی و اشکال اربعه میشود زیراکه
شکل اول چون حرمت سایر مسکرات بر حرمت خمر قیاس کرده شود انتهی شکل اول درست
می تواند شد که بگه حرام است باین دلیل که مسکر است و هر مسکر حرام است چراکه
خمر حرام نگردیده مگر بجهت اسکار و حال آنکه قیاس منطقی عموماً محظور شرعی
نیست بالاتفاق بلکه در اکثر اصول دین و ضروریات مذهب ائمه علیهم السلام
و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منکران و معاندان احتجاجات براهین
عقلیه قطعیه فرموده اند و یکی از تعریف قیاس استقرائی یا استثنائی بر آن
صادق می آید و همچنین در فروع هم استدلال فرموده اند دلیل سیوم آنکه عبارت
حدیثی که در کتاب علل از صادق علیه السلام منقولست و قبل ازین مذکور شد
ناظر باینست که امام علیه السلام از ابوحنیفه پرسیده بود از فتوی [illegible] در
مسایلی که احکام آن منصوص علیها در قرآن و احادیث نیست عموماً او
گفته و ابوحنیفه مجیب بدین نوع گردیده که من در آن قیاس و عمل برای میکنم و
و ظاهر است که بنا بر مذهب ابوحنیفه لازم نیست که در هر حکم غیر منصوص قیاس
مصطلح او جاری شود بلکه ابوحنیفه در بعضی حوادث حکم باباحت اصلیه میکنند
و در بعضی بوجوه دیگر مثل شرایع انبیای سالفین و جز آن فتوی میدهند و ابوحنیفه
اینهمه را از قبیل قیاس فهمیده در جواب گفت که قیاس و عمل برای میکنم و امام علیه السلام
نیز تا طبقه نهی و مذمت آن فرمود پس ظاهر شد که برائت اصلیه و اشباه و نظایر
آن که مورث ظن میکرد و جمله در سلک قیاس منتظم است والله عالم می بینم که در
بعضی مسایل ابوحنیفه طرح حدیث صریح بمعارضه دلیل عقلی میکند و بر آن دلیل
تعریف قیاس مصطلح او صادق نمی آید نظیرش آنکه در کتب احادیث عامه دو حدیث
وارد است یکی بدین مضمون که هر که یک رکعت از نماز فجر دریابد نماز فجر را دریافته است
و دیگر بدین معنی که هر که یک رکعت از نماز عصر دریافته باشد نماز عصر را یافته است
و بمعنی طریق بر دو حکم در یک حدیث مروی است و بدلالت صریحه این حدیث ثابت
میشود که اگر وقت نماز صبح بقدر یک رکعت باقی است و مصلی یک رکعت در وقت گذارد

ابو[illegible]

است که فرمود ای فرزند من بگذار سخن گفتن در آنچه علم و معرفتش نداری و خطاب کردن
در آنچه مکلف بآن نیستی و بازدار خود را از راهی که بترسی در آن از گمراهی زیرا که باز ایستادن
وقت حیرت ضلال خوشتر است از مرتکب شدن بهولها و ترسها یعنی آنچه در آن هول است
تا آنکه فرمود آغاز کن پیش از این بعد از خواستن از خدای خود در توفیق یاری تو و کذاشتن تو
هر شائبه را که دراورد ترا بشبهه یا بگذارد ترا بگمراهی انتهی محل الحاجة از کلام معجز نظام
واضح است که آنچه سوای حرمت و یقین است شبهه است و در آن خوف ضلال و گمراهی است
و چون ظن با احتمال خطا است در مظنه خطا ضلالت است زیرا که خلاف حق است و الله تعالی در کلام
مستطاب میفرماید فماذا بعد الحق الا الضلال پس ظن داخل شبهه خواهد بود و در
نهج البلاغه از آنحضرت علیه السلام نقل کرده در نامه که بعثمان بن حنیف عامل بصره نوشته
بود آنچه ملخص آن اینست که ای پسر حنیف بمن رسیده است که مردی از اهل بصره
ترا دعوت نموده بسوی خود و تو بشتاب رفتی نزد او [illegible] حاجت نیست
طعام قومی را که فقیر آنها جفا کرده شده است و توانگر آنها خوانده شده پس نگاه کن
بچیزی که میخوری از این طعام پس آنچه مشتبه باشد بر تو علم آن بینداز آنرا [illegible]
بخور و آنکه یقین نمائی که وجه آن حلال است بخور از آن [illegible] انتهی ملخصا و اول کلام
مراد [illegible] بطرح [illegible] یقین متعهد است و غیر آن شبهه و ظن [illegible]
معدود از شبهه است و دیگر خطب و کلامهای طویل از حضرت و [illegible] علیه صلوات
الملک الوهاب که در نهج البلاغه و کتب معتبره دیگر روایت شده و بر ذکرش بطول انجامد
مضامین آنها ترتیب معانی این احادیث مذکوره است پس معلوم شد که حکم شرعی
منحصر است در یقین و شبهه و ظن داخل قسم ثانی است در احکام شرعیه اگرچه در حقیقت
[illegible] و ایضا [illegible] بیان آنچه موعود شده بود فتند که در کافی باسناد خود از
ابی الحسن موسی علیه السلام روایت کرده در حدیثی که فرمود چه کار است شما را با قیاس هلاک
نگردیدند آنانکه پیش از شما هلاک شده اند مگر بقیاس پس از آن امام علیه السلام فرمود
که وقتی که بیاید پیش شما آنچه علم آن میدانید بگوئید و حکم کنید بآن و چیزی بیاید آنچه
نمیدانید پس آگاه باشید و بعد از این کلام آنحضرت اشاره کرد بدست خود بجانب دهان مبارک خود یعنی

نخستین روایت نموده که گفت ابو عبدالله علیه السلام نیز نیست چیزی مگر در آن حلال است
و هر کس علم آنرا اهل بیت و کتاب الهی و سنت به تفصیل بیان نموده است ذکر در آن
کتاب بصائر منقول است که از ابی الحسن موسی علیه السلام روایت کرده که با حضرت گفتم
آیا هر چیزی از کتاب خدا و سنت محمد است صلی الله علیه و آله یا اینکه گفتم که میگویند چه
چیزی در آن نیست فرمود بلکه هر چیزی در کتاب خدا و سنت نبی او است صلی الله علیه و آله
و در کتاب مزبور از ابی شیبه روایت نموده که گفت شنیدم ابا عبدالله علیه السلام را که میگفت
گم شد علم ابن شبرمه نزد جامعه که رسول الله صلی الله علیه و آله املا فرموده و علی
علیه السلام بخط خود نوشته بود بدرستی که جامعه باقی نگذاشته است برای کسی کلامی در آن
علم حلال و حرام بدرستی که اصحاب قیاس طلب کردند علم را بقیاس پس نیفزودند مگر
از راه حق دوری بدرستی که دین خدا به قیاس درست نمی‌شود و شیخ صدوق عبدالرحمن
در کتاب مجالس روایت کرده از عبدالعزیز بن مسلم که گفت ما بودیم در زمان امام علی بن موسی
الرضا علیه السلام در مرو پس جمع آمدیم در مسجد جامع آنجا روز جمعه در اول امامت
پس مردمان امر امامت را ذکر نمودند بعضی بحث از آن نمودند بسیاری از اختلافات در آن
شد و رسانیدند پس در آمدم بخدمت سید و مولای خود امام رضا علیه السلام و آگاه کردم حضرت
را به آنکه مردمان در آن خوض کرده بودند امام علیه السلام تبسم فرمود پس از آن گفت ای
عبدالعزیز جاهل شده‌اند آن قوم و فریب خورده‌اند از دین خود بتحقیق خدای بزرگ قبض روح
نبی خود صلی الله علیه و آله نکرد تا کامل و تمام نکرد دین خود را و نازل نموده است بر او قرآن که
در آن تفصیل هر چیزی است بیان کرده است در آن حلال و حرام و حدود و احکام و
جمیع آنچه مردمان باید محتاج به او باشند بروجه کمال پس فرموده عز و جل نفرطنا کما نکرده‌ایم در
کتاب چیزی و نازل نمود در حجة الوداع که در آخر عمر آنحضرت بود الیوم اکملت لکم
دینکم الخ و امر امامت از تمامی دین است که بدون آن تمام نمیشود و نگذشت آنحضرت
صلی الله علیه و آله بیان نمود برای امت خود معالم دین شان را و واضح کرد راه
آن بر ایشان و گذاشت آنها را بر راه حق و نصب نمود برای آنها علی علیه السلام را امام
و امام و نگذاشت چیزی که امت به آن محتاج شوند مگر اینکه بیان نمود پس کسی که زعم

منتفی است چرا که حسب فهم ما و ادراک عقل از سالم است چنین عمل از ردتمی آید و لهذا علما نیز که طریقه شان ترک مذموم بیان معصوم است اقتدا بآنک جایز ندانند و منع کردن از اینگونه ارتیب و لا ینفع است و شاید محظور باشد قیاسی نیز بجای افاده ظن است
چنانکه مفصلاً بیان کرده شد و اینکه ظن از قبیل شبهه است و احتراز از شبهه واجب است
و دلیل بر این معنی آن احادیث است که دلالت بر انحصار احکام در یقین و شبهه دارد
چه اگر ظن از مقوله شبهه نمی بود حصر در دو قسم مذکور مستقیم نمیشد و ظن را داخل
یقین اجماعاً نمیتوان گفت و حجت بر کثیری اخبار مشکل شد یا بلکه حد تواتر معنوی آن
کما نصّی و سیاتی بعد هذا و اینکه در ظن خطا محتمل است و واقع است یا عتراف خود
خطا معفو نیست چنانکه با حادیث ثابت شد پس در هر ظن که شبهه معصیت موجود است و آنچه
مشتبه بحرام و اثم باشد واجب الترک است اتفاقاً تکمله و در بیان بر اهین عقلیه
مبطله حجیت ظن اول مستعیناً بملهم الصواب دلائل عقلیه نیز بر عدم حجیت
بر قبح و عدم وجوب و جواز عمل بالظن قائم و موجود است و پاره از آن در این مختصر
نافع ایراد می باید تا مثمر اطمینان قلوب و مورث ایقان مطلوب شود دلیل اول
اینکه هیچ کدام دلیل قطعی بر جواز اعتماد بظنی که متعلق بنفس احکام الهی باشد بما ظاهر
نشده و عدم وجدان دلیل برای عدم ثبوت حکم و عدم وجوب عمل کافی است نیز برای
اصل عدم و برائت ذمه است اتفاقاً پس عدم وجوب عمل بآن معلوم شد و از آن عدم
جواز عمل نیز بثبوت میرسد لعدم القائل بالفصل و از ظنیه مفید نیست که اثبات الظن
بالظن لازم آید و مصادرة علی المطلوب و اگر گویند که حجیت آن با جماع علما ثابت
میشود گوئیم که حجیت اجماع بمعنی اتفاق آراء علما نزد ما غیر مسلم و از آن جز ظن
حاصل نمیشود چنانکه در مبحث آن تقدیم ذکر رفت و احتجاج بر ظن بدلیل ظنی باطل است
مع هذا بر مسلک شما حجیت اجماع مشروط بدخول قول معصوم علیه السلام است و اینجا امر بالعکس
است که اقوال کثیره معصومین صلوات الله علیهم در همه مسئله موید کلام نافیان حجیت الظنی
معاشر اخباریین است دلیل دوم اینکه ظن و اجتهاد باختلاف احکام و اقوال می انجامد

یعنی بعد از [illegible] علمای [illegible] اجماع [illegible] واختلاف [illegible] اجماع [illegible]

و اختلاف لغت ... شد و وقوع محاربه و جدال ... الناس نمی کنند چنانکه علمای
عامه در بعضی تصانیف خود معترف شده اند باینکه سبب منازعات و ... میانه
اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله اختلاف ایشان در اجتهاد کرده و چنین شیء مدار احکام
الهی نمی تواند شد زیرا که علمای اسلام چه خاصه و چه عامه اجتهاد متابع و دایر
مدار الدلیل است که اعظم فواید بعثت رسل و تنزیل کتب رفع اختلاف و ...
البین از خلق است تا نظام معاش کامل و تمام شود و از اختلاف انتفا ...
باقی نمانند دلیل سیوم آنکه اختلاف آراء و مذاهب بجهت اختلاف ظنون مودی
بخطا می شود چه یکی از دو قول متناقض یا متنافی لامحاله خلاف واقع است و اگر
اجماع نقیضین یا متنافیین لازم می آید معهذا اصولیین خود بوقوع خطا
قائلند و جناب حکیم علیم قادر و تعالی شأنه از آن منزه است که بنای دین و شریعت
گذارد بطریقی که منتهی بخطا شود لهذا قیاس را منهی و مذموم فرمود والله در آن
[illegible] غیر از ابهام خطا نیست و اگر بنای جواز عمل بظن بر توسعه می بود در عمل بقیاس
توسعه بیشتر در رفع حرج و ضیق در دین بود چه کاملتر است و نهی از چنین امر قبیح است
[illegible] که از حکیم عادل نباید دلیل چهارم آنکه در دین مفتح اضطراب نفوس بسبب
تعارض [illegible] اقوال آنقدر واقع میشود و مخول علما از فتاوی خودشان بر میگردند
مدارک آن منقضی [illegible] و ضوابط مستحکم نیست بلکه همه [illegible]
و در سلیم قبول نمیکنند که مثل این طریقه مناط احکام الهیه باشد دلیل پنجم آنکه مسلکی
که اختلاف اذهان و طبایع مختلف شود بدین نوع که گاهی یک شخص در دو حال
اختلاف در آن رو دهد چگونه عقل صایب تجویز کند که ایزد حکیم آنرا مدار احکام مقرر
سازد که مشترک باشد تا قیامت در میان تمام امت دلیل ششم آنکه ارباب اصول
صلوح در اجتهاد ملکه را اهم شرط قرار داده و بذل وسع را التزام نموده اند و این
هر دو امر مخفی و غیر منضبط است که احدی برای آن نیست و بر غیر صاحبان ثابت و حالی
شود که اینکس صاحب ملکه معتبره در اجتهاد است و حال آنکه تجربه می یابیم که اذهان اکثر افراد
از سنا

بزرگ تا مساوی لازم نمیآید [illegible] بخصوص احتمال که در بعضی یا اکثری از افراد اعتقادات
از اعتقادات ایشان با وجود تخالف بعضی با بعضی باطل باشد چه ممکن است که هر دو ظن متنافی حاصل
واقع بوده باشند نظر بر جواز ارتفاع متنافیین بخلاف ارتفاع نقیضین که آن
محالست فلا محاله قایل باید گردید یا بخفای اصول دین بر اهل لغت و اذعان باید
آورد با آنکه ما را باعث بر تقلید دین و اطاعت انبیا و اوصیا علیهم السلام نیست مگر
حصول علم و یقین بمعنی که اینها صادق و مرسل و منصوب اند از جانب خدا و بر چه
میگویند از خداست تا بر این اصل جمیع احکام متفرع شود یا بتوجه که در هر حکمی [illegible]
تفریع بکار بریم که این حکم حکم امام یا رسول است و هر حکم شان حکم خداست فی نفس
الامر منتج میشود که این حکم حکم خداست فی نفس الامر و بعد تمهید این مقدمه میگوییم که در
احکام فرعیه ما را تا یقین دست ندهد بدینمعنی که این است حکم معصوم یا امام یقین یا بن [illegible]
نیز نخواهد شد که این حکم حکم خداست و در حال عدم حصول این یقین حکم بوجوب عمل بآن
از مذاهب فهم سلیم نمی آید بلکه کذب دانستن آن از اعتقاد مذموم میشمارد و دلیل مشیم آنکه
چون در احکام فرعیه شرعیه اصل سماع است از معصوم و قول مفتی که در مسئله گفته است
حکمی کرده است بمنزله آنست که الله تعالی در آنجا بنحو چنین حکم فرموده پس اگر
بیقین حکم الهی را ندانند یعنی از معصوم علیه السلام بطریق روایت و سماع یا وثوق رسیده
باشد و حکم بظن خود کنند کلامش باین مشابه است که گمان برده که حکم خدا در آن باب
اینست و محتمل که نباشد و در صورت عدم مطابق نمودن آن بواقع افترا بر خدا لازم
می آید و هیچ عاقل با تمیز روا ندارد که آنچه محتمل افترا بر خدا باشد عمل بآن واجب
شود و این دو دلیل اخیر از جمله آنست که قلم عاجز رقم این شکسته بدان بسیار مجمل نموده
و شیوه دلیل دوم سلطانی یا حدیث است چنانکه بیشتر بر تو هویدا شد و دیگر
براهین عقلیه هم علما آورده اند که ذکر شان باطالت می انجامد و بعید از آنست
که آیات قرآنیه داله بر نهی از عمل بظن بسیار است که در کتب مطولات مذکور شده اند
و آن جمله مسلک اصولیین با قطع نظر از ورود احادیث درین باب مبطل حجیت
ظن است که ظواهر قرآن را حجت میگیرند و حجیت نقطایا احادیث متواتره

المعزیا

[illegible]

فرمود هر چیزی که در آن حلال و حرام هست آن بتو حلال است تا حرام را بعینه معلوم کنی
پس بگذاری آنرا از پیش خود و این مثل جامه ایست که تو آنرا خریده باشی و آن ازدزدی باشد
یا غلام [illegible] که شاید آزاد باشد یا فریب و مکر فروخته شده باشد و هر چیز باز نیست
در تحت تصرف تو و شاید آن خواهر رضاعی یا خویش تو است و همه چیزها بدین حال است
تا ظاهر شود برای تو غیر این یا قایم شود گواهی بآن انتهی اول نوشته مباد اکه [illegible]
ما رواست آمده که هر چیزی که در آن حلال و حرام است مراد از آن نیست که اصل آن چیز
حلال است [illegible] الحال شبهه و احتمال حرمت در آن علم حاصل گشت پس تا یقین بحرمت
نشود حرام نیست و حفص بن غیاث از ابی عبد الله علیه السلام منقول نمود که مردی بآنحضرت
گفت که آیا می خواهی که تو ببینی بچشم چیزی را در دست مردی آیا ممکن جایز است که گواهی دهم
باینکه آن چیز از دست حضرت فرمود آری آن مرد گفت گواهی میدهم که آن چیز در دست او
[illegible] گواهی نمیدهم که از وست شاید از غیر او باشد حضرت فرمود آیا خریدن آن
از و حلال است آن مرد گفت آری حضرت فرمود شاید آن چیز از غیر او باشد پس از کجا پیدا
که بخری و مالک آن شوی و بعد ملک بگوئی که این چیز از من است و برین سوگند [illegible]
و حال آنکه جایز نیست ترا نسبت کردن مالکیت آن بخود که از پیش [illegible]
آمده است پس از ین امام علیه السلام فرمود که اگر این جایز نباشد [illegible]
مسلمانان بازاری انتهی و فضیل و زراره و محمد بن مسلم روایت کرده اند که ایشان
ابو جعفر علیه السلام را سوال کرده بودند از خریدن گوشت از بازار و گفته اند که
قصابان چه میکنند حضرت فرمود بخور وقتیکه گوشت در بازار مسلمانان باشد و از
حالش مپرس انتهی و قتیبه روایت کرده که ابو عبد الله علیه السلام را پرسیدم از ذبح
کرده یهود و نصاری فرمود که ذبیحه همانست که بنام خدا ذبح کرده شود و اعتماد در نام
خدا نیست مگر بر مسلمان انتهی و جماعه روایت میکنند که آنحضرت علیه السلام را سوال
کردم از [illegible] ن پنیر و گردن افکندن شمشیر که بدان گمگشت و سر شسته باشد فرمود
باکی نیست تا معلوم نکنی که از میته است انتهی و در روایت سکونی از ابی عبد الله علیه السلام
آمده که امیر المؤمنین علیه السلام پرسیده شد از سفره که خوانی که یافته شد در راه افتاده و بسیار است

در نمازهای نمازی که در نفس الامر آب میسر شد و از جهت حکم عامیکه در حدیث دیگر است یعنی
انتقاض تیمم بتیسیر آب موجب بطلان تیمم و نماز میشود ولیکن چون انتقاض حکم اول بطریانی
احتمالات هم متیقن نیست و همچنین بحال بودن آن و شمول نجاسات ثانیه طاریه غیر معلوم
است حکم باستصحاب نباید کرد و براه احتیاط باید رفت پس تفرقه بین الموضعین
نمایان گشت توهم تحکم و ترجیح بلا مرجح زایل شد و اگر بعبارت انصاف ناظر شوی و
بگوش حق نیوش بشنوی بدانی که طریقه اخباریین خوش طریقه است که تمامش مبنی بر
احتیاط و جرأت نکردن در امر دین است و ساعلا و بناسر اصولیین ما با لشیوه
مخالفین تبصره عاقل نباشی که در بیشتر مقام علمای متاخرین غلطها کرده اند و برخی
از آن بر روی صفحه تبیان آورده میشود از الجمله اعلا شیخ علی رحمه الله در بعضی
کتب خود فتوی داده است با نکه ظن غلبه نوم چشم و گوش کافیست در شکستن وضو
انتهی حاصل کلامه و از انچه مذکور نمودیم بر تو هویدا است که این فتوی خلاف حکم
منصوص علیه حدیث است و ظن از جنس شک است که ناقض یقین بوضو نمیگردد
کما یدل علیه الحدیث و از الجمله آنکه اخباری از نهایت برین اصل تفریع احکامی مینمایند
که انها مصداق حدیث لا تنقض الیقین بالشک ابدا یا الجزم بافته میشود و موارد آن
دیگر است چنانکه بر تو مکشوف گردید و از الجمله بعضی وهم نموده اند که قول ائمه علیهم السلام
کل شیء طاهر حتی تستیقن انه قذر شامل است بصورتیکه شخصی جاهل بحکم
خدا باشد مثلا کسی ندانسته باشد که نطفه کوسفند طاهر است یا نجس حکم بطهارت
آن کرده خواهد شد و این توهم خطا است چرا که مراد آنحضرت علیهم الصلوات اینست که
هر صنفی و نوعی از اشیا که در آن شیء طاهر و نجس هر دو باشد مثل حیوان ماکول اللحم
که در آن گوشت و شحم و شیر و مثل آنست و خون و بول و مانند آن تا از جهت شارع
فرقی در میان دو فرد آن بعلامتی برای حلیت و حرمت و طهارت و نجاست معلوم
نبود طاهر است و بعد علم بنجاست یکی از آن از جانب شرع محکوم علیه بنجاست خواهد
بود و همچنین هر شیء که در آن حلال و حرام است بایمعنی که شارع میانه دو فرد آن فرقی

چون لغوی است بعد ازین میگوییم که از جمله ادله ظنیه قیاس مصطلح بمعنی تمثیل و تعدیه حکم از جزئی
بجزئی دیگر باشتراک علت است که ابن ابی الجنید از علمای امامیه بآن قایل و عامل گشته و
بعضی گویند که ازین قول آخر برگشته است و علامه حلی قایل بقیاس اولویت شده و بطلان
حجیت آن از احادیث متواتره مرتبه از صراحت بمثابه که احتیاج تنبیه ندارد و [illegible] حلی
هم بمعنی معروف گردیده چنانکه مسطور شد و تفصیل جمله مباحث اگر خواهی از کتب مسطوره
دریابی والله عالم بالصواب [illegible] در بیان وجوب رجوع در جمیع احکام بروایات ائمه
راشدین علیهم السلام روایت نمایند و عدم جواز عمل برای آنها یا دیگری و درین فصل دو مطلب است
یکی وجوب رجوع بروات و دوم در حرمت تقلید غیر معصوم اما [illegible] اول پس بدان وفقک
الله تعالی که در جمله وقایع و حوادث رجوع بجانب روات کنند که از احادیث معصومین علیهم السلام
واجب است و برین مدعا احادیث صحیحه دلالت صریحه مینماید در کتاب کافی باسناد خود از عمر بن
حنظله منقول نموده گفت سوال کردم از ابو عبدالله علیه السلام از دو مرد که از اصحاب ما
باشند و در میان آنها نزاعی است در دین یا میراث پس محاکمه نمودند بسلطان و قاضی یعنی حکم
پیش آنها بردند آیا این کار حلال است حضرت فرمود کسیکه محاکمه نزد آنها ببرد در حق یا باطل
محاکمه نکرده است مگر بجانب طاغوت و آنچه برای او حکم کنند میگیرد آنرا بطریق حرام و بسحت
میگیرد اگرچه حق و ثابت باشد زیرا که گرفته است آنرا بحکم طاغوت و تحقیق خدا حکم
کرده است که کفر نموده شود بطاغوت یعنی انکار و تکذیب [illegible] و قال الله تعالی
یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت الآیه راوی گوید عرض کردم پس چه کار کنند
فرمود نظر نمایند آنکس را از شماها که روایت حدیث ما کرده باشد و در احکام ما را
بشناخته باشد پس راضی شوند بحکم او زیرا که بتحقیق من حاکم گردانیدم او را برای شماها
و چون حکم کند بحکم ما و قبول نکنند از وی سبک شمرده باشند حکم خدا را و بر ما رد نموده
باشند و رد کننده بر ما رد کننده است بر خدا و آن در حد شرک است الی آخر الحدیث و چون
این حدیث را بتمامه در بحث ترجیح احادیث مختلفه نقل کرده شده در ینجا بقدر حاجت ایراد
اول بلا لبس بر مدعا ظاهر زیرا که علمای اصولیین بزعم خود این حدیث را دال بر وجوب اطاعت حکم
مجتهد مصطلح خودشان دانند فاسد است [illegible] چند یکی آنکه در حدیث لفظ راوی وارد شده است و آن اعم

[illegible]

از مجتهد [illegible] برای اجتهاد تنها روایت احادیث کفایت نمی‌کند بلکه علم آیات قرآنیه که در آن
احکام است و دیگر علوم و ورای اینهمه بلکه استنباط که بزعم ایشان از خطاب الهی ظاهر
میشود [illegible] است و عام دلالت بر فرد خاص ندارد و چون مقام مقام بیان است اگر در
وجوب رجوع و قبول رواة حکم اینها نیز معتبر می‌بود امام علیه السلام بتخصیص [illegible] می‌نمود
و اکتفا بلفظ راوی نمی‌نمود اگر گویند که اطاعت مجتهد بحیثیت راوی بودن حدیث فهمیده
میشود گوییم که نزد ما هم مجتهد حکمی که بحدیث صریح یقینا کند معمول است مگر این امر مفید
وجوب [illegible] عمل بظن او نیست در علاوه در شروط که برای صلوح اجتهاد کرده اند لغو
[illegible] فایده [illegible] انکه امام علیه السلام میفرماید که چون حکم کنند بحکم ما
و قبول نکنند از وی [illegible] باشند حکم خدا را و این عبارت صریح است در حکم آن
راوی حکمی که از روی احادیث معصومین علیهم السلام کند واجب العمل است و انکه برای ظن
اوست بر عدم وجوب اصلی جواب باند در استنباطات ظنیه مجتهدین چون باقرار خود شان
احتمال خطا است چنین حکم را حکم معصومین علیهم السلام بیقین چگونه میتوان گفت آری
اگر در اخبار آنحضرت علیهم السلام می‌بود که اگر مظنون هم شود که این حکم ماست قبول دارید
[illegible] عمل بظن واجب شد و برین مضمون هیچ نص وارد نیست انکه عبارت
[illegible] دیگر مثل آن از اراده اطاعت مجتهد ابا میکند چرا که
[illegible] بطبق سوال سایل بجواب فرموده که در صورت اختلاف
حکم دو روایت عمل بموافق قرآن و ترک مخالف آن کنند و یا اخذ بدانچه مخالف عامه
باشد و ترک آنچه موافق ایشان باشد نمایند و دیگر وجوه ترجیح که حضرت فرموده اند نص است
برینکه مراد از ان رواة اخبار ائمه اطهار اند چه در حال اختلاف فتاوی دو مجتهد
یا چند مجتهد این شقوق و وجوه ترجیح مستقیم نمیتواند شد چنانکه بر بینای انصاف
پیشه نمایان است انکه سیاق حدیث دلالت واضحه دارد برینکه سوال سایل و
جواب امام علیه السلام مخصوص زمان غیبت امام نیست بلکه این حکم علی وجه العموم در ازمنه
حضور و غیبت است و تقریب تمام نمیشود لیکن تخصیص بزمان غیبت و الا در عصر حضور
امام انقسام رعیت بمجتهد و مقلد غیر متصور و خلاف تواتر است و اجتهاد در حال [illegible]

[illegible]

بوجود آنحضرات علیهم السلام بعقیده اصولیین هم غیر جایز است پس ثابت شد که اطاعت مجتهد مراد
در حدیث نیست فتدبّر والفقه در کتاب مزبور باسناد خود از احمد بن اسحق روایت نموده که از ابو الحسن
علیه السلام پرسیدم و گفتم معامله با که کنم و احکام شرع از که بگیرم و قول کرا قبول کنم فرمود
عمری ثقه یعنی معتمد من است پس آنچه بتو از من رساند واقعی از من میرساند و آنچه از من بتو
گوید فی الحقیقه از من میگوید پس بشنو کلام او را و اطاعت او کن زیرا که ثقه و مأمون یعنی
معتمد است که احمد بن اسحق گوید از ابو محمد علیه السلام را از فضل این پرسیدم فرمود
عمری و پسرش هر دو ثقه هستند و آنچه میرسانند بتو از جانب من در حقیقت از من میرسانند
و آنچه بتو میگویند از من میگویند پس گوش کن سخن هر دو را و اطاعت ایشان کن زیرا که ثقه و مأمونند
از کذب الی آخر الحدیث و هم در حدیث است که عمری مشغول شد از مسئله که گفت که حرام کرده
شده است بر شما که سوال کنید از من و من از پیش خود نمیگویم چیزی را بجهت آنکه حلال یا
حرام کنم چیزی را و لیکن آنچه میگویم از امام علیه السلام است انتهی اقول این روایات در وجوب
اطاعت رواة در حکم مروی از ائمه علیهم السلام و جواز و وجوب عمل بخبر ثقه هرگاه وثوق او
جزماً ثابت شود مستفاد شده چه امام علیه السلام عمل را معلل فرموده بوثوق بقول خود
فانه الثقة المأمون و از اینهم ظاهر گردید که طریقه اصحاب ائمه علیهم السلام عمل بحکم مروی
بود و پس مظنون و اجتهاد معمول ایشان نبود و در کتاب مزبور از معاویه بن عمار نقل نموده که گفت
عرض کردم با بوعبدالله علیه السلام که مردی راوی احادیث شما میکند و در میان مردم آنرا منتشر مینماید
و استوار بسیار آنرا در دلهای ایشان و دلهای شیعه شما و شخصی عابد است از شیعه شما که او
روایت نمیکند کدام یکی از این هر دو افضل است فرمود راوی که نقل حدیث ما کند و استوار کند آنرا
در دلهای شیعه ما بهتر است از هزار عابد انتهی والکافی در همین کتاب باسناد خود از علی بن حنظله
منقول مینماید که گفت شنیدم ابو عبدالله علیه السلام را که میفرمود بشناسید مرتبهای مردمان نزد ما
بقدر روایت ایشان از ما انتهی اول این دو حدیث افضلیت راوی صراحةً و ثانیه رجوع بایشان
التزاماً مفهوم میشود و نیز در کتاب مسطور از اسمعیل بن الفضل الهاشمی مروی نموده که
گفت پرسیدم ابا عبدالله علیه السلام را از متعه فرمود که ملاقات کن بعبدالملک بن جریج
پس بپرس مسئله را از متعه زیرا که نزد او علمی است از ما پس ملاقات نمودم او را و املا کرد بر من

و رفع حرج و ضیق در ازمنه هرج یعنی غیبت کبری و در سلوک این طریق نمایان حرج است
در تحصیل یقین کامل حاصل میشود که اگر عمل بظن و اجتهاد جایز و بر رعیت امتثال مجتهد
در احکام ظنی واجب می‌بود باید که ائمه علیهم السلام در حال غیبت نیز [illegible] حال اثبات
[illegible] حکم فرمند و تصدیق مینمودند و اجازت میدادند و [illegible]
ائمه ماضیین را صلوات الله علیهم که عموماً در مذمت ظن و اجتهاد وارد است تخصیص بقیاس
مصطلح میکرد یا دیگر معنی که از رای و هوی مراد می‌باشد تصریح آن مینمودند بطلان ظن علی
العموم از ان احادیث فهمیده نشود و شیعه را گنجایش عمل باجتهاد باقی ماند و عقل سلیم
خلاف این را محال عادی میداند بلکه اگر دعوی استحاله عقلی هم کرده شود میشود زیرا که بخل
بر معصومین علیهم السلام لازم می‌آید حاشاهم عن ذلک و از ین تنزل کردیم میگوییم که اگر یقین
با حین امر ثابت نمیشود بظن که بلا شبهه حاصل میشود پس الزاما با صولیین میتوان گفت که
با وصف حصول ظن ببطلان عمل بظن چگونه ظن بوجوب عمل بظن مجتهد حاصل خواهد شد زیرا که
هر دو ظن منافی هم متنافیین هستند و اجتماع متنافیین محال است [illegible] و
شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله در کتاب غیبت بسند خود از حسین بن روح روایت کرده او از
امام حسن عسکری علیه السلام که از حضرت سوال کردند از کتابهای بنی فضال پس فرمود اخذ کنید
بروایت آنها و بگذارید آنچه برای خود گفته اند انتهی مولف اثم گوید از ین حدیث وجوب رجوع
بروایات و عدم جواز اتباع رای ایشان مستفاد گشت و اینکه وجوب تبعیت روایت
مستلزم وجوب تبعیت رای نیست پس وجوب اتباع ظن مجتهد ساقط گردید و اصل نیز که نزد
اصولیین برائت و عدم وجوب است معاضد و مؤید این حدیث است و نیز مقابله رای با روایت
که از سوق این حدیث واضح میشود مستنبط است که مجتهدان روات وارد نشده و حکم بغیر روایت
کنند از جمله این محسوب است و محل اجتهاد نیست مگر همان مسئله که در آن روایتی نرسیده باشد
و آن را تفریع اصولیین بغیر روایات [illegible] واردات و محمد بن عمر کشی طاب ثراه در کتاب رجال از
جمیل بن دراج روایت نموده که گفت ابا عبدالله علیه السلام را شنیدم که میفرمود بشارت ده
کسانی را که خاشعانند [illegible] و فروتنی کنند که ایشان سزاوار بهشت اند و آنها برید بن معاویه
عجلی و ابوبصیر لیث بن البختری مرادی و محمد بن مسلم و زراره اینها چهار کس برگزیده

و امینان

ثابت اصولیه موجود و این مجال وسع بیانش ندارد اما اخباریان تمسک به آیات اصلیه
قلیله نموده‌اند چنانکه اصولیین میگویند غیر از بعضی موارد که بیانش بعد از این میشود فانه و نا
معتبر دانسته‌اند این وجه که الفا مذکور شد اعنی دلالت اخبار متواتره از عترت طاهره
علیهم الصلوة والتحیة بر ورود حکم یقینی و خطاب قطعی من الله در جمله وقایع زمانست
تا حشر محتاج آن شوند و از اخبار ائمه علیهم السلام بر این امر احتجاج بنص قرآنی که آیت
است بر اکمال دین چنانکه گذشته فرموده‌اند بکتاب و سنت هر دو ثبوت بر سیرت که اگر
در ادای بعبارت رسیده است فی الواقع در آن نصی وارد است و نزد ما که وارد نیست
که آن نص اباحت یا محظوریت یا مقتضی حکم آخر از احکام شرعیه است و احتمالات
همه مساوی است چه بدون مرجح یکی را ترجیح نتوان داد پس شبهه پیدا شده و در شبهه احتیاط
بمفاد اخبار متواتره واجب و حصول ظن یا ثبت دلیل فایده نمیدهد چرا که بعد از اخبار
کثیره مذکوره حکم بغیر علم محظور است و الفاظ اخبار صریحه دالست بر وجوب اجتناب
از شبهه و توقف در حال عدم یقین ورود ان جانب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
واجب سابقا آورده ایم بعد مطلب کفایتی دارد مگر تا بحیا از پی استحصال تیمن و تبرک چند
از احادیث دیگر هم نقل مینمایم در کتاب کافی باسناد خود از عمر بن حنظله روایت کرده از
ابی عبدالله علیه السلام در حدیثی که فرمود چیزها سه است یکی امریکه رشد آن ظاهر است
پس پیروی آن میکنند دوم امریکه گمراهی آن ظاهر است پس از آن می‌پرهیزند سوم امریکه
مشکل است یعنی رشد و غی آن معلوم نیست باید که باز گردانیده و حواله کرده شود
علمش بخدا و رسول او و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که حلال ظاهر است و حرام ظاهر است
و شبهات در میان این هر دو پس کسیکه بگذارد شبهات را نجات یافت از محرمات
و انکه اخذ و عمل بشبهات نمود مرتکب محرمات شد و هلاک گردید از راهیکه نمیدانست
پس از این فرمود آنحضرت در آخر حدیث بدرستیکه ایستادن نزدیک شبهات نیکوتر
است از در آمدن بهلاکتها انتهی و شیخ صدوق علیه الرحمه در فقیه آورده که امیر المؤمنین
علیه السلام خطبه خواند بر مردمان پس گفت در کلام که حلال ظاهر است و حرام ظاهر است و شبهات در میان آن دو

بسنی که واگذار [illegible] بر و شبهه رود از قبیل گناه آنکس ترک کننده محرمات جری را
بر وطا رشده باشد و گناهها مانند [illegible] فرق کرده خدا است و کسیکه کردار آن بگرد
نزدیک است که اندر روش در افتد انتهی و در کتاب مذکور از صادق علیه السلام نقل
نموده که گفت فرمود رسول صلی الله علیه و آله در کلام درازی که امور سه قسم است یکی
امری که ظاهر شده است برای تو رشد او یافتی در آن پس تبعیت آن بنما عمل بکن دوم
امری که ظاهر گردیده برای تو گمراهی در آن پس دوری بجو از آن سوم امری که در آن اختلاف
کرده شده پس بازگردان آنرا بخدا عز و جل انتهی و این حدیث در خصال و مجالس نیز
باسانید معتبر از اسناد صدوق رحمه الله مروی است اقول چون اینجا مراد از لفظ بیّن
واضح است در وضوح و بیان مترادف هستند بقصد [illegible] وضوح من جهة الشرع
است لا محاله حلال بیّن همان است که حلیت آن شرعا بتیقین معلوم باشد و همچنین حرام بیّن
که مقابل آنست پس چیزیکه سوای این دو قسم است قسم [illegible] مقصود از آنها است اعنی قسم
ثالث که در آن اختلاف باشد و بر [illegible] تعریف قسم ثالث صادق [illegible] زیرا که در آن
وضوح نیست بلکه بسبب احتمال جانب مخالف خفائی باقی است [illegible]
است بدلالت اخبار مذکوره بالتقدم و [illegible] منهی عنه [illegible] پس داخل [illegible]
و [illegible] از حدیث سوم [illegible] قسم ثالث [illegible]
چیز مشتبه غیر منصوص [illegible] داخل مشتبهات است و اجتناب [illegible]
حکم [illegible] از عبارت این احادیث بر سبیل استحباب و افضلیت فهمیده میشود و الا
هلاک و ارتکاب حرام بر عدم آن مترتب نمیگشت و معنی وجوب [illegible] که ترک آن
حرام باشد و در مجالس باسناد خود از ابی شعیب روایت نموده که او [illegible] از
ابی عبد الله علیه السلام که گفت من یا [illegible] عرض کردم که از [illegible] مردم پرهیزکار کیست گفت
فرمود کسیکه پرهیزد از محارم خدا پس و کسیکه از شبهه پرهیز کند واقع گردد در حرام حالیکه
نمیشناسد آنرا انتهی اقول اگرچه از حدیث اول در بادی النظر متبادر میشود که
اجتناب از شبهه مرتبه مزید ورع است چنانکه صیغه افعل التفضیل که اورع است میخواهد

[illegible] و در بعض [illegible] و اورع [illegible] روایت کرده

یکی آنکه از سؤال سایل ظاهر میشود که حرمت و محظوریت اجتهاد در ازمنهٔ ائمه علیهم السلام بحدی
مشهور میان امامیه بوده که مخالفین هم آنرا میدانستند لهذا ضرورت که آنرا معروض نموده نقض
برخصما کردند پس گویی بطلان اجتهاد از جملهٔ ضروریات امامیه است دوم آنکه امام علیه السلام در
جواب بعد از اعتراف بجواز اجتهاد با وجود اضطرار در [illegible] نموده فرمودند باطلهٔ آنرا بترک
و حکم بسلوک طریقهٔ احتیاط فرمودند سیوم آنکه صرف روایت از ظاهرش بتاویل گاه میباید که وجوب
عمل باجتهاد ثابت شود بدلیلی قطعی تا حدی که خلاف آن باشد تاویل نموده اید و حال آنکه
حجیت اجتهاد قطعاً ثابت نیست بلکه حرمتش بدلایل واضحه معلوم پس کدام ضرورت داعی است
بر تاویل و صرف آن از مدلول ظاهر صریح و آنکه شماها اجماع نموده اید بر حجیت اجتهاد بر ما
حجت نیست خصوصاً چون امام علیه السلام داخل آن نباشد بلکه امر بضد آن فرماید
چهارم آنکه حدیث شریف بر مدعا نص است و احتمال دیگر ندارد پس راه تاویل مسدود است
و احتمال ضعیف البعد محض اگر کسی بیند آنکه ساقط از درجهٔ اعتبار است و مصادم
نقض عادی نمیتواند شد والف شیخ طوسی در امالی خود از عامر بن نعمان بن بشیر
روایت کرده که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود در شبهه برای هر پادشاهی
حمی یعنی مرغزار قرق کرده میباشد بتحقیق که حمی خدا تعالی حلال و حرام اوست و شبهات
در میان آنست چنانکه اگر شبانی نگهبانی کند گوسفندان او در میان حمی بچرانند
واقع شوند پس بگذارید شبهات را انتهی و نیز باسناد خود از امام حسن بن علی ابن ابی طالب
علیهما السلام نقل کرده که فرمود هرگاه پدر بزرگوارم را وفات رسید روی بمن نموده
وصیت فرمود پس گفت وصیت تو میکنم ای پسر بنماز گزاردن در وقت آن و زکوة دادن
[illegible] اهل آن باشند در محل وجوب آن و نهی میکنم ترا از شبهه و نهی میکنم ترا از
[illegible] کردن الکلام [illegible] خویش ناستوده باشی انتهی و در کتاب مذکور باسناد
خود از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده در وصیت آنحضرت با صحابات خود که هرگاه
مشتبه شد امری بر شماها پس بایستید نزدیک آن و برگردانید آنرا الینا تا ما شرح
کنیم برای شما آنچه شرح کرده شده برای ما و چون بایستید شما چنانکه وصیت کردیم و تجاوز

توجیه روایت میکنند از ابی عبد الله علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر داشته شده است از امت
من [illegible] بعضی عفو کرده شده نه چیز و آن اشیای نه گانه را در آن حدیث شمرده اند از جمله
چیزی است که علم آن ندارند انتهی [illegible] اول اخبار حاکم است با آنکه ما علم ورود نص
بوجوب فعلی نداریم و حرج نداریم بعمل نیست و اگر کسی توهم کند که مقتضای این حادیث آنست که
اصل اباحت است چرا که در حادثه که نص بحرمت وارد نیست و علم آن نداریم حرمتش از ما موضوع
و معفو خواهد بود و اباحت همان است از همین قبیل است که در مقام تمسک بوجوب و عدم وجوب فعلی تمسک
ببرائت اصلی شدن و عمل باین اخبار نمودن و در محل عدم ورود نص اباحت عامل بمضمون
این نصوص نشدن محکم است در پس از اله وهم او میکنیم بچند وجه اول آنکه رفع حدیث
لفظ موضوع واقع و معنی وضع نهادن و فرود آوردن بار است پس اقتضای آن میکند
که مراد از آن فرود آوردن بار وجوب است از گردن عباد باشد و اینمعنی مخصوص است بحکم وجوب اعنی
تا وجوب امری معلوم نخواهد شد آنرا واجب نخواهیم دانست دوم آنکه چون احادیث متواتره
ما که در سلوک سبیل احتیاط مثبت شد عمل بر آن نیز باید کرد و طریق احتیاط متفاوت است
بتفاوت مواقع برین نمط که در محل عدم ورود نص اباحت و حرمت بجهت عدم تعیین یکی
از این دو حکم علی التعیین احتیاط مقتضی اجتناب از فعل میشود و در مقام اشتباه
در حرمت و وجوب فعلی چون فعل و ترک هر دو غیر ممکن که اجتماع نقیضین محال و تکلیف
ما لا یطاق باطل است و لهذا آنکس که راه احتیاط باید رفت ترک آن فعل لابد باشد و در صورت
احتمال وجوب و عدم وجوب علی التساوی بدون احتمال حرمت یا از جهت احتمال وجوب احتیاط
در عمل کردنست و در حال مرجوحیت احتمال وجوب عمل صورت ندارد چنانکه سابق مفصلا
بیان کرده شد سوم آنکه مدلول این احادیث نفی وجوب در حال عدم علم بدلیل شرعی
است قطعا و وفاقا و طریقه مختار اخباریین است همه جا موافق آنست اما در موضعیکه
نصی بر حرمت عملی وارد نیست و اینها توقف در ارتکاب آن میکنند عمل برین اخبار
از جهت است که آن فعل را جزما حرام ندانسته و اعتقاد بحرمتش از عباد الهی موضوع شمارند
مگر نهی بر اجتناب آنست که مفهوم عدم وجوب عام است که تحصیل و تحقیق آن نمیشود مگر در ضمن فردی خاص

و از جمله تنقیحاتی که اخباریین برآنند اصلی در آن معتبر دانند [illegible] است که در آن عموم بلوی
اعنی گرفتاری عامه خلائق باشد و وجه اعتبارش در محل حصول یقین عادی بعدم مابین
شرعیست زیرا که عقل حکم میکند که انچه کافه رعایا و هادیه برایا بآن محتاج باشند اگر در آن
نصی بحرمت بود ظاهر میشد والا لازم آید که رسول و ائمه علیهم السلام ضایع گذاشته باشند
[illegible] را که در امثال آن محتاج بوده اند از شیعه و آن معلوم الانتفاست بروایات معتبره
و تنبیهات عالیه که وارد است و مساعی ایشان مصروف اظهار و اشاعت احکام الهی و تدوین و تالیف
کتب [illegible] تا مدت زاید از سیصد سال مانده که زمان ظهور ائمه صلوات الله علیهم بود و جم
غفیری از ارکان علمای امامیه که [illegible] باشند و ملازم ائمه هدی علیهم السلام بوده اند
احادیث [illegible] می شنیدند و ثبت کتب میکردند و آنها را اصول می نامیدند و غرض ایشان
بیان بود که شیعه بان عمل نمایند و محتاج سلوک طریقه عامه نشوند و امری که در آن عموم بلوی
نیست برین مقیس نتواند شد بوجود الفارق پس انجا قاعده کلیه احتیاط را مرعی
داشتن اولی و احوط است و این وجه حصول یقین عادی که ذکر کرده ایم بنظیرش شاهدی است
برای آن [illegible] از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که در بیان دلیل وحدت باری جل شانه
بمحمد بن حنفیه فرمود که اگر خدای دیگری بود هر اینه پیغمبران او می آمدند و آثار مملکتش
پدید می آمد مفاده و محقق حلی علیه الرحمه نیز در معتبر باین معنی تصریح کرده است و اگر کسی
معترض شود که این حدیث در توحید که از اصول دین است وارد شده پس اجرای آن
در فروع قیاس است جواب دهیم که مقصود ما حصول قطع و جزم از روی عادت است بحال
عموم بلوی برین نمط که در اینجا شدت حاجت بورود خطاب ایجابی الهی و صدور تشریع از
معصومین علیهم السلام است و عدم ظهورش مورث یقین بعدم ورود واقعی است چنانکه
عدم شریک الباری با انتفای آثارش بیقین ثابت میشود و این نه از قیاس
[illegible] میگوییم که از تعمق نظر در این احادیث دیگری دلالت آن بر سقوط وجوب تقلید
مجتهد نیز [illegible] پیدا شود بنابرآنکه انچه [illegible] حکم میکند بر آن صادق می آید که
علمش [illegible] حاصل نیست و خدا انرا از بندها محجوب داشته است چه یقین و علم بکیست پس
موضوع خواهد بود از عباد و [illegible] بطلان جواز [illegible]

لعدم التقابل بالفصل و استنباط احمد بنا از نمونه احادیث از خصوصیات این رسائل است
که قوانین علیل و طبع کلیل جسارت بآن نمود والله یعلم و از جمله استنباطات قطعیه که اهل
اصول بآن تمسک مینمایند استصحاب است یعنی ابقای حکم بر حال اصلی مثلاً کسی که
یقین بوضو دارد و شک در حدث نمود وضوی اش باطل نخواهد شد و محدث که شک
در طهارت دارد وضو بر او واجب است و برای استصحاب موارد و صور شتی است و متفرعات
کثیره مختلفه و نزد اکثر اصولیان در همه جا عموماً متمسک و معتبر است اما نزد اخباریین
در بعضی صور تنها که مدلول صریح حدیث صحیح لا تنقض الیقین ابداً بالشک
و امثال آن که مذکور میشود یقین است معتبر است و در بعضی صور که مفید قطع نمیگردد
و شمول حکم مندرج احادیث بآن معلوم نمیشود حجت نیست زیرا که عمل بظن نفسی در
احکام شرعیه و نفی آن محظور دانند بدلایل مذکوره الصدر و ما اولاً بایراد صور تنها که
در آن اصولیین تمسک باستصحاب مینمایند و افاده یقین نمیکند مع وجوه نفی آن می
پردازیم و ثانیاً بذکر موارد اعتبارش نزد اخباریین کشف غطا میسازیم بدانکه
از جمله صور معتبره استصحاب نزد اکثر اهل اصول از امامیه و فرقه حنفیه از عامه مسئله ایست
که در آن طریان حالتی تازه مفروض باشد و شمول حکم حالت اولین با تخالف
در هر دو متیقن نگردد مثلاً شخصی از نیافتن آب نماز بتیمم میکند و در اثنای نماز آب
میسر گشت یا مسافری عزم اقامت ده روزه نمود و پیش از اتمام نماز فسخ العزم
یا تیمم او در صورت اولی باطل و استیناف نماز بوضو واجب خواهد شد و در صورت
ثانیه قصر در همان نماز خواهد کرد یا نه قایلین بحجیت استصحاب گویند که تیمم او در حال و آن
نماز صحیح است و نماز را قصر نکند بلکه اتمام نماید مگر بعد نماز مذکور حکم ببطلان تیمم
و وجوب قصر خواهد شد زیرا که پیش از یافتن آب و فسخ عزیمت اقامت عشره
نماز شروع و صحیح بود یقیناً پس بعد وجدان آب و فسخ عزم اقامت هم بر همان
حال اصلی تحت مشروعیت باقی خواهد بود و اخباریین گویند که شروع
نماز با تیمم و اتمام قبل از تیسر آب و فسخ اراده اقامت مستلزم مشروعیت آن
بصف مذکوره بعد طاری گشتن حالی دیگر یعنی تیسر آب و رجوع از قصد اقامت نیست

دیگر آنکه بموضع مسئله منتقل نشد و ایضاً معنا و ضمنی توان کرد با آنکه ذمه مشغول است و اشتغال
از تیمم و اتمام پس بعد از آن هم مشغول خواهد ماند و استدلال بحدیث لا یزول الیقین الا
بیقین اینجا متمشی نمیگردد و چرا که مشروعیت نماز بتیمم و قصر در حال فقدان آب بغیر
چنانکه متیقن است بنصوص همچنان مشروعیت آن بوضو و اتمام و عدم مشروعیت
تیمم و قصر در حالت وجدان آب و اراده اقامت معلوم است بنصوص هر که در ما
در این امر اشتباه و شک است که هر دو صورت لذا بد ما صدق علیه نصوص مشروعیت
نماز بتیمم و قصر است بالخصوص مشروعیت آن بوضو و اتمام لاجرم سلوک مسلک احتیاط
باید کرد و آن نماز که با تیمم شروع کرده است تمام کرده باز بوضو اعاده باید نمود و در صورت
دوم نماز با تمام و قصر هر دو باید گذارد تا براءت ذمه یقیناً و عمل بحدیث خذ بالحایطه
لدینک صورت بندد و استصحاب در اینجا مفید یقین نمیشود و از جمله مسائلی که در آن حکم
بخلاف مقتضای استصحاب از اخبار ظاهر میگردد آنست که خلف بن حماد کوفی روایت نمود
که بعضی اصحاب با زنی دوشیزه نزدیک بحیض رسیده را بنکاح آورد و هرگاه مهر او را بشکست
و دختری او گرفت خون جاری شد بحدی که تا ده روز منقطع نگردید پس آن زن را بقابلها
نمودند و گمان میداشتند که آن قوابل در امر جیاعی دارند و آنها اختلاف کردند بعضی
گفتند که خون حیض است و بعضی گفتند که خون بکارت است و سوال کردند از این مسئله
فقهای عامه از مثل ابوحنیفه و غیر او و آنها گفتند که این مسئله مشکل است و نماز
فریضه است پس باید که آن زن وضو کند و خود نماز کند و شوهرش با او نزدیکی نکند تا
ببینند اگر خون حیض است نماز با و ضرر ندارد و اگر خون بکارت است فریضه ادا کرده
باشد آن زن همچنان کرد و در آن سال حج مشرف شد پس با من همراه بود هرگاه ما بمنی رفتیم
فرستادم بسوی ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام و گفتم که فدای تو شوم مسئله دارم
که از آن تنگ آمده ایم اگر تو اذن بخشی که بخدمت تو بیایم و سوال کنم از آن حضرت
پیغام فرستاد که چون راه منقطع شود بیائی ان شاء الله خلف میگوید که شب را
ملاحظه میکردم تا دیدم که آمد و شد مردم بمنی کم شد رو بخیمه گاه آن حضرت آوردم و
قریب خیمه رسیدم خادم سیاه فامی را دیدم که سر راه نشسته است او گفت کیست

در حدیث علی [؟] که فرمود خبر داد مرا پدرم از پدران بزرگوار خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرمود [؟] گوش دهد بجانب گوینده بتحقیق عبادت کرده است پس اگر آن ناطق
از خدا است عبادت خدا نموده و اگر ناطق از ابلیس است بتحقیق پرستش ابلیس [؟]
تا اینکه امام علیه السلام فرمود که ای ابن ابی محمود و چنانکه مردمان راه راست و چپ گیرند
تو بر خود لازم بگیر طریقه ما را از برای آنکس با مانده باشد با او هستیم و هرکه از ما جدا شد ما از او
جدا شدیم پس بتحقیق ادنی کفر چیزیکه بسبب آن مرد از ایمان بیرون میرود آنست
که سنگریزه را بگوید که این هسته خرما است پس از آن اعتقاد بآن کند و دین قرار
سازد و بیزار شود از کسیکه مخالفت او کند ای ابن ابی محمود یاد گیر حدیثیکه بتو گفتم
پس بتحقیق جمع کردم برای تو نیکوئی دنیا و آخرت انتهی اقول مومنی که در دین [؟]
از خدا نرسیده باشد دامن جدل و اعتساف را بگذاشته [؟]
نص صریح است بر عصیان بلکه کفر آنکس که حکم شرعی بخلاف حکم خدا کند و اینکه
واجب العمل برای خود و مقلدان خود شمارد و چنین کس از دایره ایمان خارج
عابد ابلیس است و [؟] این تقلید [؟] شخص غیر معصوم جایز الخطا
بلکه مخطی یقینی را نایب امام و مفترض الطاعه در احکام الهی پندارند [؟]
که از زبان خود گو نگویند اما بدل معصوم یازدهم یا امام سیزدهم میشمارند و دیگران
اگر اطاعت او نکنند بعرض ملامت و لعن و شتم می آرند و بر خدا و معصوم و ائمه هدی شرم
نمیدارند و یقولون هو من عند الله وما هو من عند الله و یقولون علی الله
وهم یعلمون و در معانی الاخبار از سفیان بن خالد مرویست که گفت فرمود ابو عبد الله
علیه السلام پرهیز کن از ریاست و طلب نکرد آنرا کسی مگر هلاک شد راوی گوید من گفتم
بتحقیق ما هلاک شدیم چه هیچکس از ما نیست مگر او دوست میدارد اینکه ذکر احادیث
و احکام شرعی کند و مردم از او اخذ نمایند امام علیه السلام فرمود مقصود نه آنست که
تو بطرف آن میروی مراد از آن نیست مگر اینکه برپا کنی مردی را سوای حجت خدا پس
راست گو دانی او را در هر چه گوید و بخوانی مردم را بجانب قول او انتهی اقول مضمون

این حدیث شریف بر مجتهدان و مقلدان صادق می آید زیرا که مجتهد حجت خدا و
معصوم نیست اتفاقا پس او را منصوب و مردم را تابع او و مکلف نمودن و اطاعت او را
واجب شمردن در هر حکم موجب ربا و منجر به هلاکت است و اگر گویند که ما مجتهد را در هر حکم
مکلف به مصیب نمیدانیم بلکه خود اعتراف بامکان وقوع خطا از او میکنیم گوییم که
خوشا حال شما که در قول او تراضی است که او مصیب نمیکند و با وجود این فرمان
برداری او را واجب می پندارید وا فضیحتاه و صاحب کتاب روضة الواعظین روایت
کرده در قول او سبحانه و تعالی اتخذوا احبارهم الآیه از ائمه علیهم السلام که انها علما را
خدای خود نکرده بودند لیکن زیر فرمان آنها داخل شده بودند پس بغیر آنکه ان
گردیدند که انها را خدای خود ساخته و هم صاحب کتاب مذکور گفته که امیر المومنین
علیه السلام فرمود کسی که دین خود را از دهان مردمان بگیرد از جا ببرند او را مردان
و کسی که دین خود را از کتاب و سنت بگیرد کوهها از جا روند و او از جا نرود و صاحب
کتاب مزبور گوید که این خبر از صادق علیه السلام مروی و آنحضرت از امیر المومنین
علیه السلام راوی است و کلینی این حدیث را مرسل روایت نموده و علی بن ابراهیم در
تفسیر خود در مقام آیه کریمه والشعراء یتبعهم الغاوون الآیه گفته که ابو عبد الله
علیه السلام فرمود این آیه در شان کسانی نازل شده است که دین خدا را برایهای
خود تغییر داده اند پس مردم پیروی آنها میکنند تا اینکه امام علیه السلام فرمود
در بیان مراد قوله تعالی الا الذین امنوا و عملوا الصالحات ان امیر المومنین هو
و اولاد او بیند علیهم السلام انتهی و طبرسی در مجمع البیان گفته که روایت نموده عیاشی
باسناد خود از ابی عبد الله علیه السلام که در تفسیر شعرا فرمود که آنها قومی هستند
که فقه را آموخته اند بغیر علم پس گمراه شدند و گمراه کردند انتهی اول مضمون بر دو حدیث
در تفسیر آیه کریمه است بر مجتهدین صادق است زیرا که در حال خطا خلاف حکم
الهی حکم میکنند و این تغییر دین خدا بالرای است و حکم بظن منمایند و آن غیر علم است
کما اشتباه مرا زالهس اتباع ابنها گمراهی بمفاد آیه قرآنی است و بجهت تفسیر شدن

این آیه شریفه نص قطعی بر حرمت تقلید قایم شد و در تخصیص احادیث کثیره بطرق
متعدده و اسانید مختلفه در کتب معتمده مروی شده هر که خواهد مطالعه کند و اگر دعوی
تواتر معنوی اخبار در این ماده نموده آید بی دلیل نخواهد بود پس حرمت تقلید غیر معصوم
متیقن و معلوم گشت و اگر گویند که تقلید مجتهد رجوع به تقلید امام میکند چرا که او لا
بالاحتمال نزد مقلد پس ثابت میشود که قول او قول امام و معصوم است گوییم این خود بنا
الفاسد علی الفاسد است چه اینقدر اگر بیقین صادق می بود مدار این سخن در اطاعت
مجتهد بود و صدق آن معلوم نیست بلکه کذب آن یقینی است چرا که بعضی از اقوال مجتهد
بتسلیم و اعتراف ایشان قول امام نیست اعنی در حال اختلاف احکام دو مجتهد نفی و
اثبات بجهت اختلاف ظنون یکی از هر دو خطا و مضاد حکم خدا و نبی و امام است
و چون در بعضی افراد بالیقین خطا ثابت شد در جمیع افراد احتمال خطا سرایت نموده
گردید پس قول او را قول امام نتوان گفت و حصول ظن نافع نیست و عمل بظن برما
ما حرام میدانیم چنانکه دلایل آن تحقیق شد و ازین بیان منکشف گشت که قول [illegible]
تقلید از شعبهای قانون تجویز عمل بظن است رزقنا الله الصلاح والسداد و نقذنا
عن سبیل الضلال والفساد تذییل در ذکر تقلید میت بر متبصر پوشیده نیست
که اخباریین برونق قدمای امامیه بدلیل اخبار صریحه صحیحه تقلید حی و میت غیر معصوم
حرام میدانند مطلقا و اصولیین که متاخرین اند تقلید را در اصول دین محظور گویند
اما در فروع تقلید مجتهد میت را باطل و قول او را مثل او گویند و تقلید حی را
واجب میدانند در زمان غیبت کبری صاحب الزمان علیه السلام چنانکه در کتب متعدده
مسطور است و مراد از قول میت که مانند اوست آن قول است که بظن باشد و اگر بحکم
نص صریح است بحث اعتقاد شان چون در آن گنجایش خلاف نیست بعد مردن
مجتهد نیز ماخوذ به خواهد ماند چه آن قول وی نیست بخصوصه بلکه قول معصوم است [illegible]
نیز دریابد و فهمید که بنا برین قول ممکن و واقع است که شخصی صالح بقول مجتهد حی
بنیت وجوب تقلید او کند و شام که آن مجتهد بمیرد و مجتهد حی دیگر بظن خود حکم بحرمت همان فعل

دادن

اگر خطا باشد و این خطا منجر بصواب است الا آنکه این امر غیر معقول است که خدا امر باتباع خطا
کند [illegible] باید که در حال زندگی او ترک عمل بقول مجتهد آن [illegible] باشد تخصیص بزمان
حیات او بلا مخصص و ترجیح بلا مرجح است سیوم آنکه عمل بظن مجتهد نزد قدما واجب
نیست [illegible] بهیچ وجه که قول معصوم است نزد ایشان که اخباریین این را قبول ندارند
بجهت عدم حصول یقین لیکن اصولیین که تجویز عمل بظن بسنند حصول ظن باین امر برای
وجوب اتباع او کافی دانند نه اینکه مجتهد را واضع و مخترع احکام الهی دانند و الا از طریقه
امامیه ملک جاده اسلام پا بیرون نهاده باشند چه عامه غیر مجتهدان خود شان که با اینکه
قوی بقیاس و استحسان و امثال آن بید بند اینچنین می فهمند بلکه این آرا را کاشف
حکم الهی می پندارند و چون اتباع قول امام مخصوص زمان حیات او نیست می باید که قول
نایب او که قول اوست غیر مجتهد واجب العمل باشد معهذا بر تقدیر فرض اینمعنی که قول
مجتهد قول امام است هیچ صاحب فهمی که اندک تمیز داشته باشد خصوصیت این امر را
با وقت زندگی مجتهد باور نمیکند اعنی تا مجتهد زنده بود قولش قول امام بود و بعد ازانکه
مرد این وصف از قول او مسلوب شد اینحرف سزاوار مضحکه است [illegible] آنکه اصولیین
بر وجوب اتباع مجتهد در زمان غیبت اجماع کرده اند و حدیث مروی از عمر بن حنظله و
امثال آنرا سند این امر می آرند و مفادش اینکه برای محاکمه در میان خود فردی را مقرر
کردانند که نظر در حلال و حرام ما کرده باشد و احکام ما را ابشناخته باشد چنانکه پس
ازین تحریر یافت پس بعقیده آنها معصوم علیه السلام درین اجماع داخل است و اینچنین
اجماع یقیناً حجت است و برین تقدیر وجوب تقلید مجتهد علی الاطلاق جزماً بنا بر
طریقه ایشان ثابت شد و قول بعدم جواز تقلید میت بالفرض که بر آن اجماع ایشان هم
منعقد باشد سندی از اقوال معصومین علیهم السلام ندارد پس معارض اجماع اول که بر
وجوب تقلید است نمیتواند شد و اگر شرکت معصوم علیهم السلام در [illegible] فرضاً در گمان عیب
گویند گوئیم که در اجماع اول شرکت صریح و معلوم است و در دوم مفروض و موهوم پس صلاحیت
معارضه آن با مخصص شدن حکم اجماع اول بزمان حیات مجتهد ندارد [illegible] اینکه احادیث صحیحه دال

برانیکه

بر بطلان اینقول است در کافی از زراره روایت نموده که گفت پرسیدم
اباعبدالله علیه السلام را از حلال و حرام فرمود حلال محمد حلال است همیشه تا روز قیامت
و حرام او حرام است تا روز قیامت نخواهد شد غیر آن و نخواهد آمد غیر آن انتهی و در کتاب
علل الشرایع از عبدالمؤمن الانصاری نقل نموده که گفت با بی عبدالله علیه السلام
گفتم که قومی روایت میکنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اختلاف
امت من رحمت است امام علیه السلام فرمود راست میگویند گفتم اگر اختلاف آنها رحمت
است اجماع آنها عذاب خواهد بود اما علیه السلام فرمود نیست معنی حدیث آنچه
تو فهمیدی و آنها بطرف آن رفته اند از این اراده نکرده است رسول خدا صلی الله
علیه و آله مگر قول خدا عز و جل را فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة تا به
پس امر کرد آنها را که بیرون روند بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله
و علم بیاموزند و برگردند بسوی قوم خود پس تعلیم آنها کنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله
از اختلاف اراده نکرده است مگر معنی آمد و رفت آنها از شهرها نه اختلاف در
دین خدا او دین نیست مگر یکی و بین نیست مگر یکی این لفظ را آنحضرت مکرر فرمود انتهی
اقول وضوح دلالت حدیث اول بر فساد قاعده قول المیت کالمیت زیاده از آنست
که بتنبیه و بیان محتاج باشد و ایضا اختلاف فتاوی و احکام که بنای آن
بر تنافی و تضاد ظنون مجتهدین باشد نه بر تقیه و امثال آن بمدلول این حدیث باطل
میکرد و دلالت حدیث دوم نیز بر بطلان اجتهاد و کلیه قول المیت کالمیت صریح است
چه آنحضرت مکرر فرموده که دین یکیست و اختلاف در آن نیست و اجتهاد و عدم
اعتبار اقوال اموات مقتضی تبدیل و اختلاف احکام است و بر طبق مضمون
این حدیث احادیث دیگر بسیار وارد و دال است بر اینکه آنچه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
حلال یا حرام کرده تا حشر همچنان خواهد ماند و در این انقلابی راه نخواهد یافت و
جمیع اخبار که از آن مبین و منزل بودن جمله احکام شرعیه که بندگان
خدا الی یوم الساعه محتاج آن شوند از جناب اقدس الهی بر رسول صلی الله علیه و آله

و مخزونیست ان نزد ائمه علیهم السلام مستفاد میگردد و بر این مطلب هم دلالت
دارد حدیثی دیگر که بسیاری از آن نقل کرده شد اعاده آن میشود و تطویل
می انجامد و اقل العباد محرر این مقال گوید که ممکن است احتجاج بر بطلان
مستند قول المیت مثل حدیثی که در کافی از مفضل بن عمر روایت شده که ابو عبد الله
علیه السلام با او فرمود که بنویس و پراکنده کن علم خود در میان برادران خود و
اگر بمیری فرزندان خود را وارث آن کتابها گردان زیرا که خواهد آمد بر مردمان
زمانه هرج یعنی فتنه و آشوب که در آن جز بکتابهای خود مانوس نخواهند بود
انتهی وجه استدلال آنکه در صورت فرض صحت اینقول که کلام مجتهد حکم امام
می باید که حال قول او مثل حال احادیث ائمه علیهم السلام باشد و نوعیکه رجوع
بکتب احادیث در زمان هرج که وقت غیبت امام است جایز بلکه واجب است اخذ و عمل
بقول نایب امام نیز که بمنزله احادیث معروض است لازم افتد و این امر اختصاص
بحیات آن نایب ندارد و قولش بعد ممات او همچنان باقی خواهد بود در ان احوال
است بجای کتب احادیث است و بر ذکی مدقق پوشیده نماند که کلام امام در
این حدیث شریف برای حصر است و آن مفید بطلان اجتهاد و ظنیه نیز میشود
چرا که اگر عمل بظن مجتهد جوازی میداشت در زمان هرج انحصار انس مردم در کتب
مستقیم نمی بود چه رجوع بظن مجتهد که غیر کتب است نیز صحیح می بود و این
منافی حصر مفهوم از استثنا ربانی است و ازین دلیل زایل شد شبهه کسیکه
در عذر خواستن از عدم اعتبار قول اموات میگوید که در احادیث حکم برجوع
بروات و احیاست با موات و کتب نیست وجه زوال شبهه ظاهر که حکم رجوع
بکتب در این حدیث شریف منصوص علیه است در رجوع براویان بعینه رجوع بکتب
احادیث است چه هیچ حدیثی منقول از روایت کنندگان باقی نمانده است
که ثبت کتب نکرده باشند و برای ضبط آن بکتابت نیز ائمه علیهم السلام
امر و تاکید فرموده اند چنانکه گذشت و الحق در احادیث رجوع بروات قید حیات

نیست و رجوع بکتب ایشان کرشتن است براخبار بعینه رجوع بخود ایشان است
پس مادامیکه حدیثی مخصص حال موت ایشان بهم نرسد رجوع وارد نگردد عموم
وجوب رجوع بحال حیات و ممات بهمان بحال خود باقی خواهد بود و از همین وجوه
معلوم شد بطلان و فساد اینقول که قول المیت کالمیت شد بر او هان صافیه و عقول
پاکیزه اهل ایمان و ایقان کالشمس فی وسط النهار متجلی شد و در همین مسئله
حاصل که کلامی مذهب اطالت و بسط کلام نمود هرچند بالذات ابطال آن
مقصود نبود اما ملاحظه اینکه قایل شدن باین مسئله منشعب و متفرع از
اصل تجویز عمل بظن و اجتهاد گردیده چراکه اینها از قول میت را میت میگفتند
آنکه اجتهادات احیای مجتهدین بیکار میشد و خلق خدا را اینهم رجوعی
باهل زمان نمیماند که اکثر طبایع گذشتگان را بر حاضران رجحان میدهند
و مرده پرست و کم شده و میسند اند پس قدر این بیچارگان … نمان میداشتند
و دریافتی که مطلوب ایشان است از دست میرفت لاجرم البته … ال موتی لازم
اجتهاد شد و مدار اقتضای اینکه بطلان از لازم مستلزم بطلان
الملزوم بالعرض ابطال این مسئله لازم افتاد و نسأل الله العصمة من الخطأ
والزلل باصحاب العصمة والطهارة علیهم الصلوة والسلام والتحیة در
رفع و ازاله شکوک و شبهات و ایراد سوالات و جوابها غافل نباشی که علمای
اصولیین حدیثی چند متمسک خود ساخته اند از جمله آن اینکه محمد بن ادریس
حلی علیه الرحمه در آخر کتاب سرایر نقل نموده از کتاب هشام بن سالم از ابی عبدالله
علیه السلام که فرمود بر ما نیست مگر اینکه القا کنیم یعنی تعلیم کنیم و بیاموزانیم
بجانب شما اصول و بر شما است اینکه تفریع کنید انتهی و از کتاب احمد بن محمد
بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود بر ما است القای
اصول و بر شما است تفریع انتهی و از این دو حدیث جواز اجتهاد و استنباط
ثابت میشود و اخباریین جواب میدهند که هر دو حدیث شریف پشت مدعای شما است و

معنی حیثیت که القا و تلقین اصول لیکن [illegible] کلیه منصب امام جعفر علیهما السلام

و استخراج جزئیات و تطبیق کلیات بر جزئی کار رعیت است و

[illegible] لفظ اصل بمعنی قاعده کلیه در کتب فقهیه و اصولیه شایع و در احادیث

هم بمعنی آمده چنانکه بر متتبع مخفی نیست و این معنی مسلک ما و مفید مطلب

ما است که جز کلیات مسموعه از معصومین علیهم السلام اصلی برای استنباط

احکام معتبر نداریم و اصلی از پیش خود موضوع طلب لازم و مثال القای اصول

از ائمه اطهار و تفریع از رعیت اینست که در حدیث آمده که هر چه در آن حلال

و حرام است پس آن برای تو حلال است تا وقتیکه بشناسی حرام را بعینه پس

بگذار آنرا و تفریع آنست که شک از بعد تمام نماز واقع شود التفات بآن

نه بکند و القضا مردی کشته که سزاوار نیست که یقین را بشک بشکنی کاهی

و یقین بآن [illegible] بیقین دیگر پس این ضوابط کلیه را در بر فرد خاص جاری

نمودن [illegible] های کلیات در تحت این قواعد کلیه داخل و از آن متفرع

میشود آنهم [illegible] قوله جزئیات است لیکن نه حقیقیه بلکه اضافیه و از این قبیل

ارشاد ائمه اطهار علیهم افضل الصلوات در باب تعارض حدیثین در بیان وجوه

ترجیح یکی بر دیگری یا امر بتوقف یا تخییر که از آن احکام حوادث جزئیه مخصوصه

مستنبط نمودن شغل رعایا است و غرض امام از این کلام صدق نظام اینست که احصای

جزئیات متعذر و خارج از قدرت بشریت و خدا تعالی علیم و حکیم است لهذا

بر نبی و امام جز تلقین کلیات ثابت و رعیت واجب نگردانیده تا از آنها افراد غیر

محصوره بی حد متفرع توانند نمود لیکن از این لازم نمی آید که ظواهر قرآن بدون

تفسیر ائمه علیهم السلام با اجماع مصطلح یا برائت اصلیه و استصحاب و غیره ادله ظنیه

که شما اصول برای استنباط احکام قرار داده اید از جمله اصول القا فرموده

ائمه علیهم السلام باشد و وجه انکار ما حجیت این امور را غیر از این نیست که از القای

معصومین علیهم السلام ثابت نمیگردد بلکه یقینا از ائمه اطهار نیست چرا که باعتراف شما ها

مورث ظن است و الحمد اینکه خود نهی شده از عمل بظن فرموده اند اندری آیات
بد مضمون در دست دارید که کسی باین اول باید کرد سمعاً و طاعةً عمل از هم و
گردن از مو باریک تر داریم و حال آنکه هیچ یک حدیثی و نصی بر این دعوی بعضی
شما نیست و اخبار یکه بزعم شما دلالت بر آن دارد دلالت قطعی که جزم
ندارد بلکه ظن هم از آن حاصل نمیشود و بالفرض که ظن او شود اثبات ظن بظن
خواهد بود و از جمله آن اینکه شیخ صدوق علیه الرحمه و دیگران از صادق علیه السلام
روایت کرده اند که هر چیز مطلق است تا در آن نهی وارد شود انتهی و ازین ثابت
میشود که اصل اباحت است و جواب اخباریان اینکه این حدیث محتمل چند معنی است خلاف
مقصود شما است و دلالتش بر اباحت اصلیه بمرتبه ظن نیز نمیرسد تا بیقین
چه رسد یکی از احتمالات اینست که مراد از آن چنان باشد که اشیائی که در آن
خطابات شرعیه مشتمل بر جواز و اباحت وارد است محمول بر اطلاق و عموم
خواهد بود تا هنگامی که در بعضی افراد نهی مخصوص ورود یابد که مخصص آن عموم
گردد و آن فرد را از اباحت و اطلاق بیرون آرد مثالش قول ایشان علیهم السلام
است که هر آب طاهر است تا وقتیکه نجس شدن معلوم گردد و این حدیث محمول بر
عموم و اطلاق و طهارت همه آبها است هرگاه نهی در صورتی خاص از استعمال
آب وارد شد و آن جائیکه دو آوند پر از آب باشند و نجاست یکی از آن معلوم
شود لا على التعيين و در هر یکی اشتباه نجاست باشد پس اینجا فرو ریختن آب
هر دو ظرف و تیمم کردن می باید بحکم حدیث و در این صورت ورود نهی از استعمال
آب مخصص گردید و شیخ صدوق علیه الرحمه این حدیث را بهمین معنی فهمیده خواندن
قنوت در نماز بفارسی جایز داشته که امر قنوت مطلق و عام است و از خواندنش
بفارسی نهی بخصوصه وارد نیست احتمال دوم اینکه حدیث مخصوص باشد بانچه از
نفس احکام شرعیه نیست بلکه از موضوعات و متعلقات آن باشد چنانکه در
جایزه و صله ظالم شک رو دهد که مغصوب است یا نه بجهة قبول [illegible] حکام معلوم او در

خصوص جایزه طلبه نهی وارد نیست پس ممکن است آن نحو [illegible] احتمال اینکه
احدیث بیان حال ما قبل تمام و کمال شریعت باشد و بعد تمام و کمال شدن دین هیچ شیئی
باقی نمانده که در آن حکمی باباحت و حظر و نحو آن از شارع صدور نیافته باشد احتمال
اینکه مخصوص باشد بکسی که احادیث امر باحتیاط و نهی از ارتکاب شبهات باو نرسیده
باشد چرا که بنا بر حکم مادام حال مکلف شبهه تکلیف او تکلیف بالایطاق
است احتمال اینکه مخصوص باشد بآن اشیاء و اشیائی که اباحت آن از شرع معلوم
است و احتمال تحریم نیست مگر در وجوب آن شک است پس آن مطلق است تا نهی از
ترک آن وارد شود و سبب وجوب گردد چه مجرد احتمال واجب نمیشود و این مضمون
از بعضی احادیث دیگر نیز مستفاد میشود احتمال اینکه مخصوص باشد بجریان حکم
بر نصاری مکلفین در زمان عام باشد چرا که پیش از این بیان کرده‌ایم که در ما لا یعلمه البلوی
برائت اصلی معتبر است بسبب حصول یقین عادی باین معنی که اگر حکمی مخالف
اصل می بود برایشه مروی و منقول میگشت احتمال اینکه مراد از نهی معنی
عام باشد شامل نهی خاص و عام و اشباه اینکه در آن نهی خاص وارد نگشته از جمله
احتمال حرمت آن فی الواقع و احل شبهات است و نهی متواتر از ارتکاب شبهات
که نهی عام است وارد و یافته است اعنی حدیث حلال بین و حرام بین الخ که مذکور شده
احتمال دیگر اینکه حدیث بتقیه وارد باشد چرا که اکثر علما قایل باصلیت اباحت
شده اند و بسیاری از علما و حکام شان بآن قایل تر اند و در رای اینهمه احتمالات
اگرچه بعضی حرمت را اصل گویند و اینهمه اجوبه که مرقوم شد بعضی از آنها صاحب فواید
مدنیه ذکر نموده و شیخ محمد حر عاملی جمله را در رسایل آورده و اگرچه از این احتمالات
بعضی غیر متبادر از حدیث و در بادی النظر بعید است اما نظر بر اینکه احادیث
اجتناب از شبهات مجمع علیها است باعتبار [illegible] لاسیما حدیث حلال بین و حرام
بین الخ و همچنین اخبار داله بر منزل و مبین بودن جمله احکام محتاج الیها
الی یوم القیامه از جناب الهی و احاطه علوم ائمه علیهم السلام بآن و [illegible] کل شیئی مطلق الخ

روایت معتبر صحیح جلیه و شاذ و نادر است نسبت بآن احادیث می باید که
تا امکان بحسب قاعده ضرورت توفیق و تطبیق بین الاحادیث تاویل آن بمعنی
کرده آید که معارض حدیث اجتناب شبهات نگردد گو بتاویلی بعید باشد هرچند اگر بر
معنی اصالت اباحت هم محمول کرده شود و صلاحیت معارضه با آن احادیث ندارد
بجهت شذوذ و ندرت بر فرض تعارض باحتمال تقیه مرجوح خواهد بود و تتبع
تسلیم هم که چون حدیث محتمل معانی کثیره شد از قبیل متشابهات محسوب خواهد بود
و متشابهات صلوح تمسک با معارضه بنصوص ندارد و اگر کسی احتمال با نفتام مر
باطل کند بدین نمط که اگر از حدیث این معنی قصد نموده شود کلام امام علیه السلام
بیفایده میگردد چه در هیچ صورت هیچ شیء خالی از این نیست که در آن نهی خاص یا
عام وارد نیست زیرا که در آنچه نص اباحت و حظر ورود نیافته منهی است نهی عام
پس مفاد شیء مطلق یافته شده در این کلام فایده مترتب نگشت جواب دهیم
تحقق کلام از فایده مسلم نداریم چرا که اولاً همین فایده جلیله معتد بهاست
که در چیزیکه ورود نص حلت و حرمت معلوم نباشد از آن اجتناب باید کرد و
ثانیاً ارشاد امام علیه السلام نظر بر حال واقعی و نفس الامر است که در آنچه نهی خاص
و عام در نفس الامر وارد نباشد مباح است و ما که شیء غیر منصوص الحرمت را مرتکب
نمیشویم سببش وقوع اشتباه است در اینکه نهی خاص در آن صدور یافته یا نه
فلامحاله از قبیل شبهه خواهد بود و نهی عام از ارتکاب شبهه وارد است پس سبب
بپاسی شیء غیر منصوص علیه مطلق نیست و کلام امام علیه السلام که گفته شد نافع است
مفید و نافع است حالیا جامع این حرفها برشان راقم زودلیذه بیان میکند
که دو احتمال دیگر درین حدیث بخاطر فقیر رسیده است که نزد ارباب انصاف مستبعد
نیست بلکه قریب الفهم است یکی اینکه معنی لفظ مطلق درینجا مباح نیست
بحتمل که ضد مقید باشد و اطلاق این لفظ برین معنی شایع است پس مقصود
اینست که هر شیء مطلق است یعنی مقید بحکمی از احکام شرعیه نیست و علی التعیین

[illegible] توان گفت و نه محظور و نه واجب و نه مکروه تا هر آینه در آن نهی وارد
نگردد و بود به حال محتمل حرمت خواهد بود و آنچه احتمال حرمت دارد از باب شبهه است و
اجتناب از شبهه واجب بمفاد حدیث حلال بین و حرام بین و اگر گوئی که مراد از
اطلاق اگر خلاف تقیید بود آنحضرت نفرمودی که حتی یرد فیه النص چه ظاهر
است که در چیزی که نصی نباشد غیر مقید است بحکمی و لفظ نهی از این آبا میکند گوئیم
که اگر لفظ نص مذکور بود کلام لغو نمیشد چه اینقدر ضروری و معلوم همه کس است که بدون
ورود نص تقیید بحکمی نمیتوان کرد و فایده از ایراد لفظ نهی اینست که اشعار دارد
بوجوب اجتناب از آن فعل بسبب عدم تعیین حکم و احتمال حرمت نظر بر اینکه هر چند
نص تحریم وارد نیست جرأت بر مباشرت فعل نباید کرد بجهت احتمال محظوریت
احتمال دوم آنکه هر چیز مباح است تا نهی از آن فی الواقع معلوم باشد زیرا که نرسیدن
بما مستلزم عدم ورود نفس الامری نیست و لهذا آنحضرت فرمود حتی یرد فیه النهی
و نفرمود حتی یبلغکم فیه النهی پس شیئی غیر منصوص الحرمة مشتبه خواهد بود و حال شبهه
غیر مرتب تبیین یافت و اگر توهم کنی که این توجیه منافی آن مقدمه است که احکام جمیع اشیاء
از حلال و حرام بقدر احتیاج عباد تا روز حشر منزل گردیده است زیرا که چون نهی فی
نفس الامر وارد نگردید حکم آن شیئی از جناب احدیت نازل نشد از اراده هم توجیه میکنیم
گوئیم که چون کلام ائمه علیهم السلام جملگی مسموع از حضرت رسالت و ارشاد آنحضرت
همه بوحی الهی است پس از این حدیث که هر شیئی مباح است تا نهی وارد شود نیز وحی و کلام
ایزدی باشد و خدا تعالی و تبارک برای اباحت اشیاء دو نمط مقرر فرموده یکی تصریح
بحلیت آن و دوم عدم تنزیل حرمت آن پس منافات لازم نیاید و این جواب اگر چه
بجواب نزدیک است اما غیر آنست عین آن نیست فتأمل اکنون بمواضع شبهه دیگر
می پردازیم که کسی گمان نبرد که در حدیث حلال بین الخ و احادیث دیگر حکم اجتناب
از شبهات [illegible] نیست استحباباً مراد است و الا حصر احکام شرعیه در سه قسم درست نمیشود
زیرا که هر گاه تمسک امر مشتبه نمود حاصل شده و ترک حرام و جب [illegible] فرقی میانه حرام و شبهه نماند پس الاحکام

[illegible]

حصر در دو قسم شده چه امکان ثالث نیست یا آنجهت که فرق در میان حرام و شبهه نیست
ترک حرام چنانکه واجبست اعتقاد حرمت آن هم واجب و استحلال آن کفر است بخلاف شبهه
که ترک آن واجب اما حرام و استحلال آن وجوبی ندارد از برای احتمال حلیت پس اینکه
گر بر شی حرام واجب الترک است عکس آن کلیه نیست که هر شی واجب الترک حرام است
حرمتیه بلا شبهه و عکس آن صادق است علاوه میگوییم که در شبهه بر جایی آمده است که از ثقات
امام زمان علیه السلام اباحت آن بر ما منکشف گردد و در حرام بین این امر
مر جوع نیست که حرمتش یقینی است و تبدل احکام تا قیامت ناممکن فلا تغفل
علی جمله متمسکات اصولیین آنکه شیخ صدوق علیه الرحمه از ابی عبد الله علیه السلام
روایت نموده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بر داشته شد یعنی عفو کرده
شد از امت من نه چیز و آن چیزها در حدیث مذکور شمار نموده شده و از جمله آن
چیزی است که علم آن ندارند انتهی حاصله و ایضا بسند خود از ابی عبد الله علیه السلام
آورده که فرمود آنچه خدا علم آنرا پنهان داشته است از بندگان پس فرود آورده شده
است از آنها یعنی عفو نموده شده انتهی و در شرح ممدوح گفته که خطبه خواند امیر المؤمنین
علیه السلام پس فرمود بدرستیکه خدا حدود مقرر فرموده است پس تجاوز نکنید آنرا و
فرض نموده فریضه ها پس کم نکنید آنرا و خاموش مانده است از چیزها نه از روی فراموشی
پس در آن تکلیف مکنید یعنی از حالش سوال نکنید و این رحمتی است از خدا برای
شماها پس آنرا قبول کنید بعد از آن فرمود علیه السلام که حلال بین است و حرام
بین است و شبهات در میان اینها و کسیکه ترک کند آنچه مشتبه گردد بر او از گناه آنکس
ترک کننده تر است چیزی را که ظاهر گردد برای او معصیت بودنش و گناهان
مرغزار قرق کرده خدا اند پس هر که بچرد گرد اگرد مرغزار نزدیک است که اندر روی آن
در آید انتهی و این احادیث دلالت دارد بر اینکه اصل برائت ذمه مکلف است و
تا دلیلی از شارع نرسد هیچ فعلی واجب و حرام نمیگردد و حاصل اصالت برائت
تا باشد اباحت اشیا ثابت نیست یا جواب از اخبار این آنکه احادیث شریفه مسطوره مخصوص وجوب دارد

وتوجیه و تأویل حدیث نمی نماید احتمالی برای اینها در جواب کفایت دارد و
جائی آنکه قراین قویه بر تأویل اینها قایم باشد اینست جوابیکه از کلام صاحب فواید مدنیه
و مؤلف وسایل الشیعه مستفاد میگردد و فقیر بی بضاعت جواب دیگر میگویم که
محتمل که مراد از ما حجب الله علمه عن العباد آن باشد که در الواقع از باب نهی
حکمی در آن حالت نازل نگردیده باشد زیرا که جناب اقدس باری تعالی بسبب آنکه
رسول خود صلی الله علیه و آله تنزیل فرموده از آنحضرت باوصیای علیهم السلام
رسیده از جمله ما حجب الله علمه عن العباد نیست چه اولاً اینها عباد الهی هستند
و ثانیاً تعلیم سایر عباد بواسطه اینها است و برین تقدیر حاصل معنی این حدیث
آنست که عدم تنزیل جناب باری که مثلاً حکمی در خصوص فعلی بر رسول صلی الله
علیه و آله نکنی از دلایل اباحت و عدم وجوب آن فعل است و از حدیث حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام اینمعنی مستفاد و قریب الفهم است چرا که آنحضرت بنوعی فرموده که خدا سکوت
کرد از اشیا پس تکلف در آن نکنید و اینعبارت صریح است درین که فی الحقیقه
او تعالی حکم آن بیان نکرده و اینمعنی با اصل لبن [?] نفعی و با خبار این جدّی ندارد
زیرا که در واقع که نهی بما نرسیده علم بعدم ورود [illegible] الامر بما چگونه حاصل
میتواند شد فلامحاله منحصر داخل شبهات خواهد بود که ترک آن واجب است
الا اشیائی که در آن عموم بلوی است کما مر بنا نه و اگر کسی ایراد کند که در صورت
اراده اینمعنی از حدیث لازم می آید که بمقام اشتباه در وجوب و حرمت فعلی
وجوب از ذمه ما ساقط نباشد و از ترک آن فعل برائت ذمه حاصل نگردد الا
بآن امور است که وجوب آن با وجود عدم اشتباه حرمت معلوم نیست پس بنا برین
معنی حدیث بعنوان اشتباه بر ما واجب و ذمه ما مشغول بآن باشد و این تکلیف
ما لا یطاق است جواب میگویم که من حیث العموم عدم وجوب فعلی حکم شرعی نیست
چنانکه مفصلا درین بیان کرده ایم که احکام شرعیه منحصر در پنج است و عدم وجوب
مفهومی است عام که متحقق نمیگردد الا در ضمن فردی خاص مانند اباحت یا
کراهت یا حرمت و برای عدم اعتقاد به حکم شرعی نرسیدن دلیل شرعی کافی است

و الله تکلیف ما لا یطاق لازم آید و بهمین سبب جاهل بشد و غافل معذور است بلکه
امر وجوب روایات مذهب بلکه وجوب است بخلاف اباحت اصلا که شبهات قابل حجیت به
چه آن حکمی است از احکام شرع و برای آن عدم دلیل حرمت کفایت میکند بلکه دلیل
اباحت از شارع باید و تحقیق مقام آنست که حدیث ما حجب الله علمه عن العباد فهو
انسته که هر قدر علم بما حاصل کرده ذمه ما بآن مشغول خواهد بود و آنچه معلوم نیست
موضوع است و در اشیائی غیر منصوص الاباحة اگرچه حرمت بما معلوم نیست لیکن
اینقدر علم حاصل است که شئی که ازین قبیل شبهات است بمفاد حدیث حلال
حرام بین پس بهمین قدر ذمه ما مشغول است که آنرا از قبیل شبهات دانسته
اجتناب از ارتکاب آن نمائیم و آنچه ما معلوم است اعنی حرمت آن اعتقاد آن
نمائیم و جهت دیگر در مقام عدم حصول علم بوجوب فعلی ذمه ما اشتغال ندارد
پس ما از جهت احتمال وجوب آنرا واجب دانسته ترک آن نکنیم زیرا که در ثبات
نصی وارد گشته اعنی بما نرسیده پس چیزی که علم آن حاصل نیست از ما ساقط
است اعنی وجوب و هرگاه تقریر مطلب باینجا رسید و صح رسید که [illegible] صبح شب
ان سفید نتوان کرد بدین زبید که بگوی اطفئ المصباح فقد طلع الصباح و
تحقیق در کلام گذشتگان غالبا بنظر تو در نیامده باشد فاحفظ من [illegible]
بشنو ای طالب حق که متمسک اصولیین سوای ادله عقلیه که تمامش مقدوح
و مجروح است از جنس احادیث زیاده از حدیثی چند نیست که بعضی از آن
مذکور نموده ایم و اینها چنانکه دیدی دلالت صریحه قطعیه بر مدعاهای ایشان
ندارد و محامل و تاویلات صحیحه بر آن موجود بخلاف احادیث متمسکه اخباریین
که محال تاویل صحیح بجز معنی که مثبت دعوی ایشان است ندارد پس اخبار
متمسکه اینها معارض ادله اینها نخواهد بود و اگر فرض کنیم که معانی مقصوده اینها از
این اخبار مذکوره طاری بر احتمالات دیگر راجح است غایة ما فی الباب که مفید
ظن خواهد و اثبات ظن بدلیل ظنی مصادره است و از نهم تنزل نموده میگوئیم
که بالفرض دلالت این اخبار بر مدعاهای ایشان قطعی باشد اخبار احاد [illegible]

اکثر کالمتواتره مرویه بطریق رسانیده تنکثره قابلیت تعارض ندارد بنا بر
[illegible] آنها نیز مگر آنکه انکار تواتر نماید چنانکه بر زبان اکثر مقلدین مجتهدین
فی زماننا جاری است که متواتر خبر احادیث معدوده نیست و عند الانصاف این
جمله ملتبس است بنا بر آنکه طریق اتفاق مرکب از مذهب ظن و اجتهاد است و بر ظاهر
[illegible] انکه اخبار که از بزرگ حدیث اگر شمار کنند نخواهد بود رسیده [illegible] و طرق آنها مختلف
کتب متداوله معمول بها منقول است که از آن یقین عادی بصدور از معصومین
علیهم السلام رو مینماید و انکارش محض مکابره و اغماض و ساهلت و ادر دین و
خدا ناترسی است و ازین قطع نظر کرده میگوییم که در کثرت عدد آحاد همچنین
احادیث کلامی نیست که متواتر نباشد فلیس عمل باین اقوی از عمل بآن است و از [illegible]
در کتب تسلیم و قبول کردیم که اینها مفید ظن است و لکن هم و میان ایشان تردد و تعارض واقع
است لیکن برین تقدیر میباید که موافق مسلک عامه را ترک [illegible]
با خود نماید و درین سخن نیست که منبع اخباریین خلاف عامه و طریقه اصولیان
شاکل آنست کما لا یخفی علی الماهرین و بطریق دیگر سوق کلام مینماییم که احاد
مستمسک شماها از دو حال خالی نیست که دلالت یقینی بر حجیت آنها [illegible] ما
دارد یا نه اگر دارد و شماها اجماع هم بر حجیتش کرده اید و معصومین علیهم السلام
برین تقدیر داخل اجماع هستند پس میباید که حکم مستنبط از آنها یقینی
باشد و مجتهد همه مصیب شود و احتمال خطا در اجتهاد باقی نماند و اختلافی
در آن واقع نگردد که محل خلاف نیست مگر ظن و در یقین اگر اختلاف ورزند
اجتماع نقیضین لازم آید و اینجمله لوازم باعتراف شماها منتفی است پس
ملزوم نیز باطل باشد و اگر دلالت یقینی ندارد یا دلالت راجحه میکنند یا با
احتمالات دیگر مساوی است بر شق اول اثبات الظن بالظن و نصا دوره
است و بر شق ثانی مفید نیست و الصد بعد علی انهم منازل [illegible] که چون قول
احاد متمسک شماها عام شامل جمیع ازمنه [illegible] مختص و مقید بزمن غیبت نیست

نیست که در ازمنهٔ حضور ائمهٔ ماضین علیهم السلام نیز استدلال بظواهر
آیات اصالهٔ برائت و استصحاب و قیاس اولویت و امثال آن جایز بود
اختلاف در ظنون مجتهدین واقع و مقلدین را عمل باجتهاد ایشان صحیح و
بطلان قول ارباب بقول اخبار شایع می بود و حال آنکه با فراست تمام [illegible]
این امور معلوم است در آن زمانها چه جو تاکنون در وقت غیبت رعیت را
منقسم بدو قسم میکنند مقلد و مجتهد و محل اجتهاد حکمی را میگویند که در آن
دلیلی قطعی از شارع نرسیده و برای استنباط احکام ظنیه این دلایل [illegible]
داده آید پس قائل بقطعیت دلالت این اخبار هم مدعای خود نمیتوانند
و بزعم شما هم استنباط بدین ادله در ازمنهٔ حضور ائمه علیهم السلام صورت
داشت مع هذا از کتب احادیث و سیر معتمده حال اصحاب ائمه علیهم السلام
معلوم است که طریقهٔ ایشان استنباط باین دلایل نبود چرا که این بود عادت
قاضی یافت که کتب مشتمل بر فتاوی و احکام مدون مینمودند و در آن استدلال
باین ادله میکردند چنانکه تدوین کتب احادیث نموده اند و ائمه هدی علیهم التحیة والثناء
ایشان را همیشه تحریص و تاکید بر تالیف کتب احادیث میفرموده اند برای جمع
و ترتیب فتاوی مستنبطه باین دلایل تحریص و تاکید میکردند و ایشان مفتی است
پس ظاهر شد که اینگونه اخبار دال بر مزعوم شما نیست و این اجوبه که ذکر
کرده شد اجمالاً بدفع اعتراضات و اسولهٔ طرف ثانی که در بادی الرای مستند
باحادیث است کفایت میکند پس یاد کنیم اینها را که در اکثر مواقع نفع عظیم
متوجه شود والله الهادی الی الصواب [illegible] اصولیین میگویند که ظن در شرع
مطلقاً متروک و محظور نیست بلکه در اکثر مواضع معتبر است مثل قیمت
اشیای تلف کرده شده و خوبیهای حیوانات و مقرر کردن روزه مریض
و شمار رکعات نماز و تعیین جهت قبله و قبول شهادت دو گواه عدل
و از این معلوم میشود که احادیث دال بر نفی عمل بظن محمول بر عموم ظاهری
نیست و مقصود از آن منع از بعضی انواع ظن است و در خصوص کلیه

بطلان

بطلان آن ثابت نمیتوانند کرد و اینکلام مدفوع است بوجوه اول آنکه
اخباریین ادعای حرمت عمل بظن در نفس احکام الهی مینمایند و صورتهائیکه
شما مذکور نمودید از قبیل نفس الاحکام نیستند بلکه از متعلقات احکام اند
و از جواز اعتبار ظن در متعلقات جواز آن در نفس احکام لازم نمیاید زیراکه
بین المقامین فرق بیّن است و آن اینست که اگر در مواقع مزبوره ظن معتبر
نمیشد حرج لازم می آمد بخلاف نفس احکام که از عدم اعتبار ظن در آن
هیچ حرج و ضیق ناشی نمیگردد زیراکه طریقه عمل باحادیث و ترجیح بین الحدیثین
المتعارضین و سلوک مسلک احتیاط که اوسع است اسهل بلکه اعتبار ظن
در آن موجب اختلافات بسیار و نزاعها و فتنهای بیشمار میگردد چنانکه
قبل ازین در محل خود سمت بیان گرفت دوم آنکه در موضعیکه شما زعم جواز
عمل بظن دارید مدار بر حجیت ظن نیست بلکه بر یقین است که از نصوص
وارده در ین باب حاصل شده و شرع در آن مقامات حکم را منوط بظن
نموده و آیات قرآنیه و احادیث که عموماً در مذمت ظن و نهی از عمل بر آن
وارد است یا نهایتکه مستمر بودن حکم بر ظن در ین صور مخصوصه است
تخصیص یافته پس در غیر این افراد مخصصه نهی بر عموم خود باقی خواهد ماند
و تعدیه حکم افراد کذائیه در غیر آن قیاس است و آن بالاتفاق محظور و مهجور
بلکه در بعض این صورتها مدار بر ظن هم نیست بلکه شارع امری را شرط
حکم گردانیده که شما آنرا گمان می برید که مدار بر ظن است چنانکه باین امر
شیخ حسن بن شهید ثانی علیهما الرحمه معترف شده و در کتاب معالم بمقام
رد و قدح بر کسیکه در جواز عمل بخبر واحد متمسک شده است باینکه خبر مذکور
مفید ظن است معتبر خواهد بود چنانکه شهادت دو عادل معتبر است
شرعاً به افاده ظن شیخ ممدوح گفته که حکم در شهادت منوط بحصول ظن نیست

که شارع گواهی دو عادل را مدار و شرط حکم گردانیده پس بانتفای شرط
که حکم مشروط هم منتفی خواهد بود و [illegible] آنست که سید مرتضی رضی الله عنه
اشاره بآن کرده است در بیان معنی اسباب و شروط احکام شرعیه مانند زوال
شمس و طلوع فجر نسبت باحکامیکه تعلق بآن دارد مثل وجوب نماز و امساک
از مفطرات صوم بخلاف نزاع که اینجا مفروض است که تکلیف شرعی منوط بظن است
تمام شد خلاصه کلام شیخ مرحوم مؤلف گوید این کلام خیلی سدید و متین است از
برای آنکه ما می‌بینیم که شهادت عادلین مثلا در بعضی واقعات مورث ظن هم نمیگردد
از برای وجدان بعضی قراین حالیه مخالف شهادت آنها و حال آنکه بر ما هم حکم بر
وفق گواهی دو عدل لازم میشود پس ظاهر شد که مدار بر حصول ظن نیست بلکه شارع
همین گواهی را مناط حکم و قبولش بر ما هم واجب گردانیده بنوعیکه دخول وقت سبب
نماز ساخته اگرچه در خصوص ظن نیز حاصل نگردد و [illegible] در اخبار بسیار که تنها
که ذم رای و هوی و ظن آمده بعضی اصولیین تاویلش نمایند بآنکه مراد از آن نیست
که کسی بمجرد رای خود و خواهش نفس ظنی باطل کند و بآن فتوی دهد و استنباط از احادیث
صحیح مرویه بطریق ائمه هدی علیهم السلام و ملاحظه عموم و خصوص نصوص و قراین
حالیه و مقالیه که دلالت بر تعیین یکی از معانی الفاظ مشترکه دارد نکند و ظواهر
قرآن و برائت اصلیه و استصحاب و امثال آن تمسک نکرده و بقدر وسع تفحص ناسخ
و منسوخ آیات و احادیث معمول بها و غیر معمول بها ننماید یا عمل بقیاس مصطلح فقهای
عامه نماید البته مورد لعن و ماخوذ و مصداق اخبار متضمن وعید بر حکم بغیر علم و
حکم بظن خواهد بود و ظاهر که حال مجتهدان امامیه خلاف آنست چه آنها برای
صلاحیت اجتهاد شروط معلومه مرقومه معین کرده و استفراغ وسع واجب دانسته اند
آری جمله امور مذکوره بر علمای عامه صادق است پس مذمت رای و اجتهاد و
ظن مخصوص طریقه ایشان باشد اول انتقاد نامسموع و مدفوع است بآنکه ستی یکی
آنکه احادیث منقوله صدور و ورای آن اخبار بسیار نصوص صریحه که بر نهی از عمل بظن عموماً

مذمت رای و هوی و قیاس و حکم بغیر علم و حکم بخلاف حکم الهی در اینها و مشابه از
خصوصیت ببعض انواع ظن دون بعض ندارد و حمل حدیث بر خبر صحیح معنی که قرینه بر
آن نباشد بالبدیهه و الاجماع باطل است و بر ناظر متبحر این از خفائی ندارد و
اینکه ضرورتی داعی نیست بر صرف آن از معنی صریح واضح بمدلول بعید ابعد چرا که
بر جواز اجتهاد کذائی و استنباط ظنی دلیل قاطع شرعی بنا بر مسلمه ثابت نیست تاویل
یعنی چنانکه دیدیم در اجماع شما نزد ما حجت قطعیه نیست و برای دلیل ظنی از مدلول
یعنی اخبار عدول نمیتوان کرد ... اینکه تمسک باستصحابات و براءت اصلیه
و ظواهر از کجا که استفاده از احادیث و ما ذوقت به در شرع است و غرض از این ابطال
حجیت آنها بتوضیح برهه تمامتر بدلالت بعضی احادیث کرده شد ... اینکه
عامه نیز بمجرد خواهش نفس لحاظ مفسدها نکنند که اکثری از آن نزد شما معتبر است
جایز نداند چنانکه در قول بحجیت ظواهر و براءت اصلی و استصحاب با شما شریکند و تقسیم
احادیث باقسام مشهوره که متاخرین نموده اند منتزع از طریقه شان است و ظن مجتهد
واجب الاتباع در حال خطا و صواب هر دو بحکم او عامل شدن متحتم دانند و مخطی
را آثم ندانند و فرقی که میانه هر دو فریق است بیش نیست مثل قیاس که آنها مطلقا
حجت میگیرند و شما قیاس اولویت را خاصه و آنها تقلید اموات را هم نافیات
لازم شناسند بخلاف شما و علی هذا القیاس که متفحص کتب فریقین بر آن مطلع
است و در صورتی بایستی که ائمه علیهم السلام نهی از ظن باین شدت و مد مبالغه
علی العموم نمودند بلکه باین چند چیز فرق که شما را مذمت میفرمودند و لیس الا اینقدر
احادیث آنحضرت بکثرت عدد رواة و اختلاف عبارات قلیل الحدوثی میشود که بر
تقدیر مصداقی برای آنها باین الامامیه بلکه مخالفین نیز باقی نمیشود الا قلیلا
نادرا و عقل صائب و وجدان صحیح این امر آنها منماید ... اینکه در اخبار و آثار معتمده
حکایت کرده که خدا عز و جل بنوه ماییه که برله دشمنان ما مروید که از جمله آنها خواهید بود و طریقه ظن
و اجتهاد و سلوک ائمه علیهم السلام و اصحاب شان بود بلکه اصلش از عامه است
جنس با یه احادیث را بهمت معنی صریح محمول کرد تا منهاج خاص شاخ سبیل عامه

این را بجو اید که ضوابط کلیه که از شریعت و اصول احکام بدست وارد داده و از آن استنباط
فروع نموده آید بلکه این امر مقتضای وسعت و دفع اضطرار بدینگونه میتوان کشد
که بهنگام سنوح مسایلی که اکثر به طریقی که خلاص از ورطه حیرت و نجات از بلیه
دوچار شده نظر آید احتیاط باید کرد و از برای آن یک ضابطه و کلیه مثل اباحت
اصلیه و استصحاب و ظاهر قرآن و در جهت مثل آن معین و منضبط ساختن یعنی در
صورت خلاص از ورطه اضطرار را تمثیلاً بیان میکنیم که اگر انسان در بلای گرسنگی
مبتلا گردیده و اشیای ماکوله میسور او نیست و چیزی باو بهم رسد که حلیت
حرمتش از شرع معلوم نیست باید که آنرا بقدر ضرورت بخورد که از هلاک محفوظ ماند
نه آنکه بگوید که اصل در اشیا اباحت است و بهمه حلالش پندارد و اگر در معامله
مبتلا شده است که در ان ثبوت حق احدی از متخاصمین من قبیل بینة الشرعی
نمیتواند یافت بهر سبیلی که دفع فساد و اطفای نایره فتنه تواند شد بعمل آرد
خصوصیت این با دلایل ظنیه حجیت و اگر در عبادتی اضطرار لاحق او گشته است
عمل بطریقی که جمیع احتمالات را فرا گیرد و بالیقین ذمه اش بری گردد بکند
چنانکه در حدیث آمده و پیش از این ایراد یافت که شخصی با امام علیه السلام عرض
کرد که مخالفان میگویند که هرگاه آسمان پوشیده یا تیره شود و قبله را نتوانیم
یافت شما چه اجتهاد برابر ایم آنحضرت فرمود و تشبیه چنین حال رد دید باید که
بهر چهار جهت نماز کرده شود و هر طایر که از این زیاده چه اضطرار خواهد بود که راه
علم قبله بکلی مسدود گردد و امام علیه السلام در چنین حالت هم اجتهاد را روا ندانست
و حکم باحتیاط فرمود پس ظاهر شد که اعتبار باضطرار یا اضطرار حیله جنبش
در ضمن شماها سلوک طریقه عامه بحسب جاه و ریاست است اعاذنا بالله و اما
اگر اضطرار مبیح عمل بظن است چرا مجوز عمل بقیاس فقهی متمسک عامه نیست و عامه
اگر عمل بآن نمایند چه قصور داشته باشند پس متروک نمودن عمل ببعضی انواع ظن
یعنی قیاس و عمل بانواع آخر ترجیح بلا مرجح است و اگر گویند که بطلانش منصوص
علیهم است گوییم که بطلان مطلق ظن هم منصوص علیه است و اخبار مشتمله بر تصریح

[illegible] مذمت آن و ذم عمل بغیر علم و وعید بر نهیا و ما سلف منقول شده اما
[illegible] آن نه شمای چه کرده در حال فقد ان بحثید بالکلیه و یا در صورت حدوث
حادثه که حکم آن ازین ادله موضوعه شما مستنبط نشود چه عمل خواهید کرد لامحاله
همین جواب خواهید داد که در حالت اولی از جمله اقوال علما و اخبار ظاهر را بر میگزینیم و
در صورت ثانیه باحتیاط عامل میشویم پس اخیاریان اگر از خوف خدا راه احتیاط
از دست ندهند چه بد کرده اند اکنون برای خدا با انصاف بگوئید که تعلیل
الجبال لله و کثرة الجراة در دین خدا شما نمائید یا ما [illegible] و اما اگر بقول شما تسلیم
انسداد باب علم در زمن غیبت حصول یقین در بسیاری از احکام ناممکن و آنچه
اخیاریین موسوم بیقینش نمایند ظن است لازم میگردد که ائمه علیهم السلام
با وجود جامعیت علوم اولین و آخرین و علم ماکان و مایکون و حاضر بودن
بر منبر و جامعه و امثال آن نزد شان علیهم السلام در چنین امر اهم اعظم که
از مقوله ما تعم به البلوی است که مرتبه کار را بر شیعه خود تنگ گرفته اند که چه
از آن چاره نیست و احتراز از غیر ممکن کنید و از اتباع ظن منع فرموده اند
و این قریب بتکلیف ما لا یطاق و منافی حدیث متواتر بین العامه و الخاصه
که لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام و مضاد آیه کریمه ما جعل علیکم فی الدین
من حرج و لو شدید است که نسبت چنین امر قبیح که هیچ مسلمانی بجناب حکمت و عصمت
[illegible] علمای اهل البیت علیهم السلام نکنند تا با عامه چه رسد بلکه این منقصت
سرایت بحضرت مقدسه ربوبیت میکند که نسبت ظلم با و لازم می آید تعالی عما
یقول الظالمون علوا کبیرا چرا که احکام ائمه علیهم السلام همه احکام الهی است
و اما [illegible] چون شما احادیث کتب مشهوره متداوله معمول بها ما وصف
تمام شدید دلایل بر یقینی الصدور بودنش از معصومین علیهم السلام که در
مقابس بسط و شرح گذارش داده شد ظنی الورود میگوئید و دلالت اکثر
احادیث را بر احکام ظنی میشمارید و جز بحدیث متواتر قطعی الصدور
نمیدانید و یقین عادی که اعتماد زمین بآن [illegible] ظن نام مینهید بر تقدیر تسلیم

قول شما

قوله ... تحصیل یقین در زمان حضور ائمه علیهم السلام نیز نهایت
اقل وصعب ونادر بوده باشد زیرا که محال است عادةً که جمیع اصحاب بر امام
زمان جمله احادیث مروی ایشان بالیقین وحاضرین یا اکثر ایشان از زبان خود
همان امام زمان شنیده یقین حاصل کرده باشند بلکه فی الواقع حال اکثر
احادیث اینست که مثلاً اصحاب صادق علیه السلام احادیث بسیار از امام زین
العابدین علیه السلام یا امام حسین علیه السلام یا امیر المؤمنین علیه السلام
با سناد و دیگر رواة بی توسط صادق علیه السلام روایت میکردند وبعضی احاد
بواسطه باقر وصادق علیهما السلام روایت مینمودند وهمچنین اصحاب امام رضا
علیه السلام بیشتر احادیث بیاسناد و رواة بلا واسطه ائمه متوسطین از باقر
علیه السلام وبعضی بواسطه آن امام وآبای کرام شان منقول مینمودند و در
حدیثی کثرت رواة بمرتبه که تحت مسلمات شمایل تواتر وافاده یقین ...
بعد واحد از اصحاب ائمه علیهم السلام قطعاً معسر نبود والبته شیعیان و
موالیان که از سعادت حضور وقرب ائمه علیهم السلام دور ومتفرق در بلاد
واقطار بوده اند واز برای سوال بر مسئله بحضور ائمه علیهم السلام نمی
توانستند رسید ناگزیر اخذ احکام در روایات با سناد راویان میکردند و
برای هر شخصی یقینی که اکثرا اصولیین یقین گویند حاصل شدن خیلی تعذر
داشت واین همه ظاهر است پس عقل سلیم آبی میشود از ینکه ائمه علیهم السلام
با وصف اینچنین ضرورت رجوع بظن واضطرار مردم بسوی ظن اینقدر را
اصرار ومبالغه در نهی عمل بظن فرمایند واز ین معلوم شد که یقین بعدد
احکام شرعیه همین یقین عادی است وتحصیلش در غیبت هم ممکن است
واضطرار بطرف ظن نیست وتحصیل یقین در زمن غیبت اصلا تعذر ندارد
وانکار شان انکار بداهت است واولیات است چه مراد از یقین عادی اطمینان
قلب واذعان باسعای تفحص آن فی نفس الامر است واین دعوی
در مقدمه ... ما حسن ... البته ثابت شده وعلمای اصولیین نیز اینگونه

یقین را در احکام شرعیه معتبر دانسته و سمی بیقین کرده اند هر که خواند کتب اصولیه
راجع شود و در باب دوم بدلایل قطعیه اثبات یافته که صحت احادیث کتب
مشهوره یقینی است و اینکه شما این را ظن می نامید اگر باصطلاح خاص شما
است منافشه نداریم و اگر معنی یقین ظن نزد شما همانست که ما میگوییم
این تدلیس برای اغوای عوام و سفها است بنمیند که اخبار بین از عمل بظن
تا رب اند و خود مرتکب آن میشوند علاوه میگوییم که مدار اکثر یا الفاظ و اسناد
نیست عرض متعلق بمعنی و سنی است و در این سنگ عنوان کرده که ما عمل بیقین
بمعنی اطمینان نفس میکنیم خواه نامش ظن گذارید و خواه یقین و در ادله
مقرره شما اینگونه اطمینان دست نمیدهد لیس مصداق احادیث نهی از
عمل بظن از او سما ست و اما اینکه قبول داشتیم که در غیبت اجتناب از ظن
محال عادی است اما میگوییم که در صورت دو مقدمه جمع شده یکی حرمت
عمل بالظن باخبار متواتره و دوم عدم امکان احتراز از آن در عصر غیبت
بقول شما و فهم فهیم باید یافت در بحالت حکم تا آن میکند که مهما امکن تجنب
از ظن باید شد و در جای عدم امکان عمل بآن اضطرارا باید نمود و هر که
با وجود امکان حذر عمل بظن نکند ازو بنده است که حتی الامکان
تجنب از آن بکار برد و این امر از اخبار بین صادق است که مهما امکن
تجنب از ظن میباشند چه بنابر زعم شما اکثر احادیث کتب متنازع فیها
ظنی الورود است و علاج آن از ما و شما نمی تواند شد الا می باید که
بمثله این احادیث عمل بران کنیم که یقینی الدلاله بر احکام باشد اگر چه ظنی
الورود است تا این جهة عمل بیقین شود هر چند من جهة اخری عمل بدلیل
ظنیه است تا بقدر امکان اجتناب از ظن صورت گیرد و این ما میکنیم
و شما باستصحاب و برائت اصلیه و ظواهر و غیرها تمسک مینمایند و ما چه
را دوال بر حجیت اینها می انکار میدود دلالت ان احادیث بر حجیت اینها
یقینی نیست ظنی است علاوه بر هم شک است مطلق برین امر عمل بظن

[illegible]

... زیرا که هم جهت ورود و هم جهت دلالت و با تحقق امکان احتراز از محذور
... پس طریقه ما اقوی و اصوب از آن است و از اینهم تنزل میکنیم و میگوئیم که اگر
دلالت احادیث متمسکه ما بر احکام شرعیه یکایک آنها قطعی نباشد لااقل که از روی
اخبار متمسکه شما مرتبت آن را منحصر دانند شما قوی تر است پس ما بظن قوی تر نزدیک
بجزم عالمیم و شما بظن ضعیف دورتر از یقین و در بحالت انصاف از شما میطلبیم
که از تعصب و تعسف درگذشته بگوئید که جرأت در دین که میکند و خایف از خدا و
محتاط کیست حالیا از این قدر بر این رساله که تعالیها و عنوان رسالها بحجاب
و قوت مسلک اخبار عزیزنا از وضوح رسید که هیچ صاحب تمیز و مسلک را ریب و شک
باقی نماند و مرهم قلب قلب را دوائی نیست مگر خدا انصفیه اش کند و پناه می بریم
بعنایت او از آنکه اغراض را زیاده کرده اند و منه الهدایة الی الرشاد والتوفیق لصلاح
والسداد ... با اصولیان میرسد که در بادی الرای بعضی احادیث را سند برای
جواز تقلید علما سوای معصومین علیهم السلام کرده اند از آنجمله آنست که طبرسی در
احتجاج از امام عسکری علیه السلام روایت کرده در تفسیر و آیه فویل للذین یکتبون
الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله که امام علیه السلام فرمود این آیه در حق
قومیست از یهود تا آنکه فرمود که مردی بصادق علیه السلام عرض کرد که هرگاه این عوام
یهود کتاب را نمیشناسند مگر بانچه میشنوند از علمای خودشان پس چگونه مذمت
کرده است بتقلید و پذیرفتن اقوال از علمای خود و عوام یهود نیستند مگر مثل عوام
ما که تقلید عالمان خود مینمایند صادق علیه السلام فرمود در میان عوام ما و عوام یهود
فرقیست از جهتی و برابری از جهت دیگر اما از جهت مساوات پس بتحقیق خدا مذمت
عوام ما بتقلید علما کرده است چنانکه مذمت عوام آنها نموده و اما از آن راه که در میان
هر دو فرق است آنست که عوام یهود شناخته بودند علمای خود را بدروغ و حرام خوردن
و رشوت گرفتن و احکام الهی را تغییر نمودن و مضطر بودند بقلوب خود بسوی
آنکه هر کس چنین کند او فاسق است و جایز نیست آنکه راست گوید بر خدا و نه واسطه
در میان او و خلق او یعنی علم اضطراری با این معنی داشتند که از اخبارشان نبود

... این مذمت انها کرد و همچنین عوام ما که بشناسند از علمای خود
ظاهر را و حرص کلبی بر دنیا و حرام ان پس کسی که تقلید کند مثل انها را او
مانند یهود است که مذمت نموده است انها را خدا به سبب فاسقان علمای خودشان
پس از فقها کسی که نگاه دارنده نفس خود و دین خود و مخالف خواهش نفس خود
و فرمان بردار مولای خود باشد برای عوام رواست که تقلید او کنند و اینچنین نمی
باشند مگر بعضی فقهای شیعه نه همه آنها و بدرستیکه هر کس ارتکاب بدیها و قبیحها
کند مثل ارتکاب علمای عامه پس قبول مکنید از آنها که از جانب ما گویند
چیزی و کرامت نیست و بسیار شده است آمیزش کذب در آنچه مردمان بر میدارند
یعنی روایت میشنوند و میکنند از ما اهل بیت برای همین امر زیرا که فاسقان
بر میدارند از ما پس تحریف میکنند آنرا تمامه بسبب جهل خود و میگذارند اشیاء
را بر غیر وجه آن بجهت کمی شناخت خود و دیگران اند که قصدا دروغ می بندند بر ما انتهی
نعاده و این حدیث در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نیز مروی است و جواب
از جانب اخبا... این است که در حدیث از تقلید مراد عمل بروایت است نه برای
اجتهاد و ظن و قراین برین اراده موجود است یکی اینکه در اوایل کلام خود امام
علیه السلام مذمت تقلید فرموده چنانچه از عبارت حدیث نمایان است که اما از جهت
مساوات پس تحقیق خدا مذمت عوام ما بتقلید علما کرده است الخ و از این مستفاد
شد که اصل تقلید مذموم است لاسیما تقلید رای چه عوام یهود مقلد رای علما
خود بوده اند و اینکه انحضرت جایی که فرق در میان عوام ما و عوام یهود بیان
نموده بد و حال عوام انها و قبایح شان مذکور نموده از حرام خوردن و رشوت گرفتن
و اینکه نیز میگویند که احکام الهی را متغیر گردانیدند و ... حکم بظن و رای
بخلاف امر الهی که در حال وقوع خطا از مجتهد میشود بعینه حکم جناب باری است
اینکه بعد از این انحضرت شروط جواز تقلید که مذکور فرموده است یکی از ان مخالفت
خواهش نفس و فرمان برداری مولی است و در صورت خطای اجتهاد این امر
مفقود است و اینکه امام علیه السلام بعد آن حال آمیزش کذب در
روایتی که مردمان از ائمه علیهم السلام تحمل ان میکنند بدو نوع ذکر کرده نوع اول

تحریف آن بجهل و وضع اشیاء بر غیر وجه آن بسبب قلت معرفت دوم افترا عمداً
بر ائمه علیهم السلام و ملزوم نوع اولین بر وضع دلایل ظنیه برای استنباط
احکام و حمل حدیث بر معانی موافق مدعای خود و مخالف احادیث صریحه بطلان
عمل بظن که اصولیین بعمل می‌آرند صادق است چنانچه ائمه علیهم السلام ارشاد نموده
که چنان تعبیه شده که بعضی فقهای شیعه را جمعی پیدا گشته که مسلک احتیاط و
تحرز از آرای و هوای نفس که اخباریین مستند بر آن می‌آید که در زمان غیبت
… باصولیین قلیل اند و اکثر طبایع امام تحت مطبوع و لذیذ بودن حکم بالرای
و مرغوبیت عقل و هوای نفس در آن مایل بطریقه اجتهادات بلکه در زمنه حضور ائمه
نیز مخصوصان اصحاب … که مدح شان در اخبار آمده قلیل بوده اند و تقلید
جنس کسان نه تقلید آنهاست تقلید معصوم علیه السلام است معهذا در آن عهد
هدایت بهدایت حضور ائمه از وجوه کسی که تا مل بهوای نفس بوده اند …
مظنی متصور نبود که دفع آن باحادیث صریحه نمودند رای و قیاس و هوی و ظن ائمه
خود منع نموده بخلاف زمان غیبت که در آن شیوع این امور افزوده و طریقه ائمه علیهم السلام
بی شایبه آراء و خواهش‌های طبایع بسیار کم گردیده پس چرا تقلید ظنون
از تحدیث ثابت میکرده … در کتاب کافی از بعض اصحاب از ابی عبد الله علیه السلام
روایت است که آنحضرت فرمود آیا دیدی که اگر تو حدیثی گویم امسال پس از آن سال آینده
نزد من بیائی و خلاف آن تو حدیث گویم بکدام یکی از آن هر دو عمل خواهی کرد گفت
بحدیث امام علیه السلام عرض کرد که اخذ میکنم بحدیث آخر حضرت فرمود خدا رحمت کند ترا
انتهی و در کتاب مذکور از معلی بن خنیس مروی نموده که گفت بابی عبد الله علیه السلام
گفتم که چون بیاید حدیثی از اول شما یعنی امام متقدم و حدیثی از آخر شما یعنی
امام متاخر بکدام یکی از آن اخذ کنم پس حضرت فرمود عمل کنید بحدیث اول تا برسد
بشما حدیث از امام زنده پس بقول او عمل کنید راوی گوید پس از این امام علیه السلام
فرمود که بخدا سوگند که ما داخل نمیکنیم شما را مگر در چیزیکه گنجایش دارد
بشما انتهی و با این مضمون احادیث دیگر نیز وارد است اول بعضی اصحاب که قول شان

بعد انتقال حیات هم کالمیت است از اینکه نه احادیث احتجاج میکنند بر اینکه قول مجتهد
میت را مثل قول امام کرده‌اند معمول بها باید کرد و بقول حی واخذ باید کرد پس
مسئلهٔ قول المیت کالحی بی سند است کلام معصوم نیست و بر ارباب فطنت پوشیده
نیست که این زعم باطل محض است زیرا که انقسام و بیان وجوه ترجیح بین اخبار
المختلفین در روایات و مخصوص است بازمانه شهود ائمه علیهم السلام چنانچه شیخ صدوق
علیه الرحمه بر همین معنی حمل کرده است و در اوان غیبت بسبب طول عهد و تمادی ازمنه
تقدم و ورود یک حدیث بر حدیث دیگر معلوم نمودن صعب و متعذر است و نیز ترجیح جمله
احادیث ائمه لاحقین بر احادیث ائمه سابقین در عهد غیبت ممکن نیست پس این وجه ترجیح در
زمان غیبت ضعیف است و متروک علاوه بر این مسای اختلاف در اقوال امام باقی
و حال بر تقیه است چه در عصر ائمه متقدمین علیهم السلام تقیه بسیار بود و زمانی چند آنکه
متاخر شد تقیه کم و شیوع مذهب حق زیاده گردید این امر از کتب سیر و تواریخ معلوم است
و نیز دلالت میکند بر آن حدیثی که در کافی از چند نفر اصحاب ما مرویست که راوی گوید عرض
کردم با بوجعفر ثانی علیه السلام که فدای تو شوم مشایخ ما روایت کرده‌اند از ابی جعفر و
ابی عبدالله علیهما السلام و تقیه شدید بود پس پنهان کردند کتابهای خود را و روایت
کرده نشده از آنها و هرگاه مردند بازگردید آن کتب بجانب امام علیه السلام فرمود روایت
حدیث بآن کتابها کنید که آن حق است انتهی و از حدیث ظاهر که تقیه [illegible] بسیار
بوده در عصر ائمه متاخرین علیهم السلام کم شد و اختلاف بجهت تقیه و ترجیح قول اخیر
بر اول مستلزم جواز ترک قول میت بقول حی کلیةً نمیشود بلکه حمل این نوع اخبار
بر همین معنی واجب است چه قول امام علیه السلام در حدیث دیگر بر آن دلالت دارد
و آن اینکه ما داخل نمیکنیم شما را مگر در آنچه بشما نیکی است [illegible]
محملی صحیح جز تقیه نیست و مؤید است حدیثی صریح تر از این که در کافی از ابو عمرو
کنانی نقل نموده که گفت ابوعبدالله علیه السلام بمن فرمود آیا می بینی که اگر بتو
حدیثی گویم یا فتوایی دهیم پس از آن نزد ما بیایی و سوال کنی از آن پس خبر دهیم
ترا بخلاف آنچه خبر داده بودیم بتو یا فتوی بدهیم بکدام یکی از آن بر دو حدیث و فتوی عمل

کفتیم عمل کنیم چاره تر از آن بود و بکذار فرو مکرر امام علیه السلام فرمود که رسیدت
کفتنی با اباعمرو خدا ابا کرده است مگر از عمل عبادت که در پنهان نکاه باشی بجا آورند
که اگر چنین نکنند برابند آن [illegible] است برای من و شما اشد ابا میکند برای [illegible]
خود حجة تقیه انتهی و در حدیث که تصریح بلفظ تستر و تقیه است احتمال تاویل نیست و چون
موز و دیگر احادیث بلکه موضوع مسئله نیست [illegible] بر همان معنی اگرچه بصراحت لفظ
تقیه نباشد محمول نمودن ضرورت افتاد و با قطع نظر از آنها میگوئیم که اگر این وجه قدر ترجیح
کلام معصوم نسبت بر کلام مجتهدین نباشد و احکام ائمه علیهم السلام متبدل از زمانی در حیات
زمان متبدل نشود که مفاد حدیث متواتر که حلال محمد حلال ابدا و حرام محمد حرام ابداً
باطل شود معهذا عدم تغیر احکام معصومین علیهم السلام از قبیل ضروریات
مذهب بلکه ضروریات دین است و لو سلمنا که قول امام آخرین راجح و کلام امام اول
متروک باشد بلا تقیه کلمة ما نحن فیه بعلاوه بطلان موت قول مجتهد است چرا که بود
چرا که احادیث در افادات ائمه علیهم السلام وارد است و آنها معصومین بودند نه در
افادات غیر معصومین و این را بر آن قیاس کردن مع وجود سبب باطل است [illegible]
قیاس نزد جمهور اصولیین هم حجت نیست دوم آنکه قیاس مع الفارق است
زیرا که اقوال ائمه علیهم السلام همه مسموع و مروی از جناب نبوی صلی الله علیه و آله و معلوم
بوحی سماوی و یقینی است و بر تقدیر تسلیم اینمعنی که مدار اختلاف فتاوی ایشان بر تقیه باشد
وجه آن بر ما مکشوف نیست و مناط اختلاف فتاوی مجتهدین احیاء و اموات [illegible]
ظنون و آرای همدیگر است پس قیاس نمودن درست نباشد [illegible] در حدیث
حلال بین و حرام بین الخ شطری از مباحث قبل از این در محل ترجیح احاد ترقیم یافت
و اینجا برای زیادة ایضاح و ازالة توهمات ناشیه ایراد کرده می آید که بعضی از قاصران
فاقد البصیرة معترض میشوند برین نهج که مراد از شبهات آنست که دلایل حلت و
حرمت آن متعارض شود و یکی بر دیگری مرجح نتواند شد و آنچه حرمت آن نصی
[illegible] الاسلام که از شبهات است بلکه از مقوله حلال و مباح است و قیاس کردن آن بر شبهه

قیاس مع الفارق والقضا جایز است که در حدیث حکم اجتناب از مشتبهات محمول
بر استحباب باشد نه بر وجوب اقول استغفر الله عما نسبه سبحانه اولا اگر در آن ادله حلیت
و حرمت متعارض باشد مسلم که از باب شبهات است لیکن چون صدق مفهوم کلی بر یک
جزئی منافی صدق آن بر جزئی دیگر نیست مفهوم کلی شبهه بر فردی که ذکر کرد اعنی چیزیکه
در آن ورود نهی معلوم نباشد نیز صادق است و وجه صدق اینکه داخل حلال بین نمیتواند
شد از اینکه اباحتش در شرع مبین اعنی ظاهر نما نگشته و در حرام نیز داخل نیست
بهمین وجه و از احادیث متواتره معلوم است که جمله احکام حلال و حرام که
احتیاج عباد الی یوم النشور از جناب الهی نازل و نزد ائمه علیهم السلام محفوظ
است پس درین امر مفروض هم خواهد بود و محتمل اباحت و خطر است معا و یعنی
شبهه نیست مگر همین و انعکاس نیست اندراج دو فرد تحت کلی واحد است و این قیاس
کردن قیاس مع الفارق است و ثانیا اینکه اگر بقول شما انحصار افراد شبهه
نباشد مصداقی برای این حدیث در خارج یافته نشود و کلام رسول خدا علیه و علی عترته
الصلوة والثناء قلیل النفع بلکه خالی از فایده باشد والعیاذ بالله ثالثا
ملازمه اینکه مقتضای اصول شما اینست و بر شما لازم میگردد خواه قایل باین باشید
یا نه که انچه در آن دلایل حلیت و حرمت متعارض باشد حکم بحلیت آن کنید زیراکه
اگر یک دلیل از ان ادله راجح بود حکم باباحت یا بمحظوریت آن متعین میگردید
و بر تقدیر مساوات همه در قوت بحکم اذا تعارضا تساقطا بقاعده معمول یکی هم
رو خواهد داد و اصل برائت و اباحت است نزد شما و وجود دلیل حرمت کالعدم است
پس با انضمام دلیل برائت اصلی دلیل اباحت راجح و قوی خواهد شد و درین هنگام
چیزی را که شبهه میگفتند مباح شد شبهه نماند و صورت دیگر که انرا شبهه مینامیم
اعنی انچه در آن نص حرمت بما نرسیده بزعم شما داخل شبهات نیست پس برای
مفهوم شبهه غیر این دو فرد که حالش بیان کردیم بنا بر مظنون شما فردی
در خارج پیدا نیست و غیر از این وجودی ندارد و تقسیم احکام الهی باقسام ثلثه
بعضی از ان موجود فی الواقع نباشد و نفی اثبات اگرچه بر سبیل کرامت باشد عبث است

ضعیف و عسر شدید است و در شریعت سهله محمدیه حرج و تکلیف نیست بنا بر این اخبار
مسلک اصول اولویت دارد و مجملا احوط اجتناب از مقالات بخشتر تطیر یافت حالیا
بنای اثبات و حالی نمودن بر اهل یقین بتفصیل بیان میکنیم که اصلا درین منهج قویم
و مرام مستقیم عسر و ضیق نیست و خطر المفطن مطلقا نداریم لهذا اشد حیثیه از سایل
می آوریم که از آن کیفیت عمل اخباریین بطریقه احتیاط در مواضع شبهات بوضوح گراید
و مرجع آن بجانب احتیاط عمل منصوص است مثال هرجا که حدیث صحیح محتمل حرمت و
کراهت فعلی وجودی باشد و وجه معاصی و ترجیح یکی از دو احتمال قطعا نیابند
نظر بر احتیاط ترک آن فعل یا عدم جزم بحرمت و عدم تفتیش ما علمش بالیقین
می باید مثال آنکه از حدیثی صحیح محتمل وجوب و حرمت فعلی باشد مثلا امری صیغه ارشاد
اعمال تهدید داشته باشد مصداق توقف و احتیاط در اینجا نیز ترک آن فعل است
و وجوب ساقط چه در وجوب و حرمت هر دو احتیاط ناممکن است که آن جمع نقیضین است
و چنین امر مطلوب شارع بالضروره نمیتواند شد و احتیاط واجب است الا بقدر امکان
و طاقت و وجوب ساقط است بعدم علم آن و مقتضای حدیث ما حجب الله علمه
در روایت زنی که با حاجیان بود و حایض شد ابو جعفر علیه السلام احتیاط و ترک احرام
از او پسندید چنانکه سابق مذکور شد شاهد بر این امر است مثال جائیکه حدیثی
صحیح احتمال وجوب و ندب فعلی دارد از تعیین یک احتمال و اعتقاد آن سکوت
و توقف باید کرد و حکم قطعی بوجوب یا استحباب نتوان کرد مگر در حالیکه هر دو احتمال
مساوی باشند یا ظاهرش مرجح وجوب است هر چند از عدم حصول علم وجوب ساقط است
الا احوط ایقاع فعل است به نیت مطلق قربت یا تردید نیت یا ذکر احتیاط در
نیت و اگر ظاهرش ندب است بمجرد احتمال ضعیف مرجوح وجوب احتیاط نمی باید
مثال در مقامیکه اشتغال ذمه بیکی از دو فعل وجودی معلوم و در جهت یکی علی
التعیین تردد باشد جمع بین الفعلین باید کرد به نیت قربت یا مطلق وجوب
چنانکه در اوان غیبت در وجوب عینی جمعه یا تخییر نماز ظهر عوض آن مشکوک است
بجهت اختلاف احادیث از مصداق احتیاط و توقف است که جمع نماید مطلقا

عشق نمود و نمود نماز تمام نکرده بود که فسخ آن حرمت و تجدید او را قصد کرد و مقتضای
احتیاط جمع بین القصر والاتمام است در آن نماز دیگر که فسخ نیت اقامت کرده است مثال شخصی
بفقدان آب تیمم نماز میکند و در اثنای نماز آب میسر گردید اینجا بنا بر احتیاط
نماز تیمم تمام کرده بوضو اعاده باید نمود و جمعی از اصولیین درینجا فتوی بصحت نمازش
با تیمم میدهند کرده و علت آن پیش از تیسر آب معلوم است پس بعد از آن هم
بحکم استصحاب باقی خواهد ماند و وقع این بحث با تفصیل در ما تقدم نموده شد نیز
مثال شخصی نکاحی کرد که در صحت و فساد آن اشتباه افتاد بر شوهر ترک جماع زن
و منع از آن واجب است و اگر آن زن محارم است ترک نکاح با تحریم هم و همچنین
با خواهر این منکوحه بنکاح مشتبه عقد بستن محظور و می باید که یکی از سه امر عمل
آرد طلاق بدهد زن را یا عقد صحیح جدید کند یا اگر زن بنفقه فقط راضی شود
بر آن اتفاق نماید و اگر زن طلاق یا عقد جدید را طلب کند بر مرد قبولش واجب است
و اگر ابا و امتناع کند حبس او واجب است از قبیل امر معروف و نهی منکر و اگر یکی
ازین دو چیز قبول نکند دیگر بر حبس او ملازم است از باب وفاء بشرط که زن
برین امر راضی نباشد مثال باغی فروخته شد که در صحت بیع آن شک است
بایع و مشتری را تصرف در میوه آن جایز نیست و نگاهبانی و فروختن میوه جائز
تا زمانیکه حق ظاهر شود و اگر یکی بدیگری تکلیف اقاله و فسخ بیع کند یا تجدید صیغه
خواهد دیگری را اجابت آن واجب و اگر ابا یا جبر از نماید حبس از باب نهی منکر
و وفاء واجب است مثال شخصی غسل روز جمعه کرد و وضو نداشت پس از آن شک کرد
در صورتیکه وضو بعد غسل جمعه بدعت است یا واجب و از تحصیل علم بحکم شرعی درین مسئله
عاجز است وضو بر نفس احتیاطاً واجب باشد چه یقین باین امر حاصل که اشیائی
که موقوف بر طهارت و بدون آن باطل است ذمه او بآن اشیاء مشغول است مانند
نماز و امثال آن پس مقتضای احتیاط وضو کردنست و وضو بعد غسل را نوعی بدعت
است که علم حاصل نشده باینکه غسل در بسیار از وضو غنی میکند و حال آنکه علم حاصل
نیست بلکه مورد جهلش بحکم الهی است و مجتهد حاکم نیست که شک کند در حکم نفی آرد

و مال همه و افقرست اعنی احتیاط که به وجه لنفس احادیث متواتره دال است بعد آنکه
نظر کنی که بر شخص احتیاط بقدر وسع واجب است بجهت بطلان تکلیف فوق الطاقه
پس می باید که انسان در حال تحیر رجوع بشخصی نماید که از وی عالم تر با حادیث ائمه
هادین علیهم الصلوة والسلام و حاکم بیقین باشد نه بظن و اجتهاد زیرا که رجوع
بعارف احکام معصومین نیز از باب احتیاط است و اگر چنین کسی را نیابد یا از وصول
باو عاجز باشد یا غافل باشد بقدر وسع و قوت ممیزه و فهم خود احتیاط نماید چه زیاده
از طاقت مکلف نیست والله اعلم [illegible] و چنانچه یاد کرد در بعضی مواضع نظر بر دفع حرج
و ضرر که شرع مدار بر ظن گذاشته مثل ظن ضرر صوم بمریض و ظن جهت قبله و
امثال آن و تخمین میوه بر درختان و در محاظ اهل خبرت معتبر است و در
صورت عجز یا غفلت مفوض بمکلف خود شده است که آنچه بخاطرش رسد بر آن
عمل کند مراد از آن نه اینست که بی تامل هر چه بهوای نفس خواهد بکند اختیار
دارد بلکه خوف خدا پیش نظر داشته بذل وسع و تامل باندازه فهم نماید و
بغلبه ظن عمل کند و این امور از قبیل نفس احکام الهی نیستند از جنس متعلقات
احکام اند یا بمعنی که مثلا حکم شرع در باب صوم مریض اینست که اگر روزه او را
ضرر کند افطار نماید پس حکم شرعی جواز افطار است که در آن بظن عمل نمی باید
و اخباریان آنرا محظور دانند و ضرر صوم بمریض شرط این حکم متعلق آنست
و همچنین حکم شرعی وجوب نماز بسمت قبله است و تعیین جهت قبله بیقین یا ظن از
متعلقات این حکم و شرع بضرورت دفع ضیق و حرج درین متعلقات ظن را
مناط عمل گردانیده بخلاف ظن در نفس احکام الهی از حلت و حرمت و وجوب
و کراهت و ندب که دران اذن از جانب شارع بظن نرفته و حرج هم متصور نیست
بلکه بالعکس در عمل بظن فتن و مفاسد لا یخفی است کما مر مرارا و بعضی ناقصان
و معاندان که از جهل مرکب یا عصبیت طریقه مذکوره احتیاط را اجتهاد و عمل
بالرای شمارند و یا تجویز عمل بظن در متعلقات احکام ساری بنفس احکام شرعیه
پندارند و اخباریان را معرض طعن و الزام برعم باطل خود می رانند [illegible]

و [illegible] خارج شدن از ایمان و اسلام بسبب ترک نوروز [illegible] و حمل [illegible]
[illegible] پوشاک عجمان و ترک خوردن درعین بعد [illegible] مسائل و غیر ذلک
و حاصل آنکه اکثر آنها بلا معارض اند و موافق عامه هم نیستند که احتمال تقیه [illegible]
برود انتهی حاصل کلام او اول در ضعف استدلال بر توجیه [illegible] لکن
بجهت [illegible] میکنم تحسین آنکه مراد از [illegible] مقید من حیث
آن آنها بند که عامل باجتهاد و ظن و محدث آن در قدیم الایام بوده اند مثل
ابن ابی الجنید و ابن ابی عقیل و اتباع شان پس مسایل آنها خارج از مبحث است
و اقوال متاخرین را که سالک مسلک اخبار باشند بر اقوال [illegible] الله رجحان
ملکه کتب جمیع علما متروک است چنانکه شیخ ابو جعفر طوسی در رسالهٔ ابن
ابی عقیل نوشته که از باعث عمل او بقیاس کتابهای او را متروک و مطروح
نموده اند و اگر مراد از قدما اصحاب ائمه علیهم السلام اند که اخباریان در حقیقت اتباع
آنها بجهت صحت مسلک شان [illegible] ائمه علیهم السلام میکنند و نسبت بهمان طریقه
اصول را [illegible] میگویند پس ظاهر است که بیان مسایل و تدوین کتب فقهیه بدین
رسم و ترتیب که متاخرین میکنند معمول و رسم آنها نبود و مصنفات شان جمله احادیث
و اکثری از آن موسوم باصول است و اگر مقصود از متقدمان از علما بند که بعد
غیبت کبری [illegible] مسلک اصحاب ائمه علیهم السلام عامل باخبار و محترز از ظن و
اجتهاد بوده اند پس میگوییم که اولا [illegible] مسائل آنها که نزد اخباریان مرجوح و مسائل
متاخرین راجح باشد بسیار کم است چنانکه [illegible] ثانیا آن مستند
و اقاویل علما را باید دید که قول متاخرین اگر مرجح شده است آنها عمل بطریقه اصولیان
نمایند با اخبار و اختلاف میانه احکام متاخرین و متقدمین که واقع است قول
متاخرین مستند باحادیث و مبنی بر ضابطه ماثوره از ائمه اطهار سلام الله علیهم
است یا بر ادله ظنیه اگر معلل باحادیث و قواعد القا فرموده معصومین علیهم السلام
است و فتوای متقدمین که اخبار است آنها مفقود است [illegible] باشد
پس سبب اختلاف در میان چنین احکام متقدمین و متاخرین تغایر اجتهادات و ظنون یکدیگر

مخواهد بود بلکه اصحاب ومدرسین آنکه متقدمین فتوی بحدیث تقیه داده یا بوجهی
از وجوه مرجحه ترجیح آنرا عمل کرده یا از بنا [illegible] باحد من الوجوه مقتضی
توقف وتخییر یکی از دو حدیث متعارض عمل نموده باشند ومتاخرین اخباریین بر حدیث
دیگر خلاف [illegible] که تقیه نیست بامقتضای تخییر بر حدیث مخالف آن عامل
شده باشند ودر صورت هر دو آثم نیستند چه سابق بیان کرده شد که اینگونه اختلاف
فتاوی بنا بر مسلک اخباریین هم جائز وواقع است سخن در اختلاف آن با اختلاف
ظنون است والبته یکی از هر دو اعنی متقدمین ومتاخرین اخباریین اگر خلاف
قاعده منقول از معصومین علیهم السلام در عمل باخبار حدیثی را مرجح کرده یا بوجهی
آخر در افتا خطائی ازو سر زده باشد بعقیده اخباریین آن خطا معفو
ومثبت مواخذه است خدای عادل رحیم جز آنکس که بد یا مجتهد مانند اصولیین
خطای مفتی را کالمعدوم یا موجب اجر میگویند ودر صورت خطای متقدمین
البته قول متاخرین را رجحان باید واگر خطا نکرده اند احکام متاخرین زینهار نه
مرجح خواهد بود واینکه مصنف مذکور گفته که در اکثر جاها مقدمه [illegible] است
خلاف واقع است بلکه در میان اکثر مسائل متقدمین ومتاخرین اخباریین
توافق است وانحراف مصنف [illegible] مهارت او در فن احادیث ومجمع کتب متقدمین
است یا عمداً الکتمان حق وتدلیس بکار می برد وبین آنکه اختلافات شتی و
ومذاهب متنوعه که با اختلاف اجتهاد وظنون بین الاصولیین واقع است واکثر
احکام اجتهادی منافی حدیث ودر هر زمانه مجتهدان بسیار بر میخیزند واستنباط بر حکمی
نظر دیگر میشود وبعد موت او متروک میگردد واز جمله احکام مذکوره بعضی
موافق احادیث هم می افتند چرا که آخر احکام منحصر در پنج قسم اند واجب وحرام
ومکروه ومندوب ومباح ودر احادیث هم حکمی خارج ازین اقسام خمسه نیست
وعلی هذا القیاس احکام اجتهادیه پس اگر هر دو متفق شوند چه عجب لیکن
ازین بحث ذریعه اصول چگونه معلوم شد سوم آنکه آنچه میگویند که اگر فقه
اصولیین نمی بودند سمت مشکل افتا وبکلی [illegible] ناظر یافت که اخباریین استنباط
احکام برطبق اصولیین کرده واز فتاوی ایشان گرفته اند نه از احادیث ودلایل

و احادیث همانست که اصولیین فهمیده اند انتقول خیلی نامربوط است چه مطالعه کنندگان
کتب قدما و متأخرین میدانند که شان مزین اخباریین تمامها که تألیف نموده
و تجدید مسلک قدیم کرده اند بر مسئله از آن مسایل باحادیث هر که بر و تغییر متمسکان
به اخبار ائمه اطهار است و استنباط از ظواهر با مسائل برأت اصلیه و استصحاب و نظیر
آن نیست چنانکه شیخ محمد عاملی در وسایل الشیعه و عبدالله الامین بعمل آورده و اخبارین
علماء هرچند باعتبار زمان اخیر اینها از متأخرین هستند اما نظر باختیار مسلک
پیشینیان محسوب از زمره شان باشند و مسایل اینها مسایل متقدمین است
در مقدمه کتاب تقدم طریقه اخبار و حدوث منهج اصول بعد از آن و اعتراف
اصولیین باین امر بخوبی ثبوت یافته است پس طبع سلیم از اعوجاج حکم
میکند که در اکثر یا قلیلی از مسایل استنباطات ظنیه اصولیین با احکام اخباریین
موافق افتاده است خواه متمسک بآن و توالی باینها باشند و خواه نباشند که آن امر آخر است
نه آنکه نسبت [illegible] اهمال طریقه اصولیین یا اخباریین کرده اند چه نسبت تقلید یا
اتباع بالانتحال [illegible] نه بمتقدم اخباریین اینکه تأویل احادیث بمعنی
کراهت و استحباب اگر [illegible] اخباریین هم نمایند خارج از آن اصول کلیات [illegible] که ائمه علیهم السلام
فرموده اند چه آن [illegible] و محتمل است و کثیر احتمالی از آن بیرون میرود چنانکه حدیث
مروی از امام رضا علیه السلام در عیون الاخبار که در ما قبل ایراد یافت بر آن دلالت میدارد
و مقصود از چنین تأویل رفع تعارض بین الاخبار حتی الامکان است که منافی
طریقه اخباریین نیست و اینکه اصولیین نیز حسب تأویل اخباریین آنرا تأویل
کرده اند چه ضرر دارد و استقامت مسلک ایشان از این ظاهر میگردد که اینگونه
موافقت اینها با اخباریین جبر نقصان عمل بظن و اجتهاد و خلاف امر
معصومین علیهم السلام نمیکنند بجهت اینکه صاحب رساله مزبور [illegible] گفته که اکثر آن
احادیث بلا معارض اند و موافق عامه نیستند کلا هست خالی از فایده زیرا که بسیاری
از این نوع احادیث اگر بر ظاهر محمول داشته اید معارض دارد و بلا معارض بودن نفس
از تأویل آن بمعانی دیگر مثل کراهت و استحباب ظاهر میگردد چرا که احادیث بر
طهارت این مثلا موجود است در وسایل الشیعه از کتب معتبره احادیث منقول شده :

والقا

طریقه اصولی کتب احادیث را مطرح و نفی نموده اند و کمتر بکتب التفات بآن
میدارند و اکثر القوم بارجیه میشمارند نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا
و نیز مندفع است قول صاحب رساله که الفاظ تجربه حاصل شده که اکثر جا که علماء حدیث
را حمل بر وجوب کرده اند ایشان غیر حمل بر وجوب میکنند هر چند لفظ وجوب در حدیث
نیامده باشد یا آمده لیکن لفظ سنت وارد شده چنانکه خواندن حمد در نماز و
همچنین اکثر حدیث را حمل بر سنت کرده باشند ایشان نیز حمل بر استحباب میکنند
هر چند لفظ استحباب در حدیث نیامده باشد بلکه لفظ وجوب وارد شده چنانکه
خواندن قنوت در نماز و غسل جمعه و زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام و همچنین
است حال کراهت و اباحت الخ بدو وجه اندفاع از ما تقدم ظاهر و علاوه میگوییم
که تقسیم احکام شرعیه به اقسام خمسه مشهوره و تسمیه یکی بواجب و دوم بحرام
و سیوم بمستحب و چهارم بمکروه و پنجم بمباح اصطلاح فقهاست و مسمیات و
مدلولات آن فی الحقیقه در احکام شرعیه موجود لیکن این اسامی در احادیث
با این خصوصیت برای احکام نیست بلکه بر واجب اطلاق سنت و فرض اطلاق
واجب و علی هذا القیاس بر حرام اطلاق لفظ مکروه و بالعکس بسیار آمده
تمیز و فرق در میان واجب و مستحب و حرام و مکروه بقرائن مقالیه و حالیه و سیاق
کلام و عبارات مشعره بوجوب یا افضلیت و ندب یا حرمت یا کراهت و معاضدت
بعضی احادیث با احادیث دیگر و امثال آن در اکثر مسائل باحسن طریق معلوم شده اند
و عند الفحص امور نادره قلیله از احادیث بر می آید که در آن تردد و اشتباه
در حرمت و کراهت یعنی یا وجوب و ندب آن باقی مانده و در آنجا همان
قاعده احتیاط که بسط و شرح مذکور نمودیم جاری خواهد بود پس حالا بین
کدام محذور در این امر عاید میشود معهذا انتهای کار اینست که [illegible] ما متردد
در وجوب و ندب فعلی خواهیم شد التزام عمل آن خواهیم کرد و گاهی بلا عذر
ترک نخواهیم نمود و اگر شک در حرمت و کراهت امری خواهیم کرد ما البته اجتناب
از آن بر خود لازم خواهیم گرفت و در این معنی ضیق و حرج بالفرض که باشد بسیار

[illegible]

سوال سابع آنکه ائمه معصومین علیهم السلام و مکرر روایت [illegible] رد و کتاب [illegible] کتاب
یا چند جا از یک باب بطرق و اسانید مختلفه و امثال آن که تفصیلش
مطول یا ممکن شده [illegible] تمام محل نیست و وضعی بودن احادیث نیست معتبره
که استدلال و استنباط احکام شرعیه بآن منوط و نزد امامیه معمول علیها در جمیع
اصول و فروع دین است با وجود [illegible] براهین قاطعه و حجج ساطعه که بحث اثبات
قطعیت ورود احادیث آورده شد و اکثر این احادیث مدار احکام [illegible]
نباشد و از آن جز ظن حاصل نگردد و بدین امور ظنیه استنباط احکام [illegible]
قباحتی که اصولیین نسبت باخباریین [illegible] باصل مذهب امامیه
میگردد که [illegible] عقلا [illegible] ضعف آن ظاهر میگردد و مذهب اهل البیت علیهم السلام
بر مذهب [illegible] مخالفین اعنی ابوحنیفه و اشباه او مزیتی و رجحان باقی
نمیماند که با دلایل موضوعه آنها نیز ظن بحکم الهی حاصل میگردد چه آن ادله همین
ظواهر قرآن و اخبار آحاد و اجماع و استصحاب در معظم مسائل است و در بعض صورت
قیاس هم باید که متروک نباشد چه معروض است که اکثر احادیث کتب
ماظنی الورود است پس احادیث مذمت و نهی قیاس هم چنین خواهد بود و
چنانکه بر منهی عنه بودنش این دلایل ظنیه قائم است بر حجیت قیاس
نیز دلایل ظنیه نزد عامه موجود و الا لعامه عذری قوی برای عمل کردن
بروایات امامیه خصوصا در فروع دین بهم میرسد که اینها از باب آحاد ظن
مفید نیست و افاده یقین نمیکند بایمعنی که ائمه علیهم السلام فرموده اند
بموضوع و مفتری [illegible] واحادیث و روایات مذهب اینها [illegible] منسوب
است برسول خدا صلی الله علیه و آله غالبا مستلزم ظن میگردد و در [illegible] وجه
عدول از مسلک عامه بمذهب خاصه چیست و نیز لازم می آید که چندین احادیث
مرویه از ائمه علیهم السلام در مقام طعن [illegible] که اخبار [illegible] مجهول [illegible] مسلک

مخالفین.

مخالفین بسیار نیز در غیر محل واقع شده و بخطا برده باشند و بالاخره از نفس
برپا میکرده که بسیاری از احادیث اصول دین مفید یقین نمیباشند چه آنکه احادیث
اصول و فروع متحد اند و این تحکم است که اخبار دالّه بر ... و اصول دین را
متواترات و قطعی الصدور گفته شود و احادیث فروع را ظنی الورود با آنکه
بقول اصحاب متواتر غیر از احادیث معدوده نیست و اگر گویند که اصول دین
بدلایل عقلیه قطعیه ثابت است و ثبوت آن توقف بر ادلّهٔ سمعیه ندارد بلکه اگر
بدلیل سمعی ثابت کرده شود مفاسد بسیار اهل ملت اسلام مصادره ... در
لازم می آید گوئیم که بلکه بعضی از اصول دین است که هم آن مختص به اصول
و اعتقادات الجنان است که عقل را در اثبات آن راه نیست و منحصر
در دلایل سمعیه مانند دوازده بودن ائمه علیهم السلام و خصوصیت آنکه بعد
امیر المومنین علیه السلام مثلا جناب امام حسن علیه السلام و بعد از آن حسین
علیه السلام و همچنین تا صاحب الزمان صلوات الله علیه ائمه مفترض الطاعه اند
صلوات الله علیهم و با ثبات این امر عقل مستقل و کافی نیست بلکه غیر از
نصوص ائمه علیهم السلام ترتیب ثابت نمیشود و با مسائل رجعت و دیگر
خصوصیات معاد و امثال آن از معتقدات و احادیث مسائل فرعیه باعتبار
کثرت عدد راویان و اختلاف طرق و اسانید از احادیث چنین امور معتقده
بیشتر است پس ما الفرق چه باشد که احادیث فروع را مظنون الصدور
گوئیم و احادیث اصول را مقطوع الصدور و آنکه مصنف رساله گوید که
استنباط احکام الهی از این احادیث کسانی را ممکن است که بعد از تحصیل
علومی که در استنباط احکام شرط کرده اند قوه ترجیح مسائل از ادله شرعیه
داشته باشند و آن قوه اختیاری نیست بلکه موهبی باشد مردود است یا آنکه
علم کلام و منطق را که شرط صلاحیت اجتهاد کرده اند بیان استنباط

احکام الهی لازم می آید و اگر تفریط کنند که هر کسی قدری سواد عربی بهم رساند
عمل بر حدیث کند با وجود مطلع نشدن بر مسایل خلافی و اتفاقی امامیه
تخریب دین لازم آید و باطل است زیرا که دامن اخباریان از افراط و تفریط
هر دو پاک است و ایشان قایلند با آنکه از بهر رسیدن اندک سواد عربی
صلاحیت عمل و افتا باحادیث میشود بلکه عامی را بعلم ماهر و متتبع احادیث
رجوع نمودن واجب میدانند لیکن نه بطور تقلید رای و ظن بلکه باین نمط
که چون حال شخصی بالیقین ظاهر گردد که فتوی نمیدهد مگر باحادیث صریحه
قطعی الدلاله و از ظن اجتناب دارد و اتباع قول کسی که باجتهاد و ظن
حکم میکند اگر چه بمرتبه علامه حلی رسیده است نزد اخباریان تعالی جایز نیست
مگر در صورت حصول علم و جزم باینکه فلان قول از روی حدیث صریح است و ظن را
دران مدخلی نیست چه گاهی این امر بهم ظاهر و معلوم میگردد و برین تقدیر
آن قول قول او نیست قول معصوم است و اگر جاهلی از فرقه نام [illegible] دوست
حدیث میشناسد یا ذکر فقه ادعای عمل باخبار نماید و نه کسی است [illegible]
رواه و جمع احادیث دانند یا قایل افتا بنداز در خواص گذارند [illegible]
نیستند ملزم نمیشوند چنانکه اگر کسی از پیروان طریقه اصولیین بی آنکه
شروط اجتهاد و بدون فیضان قوه استنباط از صاحب الهی بحسب زعوم
شما قلاده اجتهاد بگردن خود کند و بهر حکم بی سر و پای فتوی دهد مسخر
بنقص و عیب برای علما و جراح اصولیین که شرط صحت اجتهاد [illegible] معلومه
معهوده را میدانند عند الانصاف نخواهد شد حاصل آنکه افعال جهلا که
عامیان منشا طعن بر علما و خاصان هیچ مذهب و مسلک نمیشود و اگر نه
امتحان باشد می باید که اگر شیعی اثنا عشری مثلاً مرتکب زنا یا شرب خمر
و امثال آن معاذ الله منه شده باشد مخالفین مذهب امامیه را مطعون
و علما را ملزم توانند کرد و هذا لا غرو باطل اگر چه حال این زمانه اینست که علمای
در دنیای امامیه که کرسی [illegible] الملکی [illegible] اما [illegible] نمیدانند [illegible]

بر عامی واجب نمی‌دانند بلکه حرام می‌گویند فقط عمل بفتوای او که از روی مدلول صریح
یقینی حدیث باشد واجب شمارند و این هم امتناع تقلید فرعی چیزی دیگر [illegible]
چیزی دیگر است لیکن کلام ملا محسن را تأویل می‌توان کرد و برین نوع کرد هر فرقه از
عامی و خاصی چاره نیست و عوام را رجوع بخواص می‌باید و در تسمیه مقلد
مجتهد با بصیر و مستبصر باخاصی و عامی مناقشه اولی والیق نیست و
مراد بعضی از علمای مذکور ابا تحقیق جواز اتباع ظن با عدم جواز آن
ثابت نیست محل آن دیگر است الحال ایشان معتقد خود در باره عمل
بظن بسط و شرح انکار کرده اند و باشد برین تاویل اینک [illegible]
ملای ممدوح سکوت نشان بطایفه اخباریان است بلکه بعضی از ایشان زیاده
بهدف سهام ملامت بعضی اعلام و متصوفین بدنام شده اند بدانکه بعضی از اصحاب
ارادت علمای اصول حرف غالبی از اخباریان آموخته میگویند که اگر شخصی
[illegible] کفر یا در طریقه اثنی عشریه از مذاهب عامه در آمده باشد و عالمی
که عامل باخبار بحت باشد مسترشد نگردد در فروع دین از جنس صلوه و صوم
و زکوه و امثال آن چه خواهد کرد ناگزیر او عمل کردن بقول مجتهد واجب خواهد
افتاد و همچنین عمل بالظن از جهت اضطرار است در غیبت صاحب علیه السلام و [illegible]
العباد مؤلف کتاب المبسوط میگوید که این ظن تام است زیرا که فی زماننا
در معظم بلاد و دیار اسلام چون مذهب امامیه ببرکات ائمه هدی علیهم السلام
یوماً فیوماً در افزونی شهرت و شیوع است و از جهت تهاون و تغافر مبادره دو
فریق اصولیین و اخباریین بتبرؤ که کنند با وصف قلت اخر علمای اخباریان
هم جابجا بعنایت ربانی موجود اند اگر این صورت جزئی نادر الوقوع فرض کنیم
که جائی روی دهد اولاً برچنین کس تفتیش حال مذهب امامیه و طریقه علمای ایشان
واجب خواهد شد چه مفروض اینست که مکلف و سالم العقل است و بعد از وقت
معرفت و تمیز در میان حق و باطل در چیزی و مستبصر بوده چنانکه عدول
[illegible] است و بعد تفحص [illegible] بعضی اطلاع یافت که در [illegible] در طریق [illegible]

اصول و اخبار انگاه بر ذمه او تا حد ممکن تقرب میان مسلکین و در یافتن کیفیت
اشتها لازم خواهد شد بعد از این باید دید که طبیعت مایل بکدام یکی از این دو طریقه
میشود اگر بطریقه اخبار راغب شد و عالم اخباری با وجود سعی و جستجو علی
قدر الامکان نیافت حکم او حکم مضطر خواهد بود و از این حقیقت مسلک اصول
ظاهر میگردد و اگر رای او طرف اصول را رجحان داد خارج از مبحث است و در اختیار
این طریقه بنا بر فرض حقیقت مسلک اخبار آثم و مأخوذ و عذرش غیر مقبول
خواهد بود و اگر فرض کنیم که تفاوت و فرق بر دو فریق [illegible] او نکرده
و عاملی جز اصولی بهم نرسیده در بصورت حکم او حکم غافل و جاهل مسئله
خواهد بود و آن معذور است الا فرض کو اینه موجب اضطرار طبا اختیار عمل
بظن و محرمست اصول نمیگردد که ما هو بهن بخلاف تصور نمیکرد اخبار باین
مفروض نموده اصولیین را ملزم میسازند و آن حال فقدان مجتهد یا عدم
تمشی او از ظنه بوجود اشتها در حادثه از حادثات است که اینجا اصولیین را
چاره جز عمل با حتیاط نیست لهذا اخباریین میگویند که از جهت حیثیت با احتیاط
در حال غیبت معصوم علیه السلام ما این راه را پیش از نمیگیریم رجوع بظن کنیم
بنفس گرفته ایم زیرا که تحیر در حال غیبت امام از تحیر در حال فقدان مجتهد
عامل و حاکم بظن کم نیست بلکه حرمت معتمد بها بما نیست که معصوم را
نیابتیم و این مسکین غیر مامون الخطار که وجود و عدمش برابر است اگر حاضر
نشود چه شد [illegible] طایفه از قاصرین و مقلدین که جور را بمنزل اجتهاد
و اصل میکنند خصوصا در این دوران نا پرسان بر زبان ایشان برای ابله
فریبی و از جا بردن عوام کالانعام اینکلمه جاری است که اخباریان نمیتوانند
که احکام نماز و روزه را در وجوب و استحباب و حرمت و تعیین ارکان مسائلات
و مفسدات از احادیث بسبیل یقین بر آرند و اعتنی بر سلوک طریقه اصول
امکان ندارد و بنا بر این میگویند که اگر عمل بظن نشود دین اسلام از میان
رود و مصنف رساله فارسیه بهمین اجمال را مفصل نموده استدلال از اجماع [illegible]

[illegible]

آورده فرقی بین المسکین در باب اما المؤلف بسوالات مسطوره رساله
جهنمه گفته که اگر کسی گوید که اگر از حدیث وجوب و حرمت مستفاد نمیشود
ایشان از کجا آورده‌اند جواب گوئیم که دلیل ایشان منحصر در حدیث نیست
بلکه نزد ایشان ادله دیگر هم هست که ظواهر قرآن است و اجماع منقول که
کاشف قول معصوم است و قواعد کلیه که عبارت از اصول فقه است که ائمه
تعلیم باصحاب خود کرده‌اند و منقح شده در زبان فقها گردیده از اجماله است انتهی
الی آخر الحاشیة المنتهیة حیث قدر کلام مستحق ملام [illegible] اینکه
چون بر حجیت ظواهر قرآن اصولیین بطور خود استدلال از احادیث نمایند
مگر اخباریین تسلیم آن نکرده باشند و اجماع را که اینها بزعم خود کاشف
قول معصوم گویند بغیر از حدیث است بنا [illegible] القول و قواعد کلیه
اصول را خود این قایل میگوید که ائمه علیهم السلام باصحاب خود تعلیم فرموده‌اند
بسوء الفهم در تسلیم احادیث است بسبب اینکه اقوال آنحضرات صلوات الله علیهم است
اظهر بین امور این ادله را غیر احادیث گفتن غیر مرضی اصولیین است
و دلالت میکند بر اینکه قایل بر مسلک خود هم اطلاع ندارد و معهذا خصم
ذات خود است که آخر کلامش مناقض اول است چه بعد از این حجیت
استصحاب وغیره خود با حادیث ثابت کرده و اگر حجیت آن با حاد
ثابت باشد مستخرج از آن داخل حکم مدلول احادیث است مگر اینکه
کسی تاویل کند کلامش را که مراد او اینست که بعضی احکام خصوصا
مدلول احادیث است و بعضی عموما تحت کلیه ظواهر و استصحاب و
اجماع و برائت اصلیه داخل و مقصود از ما بلیکه [illegible] دیگر را
از احادیث استنباط یافته همین نوع ثانی است و ضعف این قدر د
خلو آن از فایده مستغنی از بیان است دوم اینکه اگر فرض کرده شود
که احکام [illegible] آن بدلایلی ثابت است که آن غیر احاد است

باشد و منتهی نسبت که یکی احادیث وجوب جمعه را در غیبت ترجیح داده معمول بها نموده
و دیگری احادیث حرمت را و یکی احتیاط جمع میانه هر دو احتیاط کرده و احدی
از این امر خارج از طریقهٔ اخبار نمیکرده و در هر حال که بعد از این اختلاف بر تفاوت ظنون
نسبت عاید مانی الباب اینکه در فتوی اگر از یکی خطا واقع خواهد شد با این طور
که قاعدهٔ ترجیح که ان مفتی جاری کرده است در اکثر مستحسن نیست و در صورت
مخطی بودن خواهد بود و اخباریان خطای او را معفو ندانند بخلاف اصولیین
ایشان را طعن و بیزاری از فقها بجهت استعمال ظن در احکام الهی در سلوک طریقه
غیر مرضیهٔ معصومین علیهم السلام و تبدل احکام بموت و حیات مفتی نیز فقط
اختلاف مسایل و فتاوی من حیث هو هو . محرر رسالهٔ مرقومه در حیات خود نهیه
آن قدر و سر بسیار در رجحان اصولی مسلک بودن ملا محمد باقر مجلسی علیه الرحمة کرده
و بر طرف ثانی خود شواهد بسیار از اقوال ملا اسمعیل ثابت کرده و فی زماننا معتقدا
شیعه را در حق آخوند مغفور و والد ممدوحش بر دو نوع می‌یابیم بعضی ایشان را
اصولی دانند و بعضی اخباری و تحقیق این ضعیف محرم اینست که اوقات
حیات بی‌ثبات از آن عزیزتر است که در اینگونه مباحث لغو و بی‌فایده ضایع
کرده آید ما را چه از این قصه که فلانی اخباری بود و فلانی اصولی و این بحث بآن ماند
که در هند مثلی معروف است که رئیس شیر شاه بلند تر بود یا رئیس سلیم شاه چه اگر طریقه
اخبار موید بکلام و احادیث ائمهٔ اطهار علیهم السلام است صد هزار فاضل و فقیه مثل ملا محمد تقی و
آخوند محمد باقر گو اصولی باشند ضیقی در مخفی در این منهاج مستقیم راه نمی‌یابد و اگر
واقع ضد آنست هزار هزار عالم و محدث و راوی مانند ملا محمد امین استرآبادی و
شیخ محمد حر عاملی اخباری باشند قول باین مسلک پیدا نمیکرد ولیکن از انصاف
نباید گذشت در این کلام حق بطرف صاحب رسالهٔ مذکوره است که آخوند و والد ماجد شیخ
بر دو اصول هستند و بعقیدهٔ فقیر اثم اینست که بسبب حالی و بلاد کشتن
شامت رسد او طریقهٔ اخبار بر این برزد که در رکود الآن تا حال حق پیروان اخباری

اصول اجرای ثروت و فرمان روائی و مطیع و منقاد او را شیدن [illegible] صلح
و لیست افتاده است که مجتهد جامع الشرایط بر مسند نیابت امام علیه السلام می‌نشیند
و مقلدین او مانند رعایای بیند و خمس و زکوة و فطره و کشتهای دیگر که اطوار شرع
لازم نیست بحو تحویش میکنند و بر حکمی که میخواهد میفرماید و ترک همچو مسلک و اخذ طریقه
اخیار کرد و ازین جمله از اینست بر نفوس شوریده صعب [illegible] و بس گران می‌آید
و حال آخوند محمد باقر علیه الرحمه از ثقات و کتب تاریخ معلوم است که پیش پادشاه
عزیز و گرامی بوده و بزرگ کند است ایشان بسیار میکرد و سرگروه علما و ملا باشی
ایشان را کرده بود و ایشان بعضی فضلای امامیه را که مایل بمسلک اخباریه
بودند با ابهام تصوف و بعضی را بحیل دیگر از بارگاه سلطان رانده [illegible]
و کسیکه تبقیه با طمع زخارف دنیا با تقیه اطاعت ایشان در رقبه کرد ایشان
سرسری با او در گشتند و ازین جاست که خود ایشان را از قرب پادشاه اینقدر فراغ
نبوده است که بنفسه تالیف و تصنیف کتب پرداخته و بنظر اصلاح سقیم و غلط
را از آن بر آرند بلکه العلمای تابعین مقرر بودند تا هر یکی از آنها کتابی یا رساله
در علمی و فنی و مبحثی تحریر کنند و آنهم بنام ایشان مصنف میشد لهذا می‌بینی که
بعضی رسایل مختصره خود که ایشان [illegible] بعضی مطالب را حواله به بحار الانوار
نموده اند انجا تفصیل آن نیست بلکه اصل مطلب متروک البیان است و در جلدی
از آن گفته اند [illegible] یافته نمیشود و در مجلد دیگر است [illegible]
مؤلفات کثیره از یک کس با وجود مشاغل دنیه و دنیویه سرانجام یافتن از طاقت
بشری بیرون است لاسیما بحار الانوار که هر مجلد آن کتابی است برأسه حفظنا الله
من حب الرياسة الدنيوية و هدانا سبيل اقتفاء آثار اصحاب الرياسة الدينية ذرية
خير البرية عليهم الصلوة والثناء والتحية [illegible]
[illegible] مسلک اصول الجدید و توضیح [illegible] علیه السلام و مدح شیخ مفید علیه الرحمه نموده [illegible]

که از جمله آن شیخ مفید است در ورود توقیع در مدح آن بزرگوار از ناحیه مقدسه بیرون
آمده که بعضی از فقرات او اینست که تا صر حق [illegible] این بزرگوار [illegible] این چنین
می بود و شخصی که نسبت باین بزرگان میکنند عیاذا بالله می بایستی که توقیع
در لعن او بیرون می آمدی چنانکه در حق حلاج آمده و بجای ناصر حق مخرب
حق بودی انتهی اول این دلیل بس ضعیف است و غیر مفید سکوت بعد از
کریم و ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت و تحدیها و وجوه ضعف
در آن بسیار است هم بجهت عدم حصول اطمینان قلب بصحت ورود توقیع از حضرت
علیه السلام [illegible] آن اما قدح و قطعیت صدور آن پس نظر بر قیام
قرائن [illegible] عدم ورود [illegible] و صورت ظن با جمعی است و این خبر صد خبر مخفو
بالقرائن است یعنی منضم بودن قرائن در ورود خبر قایم میشود و درین خبر قرائن
عدم ورود موجود [illegible] ظن بعدم در ورود ظن بورود حاصل نمیتواند شد بعدم
اجتماع المتنافیین فضلاً عن حصول الیقین و قرائن اینست که از کتابها که
ذکر خروج این توقیع در آنست مستفاد میگردد و از کتب دیگر معلوم که در سنه ۳۱۱ چهار
صد و ده هجری [illegible] که گذشته از ماه صفر این توقیع را از ناحیه متصل
بحاجب [illegible] آورده بودند و غیبت تامه کبرای صاحب الزمان علیه السلام و انقطاع
سفارت سفیران آنحضرت بروایات ثقات مثل شیخ ابن بابویه علیه الرحمه در اکمال
الدین و اتمام النعمه و غیر او در دیگر کتب در نیمه شعبان سنه سیصد و بیست و هشت ۳۲۸
[illegible] سال بیست و نهم بعد سیصد هجری واقع شده و ولادت با سعادت
و سعادت آنحضرت در سنه دویست و پنجاه و پنج هجری است و در عرض مدت
غیبت صغری که هفتاد و چهار سال مانده از وکلای الخاص عثمان بن سعید
[illegible] وفات خود وصیت به پسر ابوجعفر محمد بن عثمان نمود و او در حین خود
ابوالقاسم حسین بن روح را گردانید و او به ابوالحسن علی بن محمد سمری وصیت
[illegible] رضوان الله علیهم [illegible] که وقت احتضار [illegible] ازو بعضی سوال کردند که

[illegible]

نمی‌شود که در غیبت کبری بعد انقطاع سفارت که جهت بیان ابلاغ احکام
و توقیعات امام به شیعیان بود توقیع متضمن مدح فاضلی و محدثی از [illegible]
اینهمه ضرورت ندارد و از فایده معتد بها خالی نیست خارج شود.
اگر در ازمنه غیبت طولانی خروج توقیع بی واسطه نایبی ممکن می‌بود در زمانه
جامعه وقوع هم یافته با سبقت که از دیار [illegible] سال عرایض از طرف شیخ بجناب حجة
الامام صلوات الله علیه بحضور سوال احکام مشکل داده و توقیعات جواب آن
در معظم اوقات حیات شیخ دائمی بود که این طریقه سهلی جهت ازاله حیرت
شیعه در احکام البته و حال آنکه از عمر شیخ سی سال زیاده باقی بود که توقیع
نزول بود و در آنهم جز مدح او و بعضی از وقایع آینده نبود بلکه [illegible] تفقد [illegible]
و جیان صحیح تقاضا میکند که با فیض الجناب برادری [illegible]
بسته نبشد و اگر مجتهد زمانه خصوصاً افاضل و محدثین [illegible] و مجتهدین
مشهورین مثل شیخ صدوق و شیخ ابوجعفر طوسی و سید مرتضی و علامه حلی و محقق
حلی و شهید از روسا و نظرای ایشان که از اجله و ثقات امامیه اند توقیعات
مشتمل بر احکام شرعیه شرف نزول ارزانی داشته رفع اختلاف علما مینمود
و نسبت بعض شیخ مفید برای متاخرین صدور توقیعات ضرورت بیشتر میداشت
که اختلافات و اجتهادات یوماً فیوماً افزود و جماعه امامیه دو فرقه موسوم
باسمای جداگانه نمودار شدند اخباری و اصولی پس تنزل اعتبار تر بود که
امام علیه السلام توقیعات منبئی از احکام برای ازاله این اختلافات
یا تصحیح و تصویب طریقه اصول مثلاً و کیف و قطع السنه اخباریان از طعن
اصولیان مجتهدین مذکورین کرامت میفرمود و لا اقل که مدح ایشان و طرق ایشان
میکرد تا آنکه حقیت این مسلک معلوم میشد و با وجود امکان این امر
و وقوع آن بلا ضرورت عدم وقوع آن در حال ضرورت موهم نسبت بخل [illegible]
و جهات نقصان تا به امام علیه السلام میشود و امام ما طاهرین صلوات الله علیهم [illegible]
بجهه مرتبه لطف و کمال شهرها نیک [illegible] [illegible] بوده اند [illegible] عالیه بود.

باید العلامه است زیرا که لزوم امر ممنوع است بجهت احتمال که درینجا اراده رای او خطا
کرده و بزعم خود این توقیع را از امام بنده نوشته باشد و عمداً یا بوصف علم بعدم
وروده شرش دروغ بسته و خطای رای و غلط فهم منافی وثوق نیست و چون
شیخ معصوم نبود خطا و سوء فهم از و ممکن است چنانچه آخوند محمد باقر مجلسی
علیه الرحمه در بعضی مواضع اغلاط ظاهره از و حکایت نموده و بعد ازین مذکور
میشود ان شاء الله تعالی و با وجود این قدحی در عدالت او نزد آخوند و دیگر
علما راه نیافته و اما بر تقدیر تسلیم صحت صدور توقیع از امام علیه السلام
بسبب آنکه گفتیم که آن مستلزم صحت طریقه اصول که مختار متاخرین است نمیشود و به
بوجوه بسیار نخستین آنکه دلالت توقیع بر صحت مسلک متاخرین وقتی ظاهر گردد
که شیخ مفید علیه الرحمه عمل بظن و اجتهاد مصطلح نموده و متابعت مجتهد [illegible]
شمرده و ادله ظنیه موهومه متاخرین را مستند احکام شرعیه نموده باشد و
احادیث را بدین چهار قسم مشهور منقسم کرده باشد و ثبوت اینها از شیخ
محل نظر است بلکه ظاهر [illegible]
و [illegible] او توقف است در اشیای غیر منصوصه لیکن اظهار [illegible] با محمد
بن احمد بن الجنید با وصف عمل او بقیاس و ترویج تصانیف او در میان تلامذه
خود البته امریست ناپسندیده و اگر مذهب محمد بن الجنید مرضی و مختار او بوده
باشد مورد ذم و ملامت و لعن نیست که خدای [illegible] کار ازین تقصیر
درگذشته باشد [illegible] آنکه لا نسلم که مدح شیخ در توقیع موجب محمودیت
جمیع صفات و افعال او باشد چه ممکن است که شخص بجهتی ممدوح و بجهت دیگر
مذموم باشد نظیر [illegible] که احادیث در مذمت او از ائمه علیهم السلام
مرویست و در مدح او نیز و در [illegible] چه لازم که صفت اجتهاد شیخ نزد
امام زمان علیه السلام ممدوح باشد و آنکه اصولیان گویند که [illegible] می بایست که توقیع در
لعن او وارد شود نامقبول است چه شاید وجه عدم لعن این بوده باشد که شیخ
[illegible] اصول مذهب امامیه و اشاعه [illegible] بین الناس مساعی جمیله

بکار برده بود و با علمای عامه مناظرات و مباحثات نموده ایشان را در معرض الزام و
افحام آورده بود معهذا احادیث معصومین علیهم السلام روایت میکرد و یاد کرد عمل
خیری که موجب ترشح ابر رحمت الهی و اطفاء نایره سخط و غضب او تعالی باشد
از و سر زده و از محبت جناب اقدس ایزدی که رحمتش واسع است از زلات و
خطیئات او تجاوز فرموده و امام علیه السلام را علم بحسن خاتمه او حاصل شده باشد
و بعذاب حق نیز و باره او بهم سبب صدور یافته و برای این نظایر هست
چنانکه از پسر علامه حلی علیه الرحمه منقول است که پدرش را بخواب دید بعد مرگ او
که میگوید اگر کتاب الفین و زیارت امام حسین علیه السلام نمی بود مرا فتاوی
... هلاک کرده بود و همچنین است حال مختار که مالون را که از محبت اهل بیت
... بجزای استیصال قاتلان سید الشهدا علیه السلام روح پاک
... بجنت کرده از عذاب جهنم خلاص خواهند شد علاوه از احادیث
صحیحه معلوم میشود که شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام با وصف صدور
... و رفتن بی توبه از دنیا همه مغفور اند ان شاء الله و مصایب و مکاره
شتی در نجهان کفاره گناهان ایشان گشته در صحرای محشر با خداوند غفور
رحیم بحالی ملاقات خواهند کرد که هیچ معصیتی بر گردن ایشان باقی نمانده
خواهد بود و بر شخصی محمود العاقبه لعن کردن از شان معصوم نیست لیکن
ازین لازم نمیشود که از موالیان اهل بیت علیهم السلام معاصی و مآثم که
سرزند آنها را از ذنوب نباید شمرد و جایز باید انگاشت یا بود و این گونه
احادیث اجترا و تجاسر بر نافرمانی خدا و رسول باید کرد عیاذا بالله منه
و محتمل است که موجب علیه السلام تصریح بلعن شیخ بنابر مصلحتی نفرموده
که مبادا از لعن و طعنی و ضعفی در اعتقادات حقه و اصول دین او راه
یابد و تنفری از مذهب امامیه باو رو دهد و موجب هلاک ابدی او شود
زیرا که شخصی که بزعم خود چندین سعی و جهدهای بلیغه موفوره در اعلای
کلمه حق نموده مترقب اجر عظیم و مثوبات جزیله بوده باشد اگر بخطا در فروع

دین بود

دین لعن او خصوصاً اراده ایراد نیست که از اصل دین برگردد و چانه
مقتضای طبیعت او با امام علیه السلام بعلم امامت منکشف بوده باشد
و ایشان منسوب شد که بعضی شیعه ضعیف الاعتقاد که در اذهان آنها
جلالت قدر شیخ متمکن بود از ورود لعن بر ایشان متزلزل بلکه راجع
از خط راه بیشتر [illegible] با عوام سنیان را جای طعن میشد که باقرار و
اعتراف شیعه بچو عالم جلیل القدر شما بزبان معصوم ملعون و مذموم است
تا احادیث متواتره ائمه متقدمین علیهم السلام در ذم و لعن اصحاب
اجتهاد و رای و هوی و قیاس مستفیض [illegible] وارد از لعن شخصی
خاص علی التعیین و ورای این از اخلاق کریمه علیه السلام که اصحاب
خلق عظیم اعنی نبی کریم متمم مکارم اخلاق [illegible] بسیار بعید مخاطبه
و تسمیه بلعنت کردن بر شخصی که از موالیان صحیح الاعتقاد [illegible]
مگر اینکه کسی که دیگر توقیع برای دیگری می آید و در [illegible]
شیخ می بود لیکن ایشان مثل صورت اولی [illegible] اخلاق [illegible]
انحرافست [illegible] اینکه مدح آنحضرت بنصرت حق و تبلیغ احکام
ائمه هدی بموالیان دلالت بر اصابت شیخ در جمله احکام اصول و فروع دلیل
ندارد و الا ماموم الخطا می بود و گاهی غلط از و صدور نمی نمود [illegible]
اینست که معصوم علیه السلام تصویب او در جمیع امور [illegible]
خلاف ذلک چه در بعضی مسایل از شیخ خطای فاحش واقع گردیده که
علما بآن معترف شده چنانکه بعد ابتغای آن بتفاصیل [illegible] میشود و چون دلالت
توقیع بر منصب بودنش در تمام احکام ثابت نشد جایز است نزد عقل
که سلوک او بطریق اجتهاد نیز از همین مقوله باشد پس دعوی [illegible]
[illegible] آنکه سلمنا که توقیع با اینهمه شکوک و احتمالات دال بر [illegible]
است پیش ازین نیست که از اخبار [illegible] غیر محفوف بالقراین مانده باشد
و احادیث ابطال استنباطات ظنیه و حرمت عمل بظن [illegible]

محفوظ کرم ... الولا وردی باسانید کثیره بلکه متواتر است لفظاً و معنیً
و بیان انها اعدل و انقه و من حیث الروایة مجمع علیها بین الاصحاب است
... بر بطلان انها ... پس خبر واحد با خبر
متواتر مجمع علیه موافق اند بدلایل عقلیه بر مسلک اصولیین غیر معارض [illegible]
نتوانند شد لاسیما هرگاه متواتر مخالف عامه باشند و درین حال خبر واحد
را معمول به و ماخوذ نمیتوان کرد بلکه رد علم آن از روی احادیث صحیحه
بجانب معصومین علیهم السلام باید نمود و ازین بیان وافی و شافی ضعف
این دلیل [illegible] ادله اصولیین که بر رطب و یابس [illegible]
[illegible] برای نوبت مسلک اضعف خود تمسک
میشوند کالشمس [illegible] رابعة النهار منجلی گردید والمنة لله العزیز الحمید
[illegible] در ذکر بندی از خطایا و اغلاط فاحشه بعضی علما از اهل خبرت
و بصیرت در جهات اختفا نماناد که جمعی از عامیان بلکه بعضی از خاصیان
طریقه اصول نیز در باب علما و ارباب اجتهاد که پیش ازین جزو زمان
بوده اند و بعضی از مجتهدین این زمان بمرتبه افراط کنند که هرچند بزبان
نسبت عصمت بایشان نکنند الا بدل کم از معصومین علیهم السلام ندانند و
قول و مسلک شان در اصول و فروع دین لازم الاعتقاد و واجب العمل
شمارند و علمای اصولیین اگرچه بر قبح این زعم مطلع هستند مگر برای
ترویج مسلک خودشان این غلو را از عوام می پسندند و بحرف
تخطیه اسلاف زبان را آشنا نمیکنند و تا ممکن در پوشیدن
خطاهای شان کوشیدن واجب میکنند و گروهی از عوام و جهله که
ادعای اخباریت مینمایند تفریط در شان شان مینمایند باین درجه که
زبان بلعن و شتم آنها دراز میسازند و اصولیین بغایت استعظام
این امر و استبعاد و استعجاب مینمایند و از ترقی نفسانیت [illegible]
نوبت باینجا رسیده است که در عصر بعضی مجتهدین از فرط عصبیت اعلان

لعن و

بخصوص تواتر واخبار صریحه متواتره بآن رسیده خاصه واجب واز ضروریات دین اسلام
وشیعه از اعتقاد بحقیقت معاد جسمانی است وانکار آن قیامت است و امر یکه
عقلاً ممکن وغیر مستحیل باشد هرگاه شرع بوقوع آن صراحةً وتنصیصاً حکم
کند یارا تاویل آن جایز نیست والا حشر جسمانی هم برهم میخورد که مساغ
تاویل در آن نیست ویک رکن از ارکان خمسه دین منهدم میگردد علاوه
دیگر امور در شریعت وارد شده که عقل انرا مستبعد میداند و واجب الاذعان
بعدم الایقان است مثل شق قمر ورد شمس وگواهی اشجار واحجار
برسالت وامامت وتکلم حیوانات وازین قبیل معجزات ما انکه مرتادیل
پذیر نیست چنانکه بعضی علمای اثنا عشریه در این امور نیز صرف نصوص از
معانی ظاهره وتاویلات عقلیه غیر مقبوله بعمل آورده اند هرکه خواهد به بحار الانوار
رجوع کند وانچه [illegible] نجر بکو میشود [illegible] آن از حضرت حفظ [illegible] تمایل
فرعیه عظیم تر وشدید تر است معاذ الله منه شاهد قول عبارت آخوند باقر
مجلسی علیه الرحمه است در مجلد ثالث از بحار الانوار در باب نفخ صور وفنای دنیا
ومقالکشو [illegible] اما صور پس ایمان بآن واجب است بنابر نصوص صریحه وتاویلش
بجمع لفظ صورت چنانکه از طبرسی گذشت وپیش از وی شیخ مفید تاویل
نموده بیرون رفتن است از ظواهر آیات بلکه صریح آن چه این تاویل گنجایش ندارد
در نفخه اولی واینکه از آن واحد بودن صور [illegible] قوله تعالی ونفخ فیه
اخری وطرح کردن مخصوص صریحه صحیحه است فی ضرورت وحاجت وتحقیق
سید الساجدین علیه السلام در دعای سوم از صحیفه کامله میفرماید واسرافیل
صاحب الصور الشاخص [illegible] مضمون عبارت مایعلمش اینکه آن اسرافیل انتظار
می برد از جانب تو اذن ودر آمدن فرمان را تا بیدار کند بدمیدنش افتادگان
قبور را انتهی ملخص کلامه وازینکونه آخوند [illegible] شیخ مفید در بحار الانوار
بمواقع بسیار تعریضات شتی نموده وازین حکایت چند فایده برآمد
یکی غلط فاحش شیخ مفید [illegible] وتنبیه بر آنکه [illegible] شیعه [illegible]

نباشد [illegible] بود اینکه اگر رد و توقیع در مواضع ایشان مسلم داشته شود تصویب
ایشان در جمیع امور لازم نمی آید که غلطهای بسیار کرده اند لیکن باید که همه
صواب باشد و اگر همه جمله اقوال ایشان از توقیع ثابت میگردد و امکان خطای
ایشان مجال می ماند اجتهاد نیز از ین مقوله باشد [illegible] اینکه علما و فضلا
و مجتهدین میانه هم تخطئه و تجهیل و تقبیح می نمایند و بر اخوند نسبت دیگر
علما هم اکثری انفعل نموده اند از انجمله شیخ محمد احمد بن الجنید که از علمای
امامیه و رواة و رجال حدیث محسوب است و علامه و نجاشی توثیق او کرده اند
بی محابا و بلا تحاشی عمل بقیاس مصطلح فقهای عامه میکرد و عمل [illegible]
آن مذموم و حرام است باتفاق اخباریین و متاخرین که اصولیین اند شیخ
ابو جعفر طوسی رحمه الله میگوید که از جهت عمل او بقیاس کتب او را ما
متروک نمودیم و اعتماد بر آنها نکردیم و طرفه تر اینست که شیخ مفید با ابن
الجنید و حسن بن علی بن ابی عقیل متکلم که بنای علم کلام بر افکار عقلیه
[illegible] عامه گذاشت و تصانیف این هر دو حسن ظن خود ظاهر کرده و ابنا
از رسالتی شیوع طریقه اصول بر وفق مسالک عامه بین الخاصه کرده پس
این خطای ابن الجنید و شیخ مفید هم سرایت میکند چه شایان آن بود
که شیخ مصنفات این هر دو کس را متروک و طریقه آنها را مطروح و مذموم
می ساخت تا علمای مابعد از ان محترز می شدند و فساد و بطلان این طریقه
مستقر و مرتکب طبایع میگشت پس شیخ اگرچه بانی و مخترع بدعت نبود
اما موید و معین آن گردید و از انجمله علامه حلی تجاوز الله عن زلاته
با اینهمه علو منزلت و رفعت شان و استقامت در امر دین و مناظره با مخالفین
التزام اکثر قواعد اصولیه عامه نمود و بین العلما مشهور است که اکثر کتب تهذیب
تصنیف او مختصرست از مختصر حاجبی و آن اختصار منتهی حاجبی است
و آن اختصار احکام آمدی و آن مختصر محصول محمد رازی است و سید
جمال الدین محمد [illegible] ابادی در شرح تهذیب الاصول علامه میگوید که کتب

[illegible]

انچه پسر علامه بعد مرگ به جواب دید بعض بیان کلام او در مقام که لولا کتاب
الالفین و زیارة الحسین ع لا هلکتنی الفهاذتی انیست که اکثر قواعد
اصولیه و استنباطات فقهیه مذکوره در کتب عامه بعلامه خوش آمد پس او آنرا
در کتابهای خود داخل نمود غافل از آنکه آن قواعد منتهی است بر امور یکه
مخالف صریح روایات مذهب طایفه محقه امامیه است انتهی مفاد کلامه و از اصحاب کامل
مولانا محمد امین استرابادی خوش لطیفه در حق او گفته که علامه مثل محمد الذی
و ازی است بعد علمای عامه و از نتایج افکار ایشان احداث بدعت تقسیم
احادیث کتب معول علیها باقسام اربعه مشهوره و طرح اخبار زیاد ظنیه
هر چند بعضی علماء درین امر عذر لنگی دارند چنانکه بیشتر بیان کردید و هم
از برکات حدت ذهن و دقت طبع نازک پسند اوست شیاع و ذیاع
قواعد اصولیه عامه در میان خاصه بمرتبه که در معظم بلاد اسلام فضلای
امامیه اجمال طریقه اصحاب رای سنیان بر نیسان نموده بودند که اگر مولانا
محمد امین استرابادی عنان انها نگرفت و آب تنبیه بر روی غفلت ایشان
نمیزد قریب بود که مسلک ایشان با مذهب ابو حنیفه و شافعی و نظرای ایشان
در فروع یکی گردد و ایضا قیاس اولویت را از ادله احکام شمرده و حال
انیست که احادیث واضحة الدلالة علی التواتر در مذمت قیاس علی العموم
والاطلاق و قیاس اولویت بالخصوص نیز وارد است چنانکه از احتجاج
صادق علیه السلام بر ابو حنیفه ظاهر است و مفصلا سبق ایراد یافت
و اینکه در زمان ما بعضی خواص و اکثر عوام اصولیین حسن عقیدت با علامه
و امثال او برای سنیرشدن تحقق آنها بر حجیت قیاس اولویت استدلال
منعیت عامه میکنند که اگر قیاس اولویت حجت نباشد لازم آید که از آیه
کریمه و لا تقل لهما اف حرمت ضرب و شتم و اهانت والدین ثابت
نگردد چه حرمت ابتدای آنها بعین نص بطریق اولویت ثبوت یافته
باین نحو که هرگاه آزار دادن آنها بکلمه اف منهی عنه گشت اینها که

فوق آنست بطریق اولی محظور باشد ولیکن از شرف و کلابیت مراتب
چه باکی تسلیم میکنیم که ثبوت حرمت ایذای والدین منحصر درین آیه است بلکه وجوه
دیگر برای آن بسیارست از الجمله [illegible] فقرات جهت آیه لازم الهدایه و لا
تنهرهما وقل لهما قولا کریما واخفض لهما جناح الذل من الرحمة الایه واز
الجمله احادیث کثیره مشهوره از طرق عامه و خاصه در نهی عقوق والدین و وعید
بر آن و امر اطاعت و انقیاد ایشان پس حاجت بقیاس اولویت نیست
واگر مجرد اولویت حجت می بود امام علیه السلام ابو حنیفه را چنان [illegible]
[illegible] مینمود باین دلیل که منی پلید تر است یا بول و نماز افضل است یا
روزه [illegible] غسل از بول واجب نیست و زن قضای نماز نمیکند کما تر و قطع
نظر ازین نموده باید دید که این دلیل از قبیل بناء الفاسد علی الفاسد
است چه آن مستقیم نمیشود مگر بنا بر طریقه اصولیین که با باحت اصلیه
قایلند و عدم ورود [illegible] را دلیل حلت دانند لاجرم میگویند که اگر
ازین آیه حرمت ضرب و حبس والدین علی سبیل الاولویه ثابت نگردد مقتضا
برائت اصلی این فعل مباح باشد اما بر منهج اخباریین پس عدم ورود نصی و دلیل
بالخصوص اگر فرض کرده اید برای ترک و اجتناب کفایت دارد زیرا که [illegible]
با باحت اصلی قایل نیستند معهذا چون در بعضی اقسام ایذای پدر و مادر
حرمت قطعا ثابت شد در انواع دیگر که ما فوق آنست شبهه قوی حادث گردید
و اجتناب از شبهات بر مسلک ایشان واجب است پس اینگونه دلایل ضعیفه
[illegible] بلان قیاس اولویت می آرد و عالم محقق مولانا محمد امین
استرابادی رضوان الله علیه در فواید مدنیه از شرح شرایع مصنف شهید
ثانی رحمه الله نقل کرده که علامه در قواعد گفته که من فتوی میدهم در مسئله بمجرد
رای خود و نیافته ام در [illegible] نصی و اثری انتهی و اینکلام را از اغلاط
علامه شمرده اما صاحب رساله فارسی الحمد لله [illegible] این الزام وارد ندانسته
گرد [illegible] از چهره علامه میگوید که ملا عبدالله [illegible] و انیه انکار این عبارت

کرده که

کرده که حاشا ثم حاشا که مثل ابن جنید از علامه سرزده شود و من از اول شرح شرایع
تا آخر تفحص کردم اثری از آن عبارت نیافتم از شهید ثانی در شرح مذکور
در بحث صلح از تذکره نقل کرده که علامه گفته لست اعرف لی بیع المسئله
بالخصوصیه نصا من الخاصه و لا العامه و انما صرت الی ما قلت عن اجتهاد
انتهی و بعد از آن ملا عبدالله گفته که مراد از اجتهاد استدلال بعمومات
است برای اینکه علامه استدلال کرده برین مسئله بجواز تصرف انسان در
ملک خود بر طوریکه خواسته باشد و بسیار از عمومات برین دلالت دارد انتهی
و ما میگوئیم که اینقسم استدلالات و فتوی مختص بعلامه نیست بلکه اصحاب
ائمه در زمان ائمه علیهم السلام در امریکه حدیث از ائمه نمیشنیدند بر وفق
عمومات و کلیات حکم میکردند چنانکه شیخ ابوجعفر طوسی نقل کرده که شخصی از
جمیل بن دراج پرسید که چه میگوئی در حق مرتدی که توبه کند و بعد از آن از
اسلام برگردد جمیل گفت که توبه کند باز آن شخص پرسید که اگر بعد توبه باز
برگردد پس جمیل گفت من نشنیدم در چنانچه چیزی لیکن نزد من بمنزله
زانی است که او را دو باره حد زده باشند پس قتل میکنند بعد از ین انتهی
ملخص کلام صاحب الرساله الفارسیه بعد حذف الزواید کلامیست ممدوح و
جوابیست مجروح اما اولاً پس قول صاحب وافیه بعدم عبارت مذکوره در شرح شرایع
اولی و سزاوار تر باعتماد از قول صاحب فواید مدنیه نیست بدو جهت یکی اینکه صاحب
فواید مدنیه در جلالت قدر و تورع و احتیاط کم از صاحب وافیه نتوان گرفت
دوم اینکه کلام صاحب وافیه شهادت است بر نفی و کلام صاحب فواید مدنیه شهادت
بر ثبوت و مثبت بر نافی مقدم و مرجح است و بر ظاهر که عادة عمل ابن الجوهری
میکنند که در شرح شرایع انعکاس بوده باشد و ملا عبدالله از غفلت ندیده بخلاف
اینکه عبارت مسطور در کتاب مذکور نباشد و ملا محمد امین افترا کرده باشد چه
... از جنین ثقات عادة ممتنع است و احتمال اینکه مراد صاحب

[illegible] عبارت شرح شرایع که صاحب وافیه نقل کرده با عبارت شنیده
کردیده باشد البعد و اضعف است و اما ثانیا اگر مسلم داریم قول ملا عبدالله را
که این عبارت در شرح شرایع نیست میگوییم که کمال عبارت علامه در تذکره که صاحب
وافیه از او نقل کرده و عبارت دیگر صاحب فواید مدنیه ناقل آنست و صاحب وافیه
انکارش نماید واحدیست و برائت ذمه علامه از خطا بر این تقدیر ظاهر میشود
زیرا که مقصود بر استعلام احکام از ادله شرعیه مجتهد اطلاق کرده می آید
بر عمل برای و قیاس انتهی و بعد از این عبارت مصنف وافیه گفته اطلاق
این لفظ بر معنی عمل برای و قیاس از کلام سید مرتضی علیه الرضوان خبر
کتاب الذریعه آورده مراد علامه معنی ثانی است شناعتی که صاحب فواید مدنیه
با او نسبت کرده است باقرار صاحب وافیه ثابت میشود و اگر معنی اول مقصود
علامه است خلل در استقامت کلام او راه می یابد چه مسایل و احکام مستنبط
علامه با جتهاد بمعنی استعلام حکم از ادله شرعیه بدون وجود نص بسیار و خارج
از حد و انحصار و شمار است خصوصیت مسئله کذائیه حیث و لسن کلام و سیاق عبارت
میخواهد که اینچنین حکم علامه بر سبیل ندرت و شذوذ باشد که بدون ورود
نص یا ادله شرعیه استنباط کرده باشد و منحصر در همین مسئله باید و دو سه
مسئله دیگر مثلا بوده باشد والواقع خلاف ذلک والا انهمه جهد و سعیهای
علامه و نظرای او از اصولیین در وضع ادله شرعیه عبث و بیکار شود پس
تخصیص حکم اجتهادی و اهتمام بذکر آن درین مسئله قولیست غیر
مطابق نفس الامر بالغوار علامه و ابن خطای دیگریست از و و بیلادی
خطیه از سرکشی و انکیر دد علاوه اگر علامه در همین مسئله استدلال بعمومات
میکرد با ثبت که بعد نفی ورود نص در همین مسئله به استدلال بعمومات مذکور
میکرد لفظ اجتهاد که بعد اعتراف بعدم نص حکم برای و قیاس
میشود چرا می آمد پس او صحیح چه هوست که این توجیه صاحب وافیه خلاف [illegible]

دمفهوم

چه در عرب و ایران و چه در هند و ترکستان بر جهت زمان حال بدان
ناطق است و لسان قال از ان ساکت و عاجز است حاصل که
بمودای بعضی از احادیث که دنیا طلبان در جهان بسیار اند و اگر پای
امتحان در میان آید خدا طلبان بسیار کم بر می آیند حب ریاست و
طمع حطام دنیای بی بقا و هوای کرمی و رجوع و با حکام مرئوس ها
بر اکثر نفوس مستولی و در دین و خوف الهی و تقوی بی ریا
و بیزاری از زخارف دنیا مدلول حب الدنیا رأس کل خطیئة
مفهوم است که در زمانی الاسلامی زمانا نادرا معدوم الافراد است
کالعنقا بود در بعضی اشخاص با آنکه طلب ریاست مطمح انظار شان
نیست چون هوای نفسانی و تسویلات شیطانی حسن ادله عقلیه
و دقایق فلسفیه را در نظر شان جلوه میدهد ارشادات فتور و
قصور در اتباع ائمه هدی علیهم السلام که از توغل و خوض در علم کلام
غیر از آنچه مسموع باشد از حضرات شان علیهم الصلوة والسلام نهی
فرموده اند در چاه ضلالت و تیه ضلالت می افتند و اقدام آراء
و افهام آنها می لغزد تا اینکه تاویلات دور از کار دنیکار از دین نبی
مختار و منهاج ائمه ابرار از آنها سر میزند پس اینقدر دنبال علما گرفتن
و آنها را بمنزله امام معصوم پنداشتن و اقوال آنها را خواهی سند قطعی از
کلام معصوم داشته باشد و خواهی نداشته باشد برابر وحی آسمانی انگاشتن
علم بیعلمی و جهل برافراشتن است در این باب توسط بین الافراط
والتفریط می باید که احکام آنها آنچه بروایات صریحه بر سبیل قطع و جزم از
معصومین علیهم السلام باشد بشرط صدق و عدالت و وثوق واجب
العمل باید دانست و تقلید رای آنها نباید کرد و اگر پای لغزشی از آنها
سر زند متوجه و تاویل آن در ان صالح نباشد اینهم بعیب و دردسر

واصلا

وزنه عابد اکرام [illegible] نیست که در علوم معقول و منقول نظیر [illegible] جمال [illegible]
است که در صورت ترجیح طریقه اخباریه اصلاً تسلیم نفی علمای
عالی‌بین و منقحین که بمسلک اصول سالک اند لازم می‌آید زیرا که نسخ
اخبار و احادیث صحیحه که از ائمه علیهم السلام ثابت و مدلل و معلل است
ما از آنها می‌پرسیم که معاذ الله تکذیب و رد کلام آن امجاد صادقین
سلام الله علیهم اجمعین اولی و اصوب است یا نسبت خطا و غلط بجماعه
علما که جمله غیر معصوم هستند بصواب اقرب ومن ابتلی ببلیه من احبار
هو نهها و بکثرت افاضل در مسلک شروع ان بین المتاخرین فریفته نباید شد
و گول نباید خورد که در قرآن و احادیث مذمت اکثر و مدح اقل بمواضع بسیار
وارد شده و اکثر مذهب در جنب اقلیت شیعه جمهور هم عامه در عدد اضعاف مضاعف
خاصه اند و الحق در ازمنه متقدمه اعنی عهد حضرات ائمه طاهرین علیهم الصلوة
والسلام وفور آن اخباریین بوفور و کثرت بوده اند اگرچه درین زمان اصولیین
افزوده اند [illegible] بعضی سطحیان و قشریان که شیوه آنها قال‌آبی و تمویه و رنگ
کردن ابلهانست عیب اخباریان بدین رنگ میکنند که بنا بر مذهب ایشانها
اجتناب از امریکه نص در آن وارد نباشد واجب است پس افعالیکه منصوص
علیها نیست چرا بعمل می آرید مانند پوشیدن رختی که در زمان ائمه مرسوم
است از کلاه و قبا و زیر جامه با این طرز خاص و نحو آن از ملابس یا بر دوش
کهاران سواره راه رفتن و خوردن بعضی فواکه مثل انبه و امثال آن که مخصوص
زمین هندوستان است و حدیثی در آن نرسیده یا قلیان کشیدن یا
و نظائر امور مثل این اقوال [illegible] بعضی از آنها که شمرده شد مثل اکل فواکه و
بقول نافعه و اجتناب از ماکولات ضاره عموماً منصوص علیه است
ارتکاب چنین فعل خلاف طریقه اخباریه نیست و بعضی از آنها مثل قلیان
و قبا که چون نصی در آن نرسیده باشد واجب الاجتناب بر مسلک اخبار
است بلکه شیخ حر عاملی علیه الرحمه در رسایل از بعضی علمای امامیه قول بحرمت

وروداده